



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

در قرآن مجید

مختصر
زندگی

از بیانات و تعلیقات مؤلفین و مترجمین

۱۳

اصد زین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع)

نویسنده:

احمد فرخ فال

ناشر چاپی:

ذکری

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلد ۱۳
۱۵	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۲۰	فهرست مطالب
۲۶	فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی
۲۶	اشاره
۲۸	بخش پنجم: تعاملات با خویشاوندان، برادران و خواهران
۲۸	۱۰۳. کمک و انفاق، بدون منت
۲۸	اشاره
۳۲	تفسیر
۳۲	بیان آیات
۳۳	گفتاری پیرامون انفاق
۳۳	۱۰۴. تعدیل ثروت ها، و کم کردن فاصله طبقاتی
۳۷	۱۰۵. تعطیل شدن انفاق و شیوع ربا در جامعه
۳۷	اشاره
۴۰	توضیحی در مورد امثال و چگونگی تمثیلات قرآن کریم
۴۵	۱۰۶. انفاق برای خدا، و آثار با برکت آن
۴۵	فوائد و آثار اجتماعی انفاق به قصد تحصیل رضای خدا
۴۷	۱۰۷. آثار سوء و مضرات انفاق، برای غیر خدا
۴۷	آثار سوء و مضرات انفاق بدون قصد کسب رضای خدا
۴۸	۱۰۸. رد سائل با زبان خوش یا انفاق همراه با منت
۴۸	رد کردن سائل با زبان خوش و گذشت از بدی او، از صدقه و انفاق همراه با منت و آزار بهتر است
۵۰	ریا کاری در هر عمل مستلزم نداشتن ایمان به خدا و روز جزا در آن عمل است

- ۵۳ وجوهی که در معنای «تثبیت نفس» ذکر شده و بیان وجه صحیح
- ۵۵ تشبیه و تمثیل انفاق خالص و انفاق توأم با من و اذی
- ۵۹ کیفیت مالی که باید انفاق بشود
- ۶۰ ۱۰۹. ترس از فقر در انفاق، وسوسه شیطانی
- ۶۰ اشاره
- ۶۲ خود داری از انفاق مال طیب
- ۶۴ معنای «حکمت»
- ۶۵ ۱۱۰. انفاق شایسته و عطای حکمت از پروردگار
- ۶۵ اشاره
- ۶۷ چند نکته که جمله «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» بر آن ها دلالت دارد
- ۶۸ ۱۱۱. ترک انفاق واجب، از گناهان کبیره
- ۶۸ ترک انفاق از گناهان کبیره است و چون حق الناس است کفاره و توبه پذیر نیست
- ۷۰ آثار و نتایج انفاق علنی و مزیت و فضیلت انفاق پنهانی
- ۷۷ بحث روایی
- ۷۷ در ذیل آیات انفاق، در معنای این که خداوند به هر که بخواد چند برابر اجر می دهد
- ۸۱ اعمال «فی سبیل الله»
- ۸۵ معنای حکمت و روایتی در بیان اهمیت و منزلت عقل انسان
- ۸۸ بهتر است واجبات، علنی، و مستحبات، پنهانی انجام گیرند
- ۸۹ ۱۱۲. آیه انفاق و منزلت امام علی (علیه السلام)
- ۸۹ اشاره
- ۹۲ روایات ائمه هدی (علیهم السلام)
- ۹۳ ۱۱۳. اطعام وانفاق به دیگران، و تشرف به اسلام
- ۹۵ بخش ششم: ارتباط و تعامل با همسایگان
- ۹۵ ۱. تعامل و احترام به حقوق همسایه
- ۹۸ ۲. محبت به همسایه، موجب وسعت رزق و گشایش است
- ۱۰۲ ۳. استحباب صبر، در مقابل اذیت و آزار همسایه

۴. وجوب خودداری از اذیت و آزار به همسایه ۱۰۴
۵. اِشْتِخَابُ إِطْعَامِ هِمْسَايْكَانَ وَ وُجُوبِ آن در صورت ضرورت ۱۰۶
۶. آثار و صفات همسایه بد و نااهل ۱۰۷
۷. محدوده های همسایگی ۱۰۸
۸. اول دعای به همسایه، سپس دعای به اهل خانه ۱۰۸
- بخش هفتم: تعاملات بین استاد و شاگرد، و عالم و جاهل ۱۱۱
۱. عالم کیست؟ ۱۱۱
۲. اقسام جامعه و مردم، و ارتباطات و تعاملات ۱۱۵
۳. تعاملات و صفات و حالات علماء ۱۱۷
۴. لزوم تحصیل علم و دانش و تشویق به فراگیری آن ۱۱۹
- اشاره ۱۱۹
- تفسیر ۱۲۰
- جهاد با جهل و جهاد با دشمن ۱۲۰
- قرآن و جواز تقلید از فقیه ۱۲۳
- اهمیت «تعلیم» و «تعلم» ۱۲۴
- روایات ائمه هدی (علیهم السلام) ۱۲۵
۵. حق عالم و استاد ۱۲۸
۶. هم نشینی و هم دلی با علماء ۱۲۹
۷. پرسش از عالم و مذاکره با او ۱۳۱
۸. بذل و بخشش و ارائه علم ۱۳۳
۹. کسی که از علمش روزی خورد و به آن بنزد ۱۳۴
۱۰. به کار بستن علم و عمل کردن به دانسته ها ۱۳۶
۱۱. کسی که ندانسته عمل کند ۱۴۰
۱۲. نهی از ندانسته گوئی ۱۴۱
- بخش هشتم: ارتباطات و تعاملات مؤمنین و منافقین ۱۴۵
۱. ماهیت منافقین ۱۴۵

۱۴۵ اشاره
۱۴۶ تفسیر
۱۴۶ گروه سوم (منافقان)
۱۵۰ ۲. پیدایش نفاق و ریشه های آن
۱۵۲ ۳. لزوم شناخت منافقین در هر جامعه
۱۵۳ ۴. وسعت معنای نفاق
۱۵۶ ۵. منافقین و فریب دادن مسلمانان
۱۵۶ اشاره
۱۵۹ تفسیر
۱۵۹ اقسام نفاق
۱۵۹ قسم اول
۱۶۰ قسم دوم
۱۶۱ قسم سوم
۱۶۵ معنای نفاق
۱۷۰ ایمان به مبدأ و معاد
۱۷۱ مراد از «من الناس»
۱۷۲ تفسیر
۱۷۲ اشاره
۱۷۲ مورد اول
۱۷۵ مورد دوم
۱۷۶ مورد سوم
۱۷۷ ۱. دورویی و دوزبانی
۱۷۹ ۶. نیرنگ منافقین
۱۷۹ اشاره
۱۷۹ تفسیر
۱۸۱ تفسیر

- نکته ها ۱۸۴
۱. بیماری نفاق ۱۸۴
۲. حکومت عدل تنها حکومت خدا است ۱۸۵
۷. ظاهر و باطن منافقین و مسخره کردن اهل ایمان ۱۸۷
- اشاره ۱۸۷
- تفسیر ۱۸۸
- تجارت پر زیان ۱۹۰
۸. دو مثال جالب برای ترسیم حال منافقان ۱۹۱
۹. منافقین در پیروزی ها شریک، اما در مشکلات نه! ۲۰۰
- اشاره ۲۰۰
- نکته ها ۲۰۶
۱. سنت های نیک و بد ۲۰۶
۲. پاسخ به یک سؤال ۲۰۷
۱۰. منافقان و توطئه خطرناک دیگری ۲۰۸
۱۱. منافقین و افساد آن ها ۲۱۱
۱۲. کفار و طاغوت، پناهگاه منافقین ۲۱۶
- اشاره ۲۱۶
- تفسیر ۲۱۷
- حکومت طاغوت ۲۱۷
- نتیجه داوری طاغوت ۲۱۸
۱۳. منافقان و پیوند دوستی با کفار، نه مؤمنین؟! ۲۲۱
۱۴. قسم های دروغ و فریبکاری منافقین ۲۲۲
- اشاره ۲۲۲
- تفسیر ۲۲۴
- لغت ۲۲۴
- اعراب ۲۲۴

۲۲۴	مقصود
۲۲۶	دلالت آیه
۲۲۷	اعراب
۲۲۷	مقصود
۲۳۰	لغت
۲۳۰	اعراب
۲۳۱	شأن نزول
۲۳۲	مقصود
۲۳۳	تفسیر
۲۳۳	اشاره
۲۳۹	شأن نزول
۲۴۰	تفسیر
۲۴۰	تسلیم در برابر حق
۲۴۳	تفسیر
۲۴۳	توطئه خطرناک
۲۴۶	۱۵. منافقین و کم ظرفیتی آن ها
۲۴۶	اشاره
۲۴۷	شأن نزول
۲۴۸	تفسیر
۲۴۸	منافقان کم ظرفیتند
۲۴۹	۱۶. منافقین از قسم های خود، سپر ساخته اند
۲۴۹	اشاره
۲۵۰	تفسیر
۲۵۲	تفسیر
۲۵۲	نشانه های دیگری از منافقان
۲۵۸	۱۷. ده نشانه از منافقین!

- ۲۶۱ ۱۸. خطر منافقان در نظام و جامعه
- ۲۶۲ ۱۹. منافق، خشک و شکننده اند
- ۲۶۳ ۲۰. تعامل اولیه اسلام با منافقین و اتمام حجت به آن ها
- ۲۶۳ اشاره
- ۲۶۴ تفسیر
- ۲۶۴ اشاره
- ۲۶۴ اعراب
- ۲۶۵ مقصود
- ۲۶۷ لغت
- ۲۶۸ اعراب
- ۲۶۸ شأن نزول
- ۲۷۰ مقصود
- ۲۸۱ ۲۱. نتیجه مخالفت های منافقین و عدم اطاعت آن ها
- ۲۸۱ اشاره
- ۲۸۲ تفسیر
- ۲۸۳ قرائت
- ۲۸۵ اعراب
- ۲۸۵ مقصود
- ۲۸۷ ۲۲. قاطعیت در مقابل لجاجت و ارتداد و کفر منافقین
- ۲۸۷ اشاره
- ۲۸۸ تفسیر
- ۲۸۸ سرنوشت منافقان لجوج
- ۲۹۱ شأن نزول
- ۲۹۱ تفسیر
- ۲۹۱ در مجلس گناه ننشینید
- ۲۹۴ دلالت آیه

قرائت ۲۹۶

اعراب ۲۹۶

شأن نزول ۲۹۶

مقصود ۲۹۶

دلالت آیه ۲۹۷

دلالت دیگر آیه ۲۹۷

۲۳. منافقین و تذبذب و بی اعتقادی آن ها به اسلام ناب ۲۹۹

اشاره ۲۹۹

تفسیر ۲۹۹

تفسیر ۳۰۳

۲۴. دورویی و موضع منافقین در شکست ها و پیروزی ها ۳۰۵

اشاره ۳۰۵

تفسیر ۳۰۶

صفات منافقان ۳۰۶

۲۵. بدبینی منافقین و تهمت آن ها به مؤمنین ۳۰۸

اشاره ۳۰۸

تفسیر ۳۰۸

۲۶. امیدی به منافقین نیست ۳۰۹

اشاره ۳۰۹

شأن نزول ۳۱۰

تفسیر ۳۱۱

تفسیر ۳۱۳

سؤال ۳۱۴

پاسخ ۳۱۵

۲۷. تباہی مردان منافق با زنان منافق ۳۱۵

اشاره ۳۱۵

- تفسیر ۳۱۶
- نشانه های منافقان ۳۱۶
۲۸. منافقین از حق و حقیقت، رویگردانند ۳۲۰
- اشاره ۳۲۰
- تفسیر ۳۲۱
- نکات ۳۲۱
۲۹. کار شکنی های منافقان ۳۲۵
- اشاره ۳۲۵
- تفسیر ۳۲۶
- نکات ۳۲۸
- اشاره ۳۲۸
۱. اهمیت به کیفیت کار است نه کمیت ۳۲۸
۲. صفتی که در آیات فوق در باره منافقان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواندیم ۳۲۹
۳. جمله «سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ»؛ (خداوند آن ها را مسخره می کند) به این معنی نیست که ۳۲۹
۴. شک نیست که عدد سبعین (هفتاد) در آیات فوق برای «تکثیر» است ۳۲۹
۳۰. تخلف منافقین از مجاهدت در راه خدا ۳۳۲
- اشاره ۳۳۲
- تفسیر ۳۳۲
- باز هم کار شکنی منافقان ۳۳۲
۳۱. تحریم منافقان توسط اسلام ۳۳۵
- اشاره ۳۳۵
- تفسیر ۳۳۶
- روش محکم تر در برابر منافقان ۳۳۸
۳۲. بهانه جوئی و راحت طلبی منافقین ۳۴۲
- اشاره ۳۴۲
- تفسیر ۳۴۲

۳۴۳ ----- دون همتان، و مؤمنان راستين

۳۴۷ ----- فهرست منابع و مآخذ

۳۵۲ ----- درباره مرکز

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و
اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام جلد 13

مشخصات کتاب

سرشناسه: فرخ فال، احمد، 1337 -

عنوان و نام پدیدآور: دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات خدا، انسان و جهان از دیدگاه قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل
بیت عصمت و طهارت علیهم السلام / احمد فرخ فال.

مشخصات نشر: قم: ذکر، 1400.

مشخصات ظاهری: 20 ج.

شابک: دوره : 978-6319-622-28-7 ؛ ج. 1 : 978-6319-622-27-0 ؛ ج. 2 : 978-6319-622-29-4 ؛ ج. 3 : 978-6319-622-30-0 ؛ ج. 4 : 978-6319-622-31-7 ؛ ج. 5 : 978-6319-622-32-4 ؛ ج. 6 : 978-6319-622-33-1 ؛ ج. 7 : 978-6319-622-34-8 ؛ ج. 8 : 978-6319-622-35-5 ؛ ج. 9 : 978-6319-622-36-2 ؛ ج. 10 : 978-6319-622-37-9 ؛ ج. 11 : 978-6319-622-38-6 ؛ ج. 12 : 978-6319-622-39-3 ؛ ج. 13 : 978-6319-622-40-9 ؛ ج. 14 : 978-6319-622-41-6 ؛ ج. 15 : 978-6319-622-42-3 ؛ ج. 16 : 978-6319-622-43-0 ؛ ج. 17 : 978-6319-622-44-7 ؛ ج. 18 : 978-6319-622-45-4 ؛ ج. 19 : 978-6319-622-46-1 ؛ ج. 20 : 978-6319-622-47-8

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: ج. 2 - 20 (چاپ اول: 1400) (فیا).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. 1 و 2. ارتباطات الهی و عالم هستی. - ج. 3. ارتباطات و تعاملات انبیاء علیهم السلام. - ج. 4 - 6. ارتباطات و تعاملات انبیاء، ائمه و اولیاء علیهم السلام. - ج. 7 و 8. ارتباطات و تعاملات انسان با خداوند متعال. - ج. 9. ارتباطات و تعاملات زن و شوهر. - ج. 10. ارتباطات و تعاملات والدین و فرزندان. - ج. 11 و 12. ارتباطات و تعاملات بین مردم. - ج. 13. ارتباطات و تعاملات مومنین و منافقین. - ج. 14. ارتباطات و تعاملات مسلمان ها و مذاهب. - ج. 15. ارتباطات و تعاملات مذاهب و امام اسلامی. - ج. 16. ارتباطات و تعاملات مسلمان ها و کفار. - ج. 17. ارتباطات و تعاملات حکومت اسلامی و مردم. - ج. 18 و 19. ارتباطات و تعاملات بین حکومت ها. - ج. 20. تعاملات در حکومت حضرت مهدی (عج).

موضوع: ارتباط -- جنبه های مذهبی -- اسلام

ارتباط -- جنبه های قرآنی

Communication --- Qur'anic teaching

ارتباط -- احادیث

Communication -- Hadiths

ارتباط بین اشخاص -- جنبه های مذهبی -- اسلام

Interpersonal communication -- Religious aspects -- Islam

ارتباط بین اشخاص -- جنبه های قرآنی

Interpersonal communication -- Qur'anic teaching

ارتباط بین اشخاص -- احادیث

Interpersonal communication -- Hadiths

رده بندی کنگره: BP11/6

رده بندی دیویی: 297/045

شماره کتابشناسی ملی: 7595511

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات

خدا، انسان و جهان

از دیدگاه قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام

جلد سیزدهم: ارتباطات و تعاملات مؤمنین و منافقان

احمد فرخ فال

ص: 3

انتشارات ذکری

دائرة المعارف ارتباطات و تعاملات انسان و جهان

جلد سیزدهم: ارتباطات و تعاملات مؤمنین و منافقان

احمد فرّخ فال

انتشارات ذکری / قم / 1400 ش

شمارگان 1000 نسخه

شابک این جلد ؛ 9-40-6319-622-978

شابک دوره ؛ 7-28-6319-622-978

آدرس مرکز پخش: قم، خیابان معلم، انتشارات مرکز مدیریت حوزه های علمیه

تلفن مرکز پخش: 025 - 37735547

ص: 4

فهرست مطالب

فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی

بخش پنجم: تعاملات با خویشاوندان، برادران و خواهران..... ۱۳

۱۰۳. کمک وانفاق، بدون منت..... ۱۳

۱۰۴. تعدیل ثروت‌ها، و کم کردن فاصله طبقاتی..... ۱۸

۱۰۵. تعطیل شدن انفاق و شیوع ربا در جامعه..... ۲۲

۱۰۶. انفاق برای خدا، و آثار با برکت آن..... ۲۹

۱۰۷. آثار سوء و مضرات انفاق، برای غیر خدا..... ۳۱



۱۰۸. رد سائل با زبان خوش یا انفاق همراه با منت ۳۲
۱۰۹. ترس از فقر در انفاق، وسوسه شیطانی ۴۴
۱۱۰. انفاق شایسته و عطای حکمت از پروردگار ۴۹
۱۱۱. ترك انفاق واجب، از گناهان کبیره ۵۲
۱۱۲. آیه انفاق و منزلت امام علی علیه السلام ۷۳
۱۱۳. اطعام و انفاق به دیگران، و تشریف به اسلام ۷۷
- بخش ششم: ارتباط و تعامل با همسایگان** ۷۹
۱. تعامل و احترام به حقوق همسایه ۷۹
۲. محبت به همسایه، موجب وسعت رزق و گشایش است ۸۲
۳. استحباب صبر، در مقابل اذیت و آزار همسایه ۸۶
۴. وجوب خودداری از اذیت و آزار به همسایه ۸۸
۵. استِحْبَابِ إِطْعَامِ هِمْسَايْكَانَ وَ وُجُوبِ أَنْ فِي صُورَتِ ضَرُورَتِ ۹۰
۶. آثار و صفات همسایه بد و نااهل ۹۱

۷. محدوده‌های همسایگی..... ۹۲

۸. اول دعای به همسایه، سپس دعای به اهل خانه..... ۹۲

بخش هفتم: تعاملات بین استاد و شاگرد، و عالم و جاهل..... ۹۵

۱. عالم کیست؟..... ۹۵

۲. اقسام جامعه و مردم، و ارتباطات و تعاملات..... ۹۹

۳. تعاملات و صفات و حالات علماء..... ۱۰۱

۴. لزوم تحصیل علم و دانش و تشویق به فراگیری آن..... ۱۰۳

۵. حق عالم و استاد..... ۱۱۲

۶. هم‌نشینی و هم‌دلی با علماء..... ۱۱۳

۷. پرسش از عالم و مذاکره با او..... ۱۱۵

۸. بذل و بخشش و ارائه علم..... ۱۱۷

۹. کسی که از علمش روزی خورد و به آن بنازد..... ۱۱۸

۱۰. به کار بستن علم و عمل کردن به دانسته‌ها..... ۱۲۰

۱۱. کسی که ندانسته عمل کند ۱۲۴
۱۲. نهی از ندانسته گوئی ۱۲۵
- بخش هشتم: ارتباطات و تعاملات مؤمنین و منافقین ۱۲۹**
۱. ماهیت منافقین ۱۲۹
۲. پیدایش نفاق و ریشه‌های آن ۱۳۴
۳. لزوم شناخت منافقین در هر جامعه ۱۳۶
۴. وسعت معنای نفاق ۱۳۷
۵. منافقین و فریب دادن مسلمانان ۱۴۰
۶. نیرنگ منافقین ۱۶۳
۷. ظاهر و باطن منافقین و مسخره کردن اهل ایمان ۱۷۱
۸. دو مثال جالب برای ترسیم حال منافقان ۱۷۵
۹. منافقین در پیروزی‌ها شریک، اما در مشکلات نه! ۱۸۴
۱۰. منافقان و توطئه خطرناک دیگری ۱۹۲

۱۹۵.....	۱۱. منافقین و افساد آن‌ها
۲۰۰.....	۱۲. کفار و طاغوت، پناهگاه منافقین
۲۰۵.....	۱۳. منافقان و پیوند دوستی با کفار، نه مؤمنین!؟
۲۰۶.....	۱۴. قسم‌های دروغ و فریبکاری منافقین
۲۳۰.....	۱۵. منافقین و کم ظرفیتی آن‌ها
۲۳۳.....	۱۶. منافقین از قسم‌های خود، سپر ساخته‌اند
۲۴۲.....	۱۷. ده نشانه از منافقین!
۲۴۵.....	۱۸. خطر منافقان در نظام و جامعه
۲۴۶.....	۱۹. منافق، خشک و شکننده‌اند
۲۴۷.....	۲۰. تعامل اولیه اسلام با منافقین و اتمام حجت به آن‌ها
۲۶۵.....	۲۱. نتیجه مخالفت‌های منافقین و عدم اطاعت آن‌ها
۲۷۱.....	۲۲. قاطعیت در مقابل لجاجت و ارتداد و کفر منافقین
۲۸۳.....	۲۳. منافقین و تذبذب و بی اعتقادی آن‌ها به اسلام ناب

- ۲۸۹.....۲۴. دورویی و موضع منافقین در شکست‌ها و پیروزی‌ها
- ۲۹۲.....۲۵. بدینی منافقین و تهمت آن‌ها به مؤمنین
- ۲۹۳.....۲۶. امیدی به منافقین نیست
- ۲۹۹.....۲۷. تبانی مردان منافق با زنان منافق
- ۳۰۴.....۲۸. منافقین از حق و حقیقت، رویگردانند
- ۳۰۹.....۲۹. کار شکنی‌های منافقان
- ۳۱۶.....۳۰. تخلف منافقین از مجاهدت در راه خدا
- ۳۱۹.....۳۱. تحریم منافقان توسط اسلام
- ۳۲۷.....۳۲. بهانه جوئی و راحت طلبی منافقین
- ۳۳۱..... فهرست منابع و مآخذ



فصل دوم: ارتباطات و تعاملات انسانی

اشاره

* بخش پنجم: تعاملات با خویشاوندان، برادران و خواهران نسبی، سببی و دینی

* بخش ششم: ارتباط و تعامل با همسایگان

* بخش هفتم: تعاملات بین استاد و شاگرد، و عالم و جاهل

* بخش هشتم: ارتباطات و تعاملات مؤمنین و منافقین

ص: 11

بخش پنجم: تعاملات با خویشاوندان ، برادران و خواهران

103. کمک و انفاق، بدون منت

اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَدَّيْنِ فِي سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ * وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * أَيْوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا

ص: 13

مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضِعْفًا فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا اتَّقُوا مِنْ طَبَائِبِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا
 أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ * الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ
 مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ * وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ
 أَنْصَارٍ * إِنْ تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ * لَيْسَ
 عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ
 لَا تظَلُمُونَ * لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَى اللَّهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسَّ تَطِيعُونَ صَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا
 يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ * الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا
 خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ (1)

«کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند؛ که در هر خوشه، یکصد دانه باشد؛ و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند؛ و خدا (از نظر قدرت و رحمت،) وسیع، و (به همه چیز) داناست. کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس به دنبال انفاقی که کرده اند، منت نمی گذارند و آزاری نمی رسانند، پاداش آن ها نزد پروردگارش (محفوظ) است؛ و نه ترسی دارند، و نه غمگین

ص: 14

می شوند. گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان)، و عفو (و گذشت از خشونت های آن ها)، از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است؛ و خداوند، بی نیاز و بردبار است. ای کسانی که ایمان آورده اید! بخشش های خود را با منت و آزار، باطل نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی آورد؛ (کار او) هم چون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد؛ (و بذرهایی در آن افشاندن شود؛) و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاکها و بذرها را بشوید)، و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آن ها از کاری که انجام داده اند، چیزی به دست نمی آورند؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی کند. و (کار) کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا، و تثبیت (ملکات انسانی در) روح خود، انفاق می کنند، هم چون باغی است که در نقطه بلندی باشد، و باران های درشت به آن برسد، (و از هوای آزاد و نور آفتاب، به حد کافی بهره گیرد)، و میوه خود را دو چندان دهد (که همیشه شاداب و با طراوت است). و خداوند به آن چه انجام می دهید، بیناست. آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن، نهرها بگذرد، و برای او در آن (باغ)، از هر گونه میوه ای وجود داشته باشد، در حالی که به سن پیری رسیده و فرزندانی (کوچک و) ضعیف دارد؛ (در این هنگام)، گردبادی (کوبنده)، که در آن آتش (سوزانی) است، به آن برخورد کند و شعله ور گردد و بسوزد؟! (همین طور است حال کسانی که انفاق های خود را، باریا و منت و آزار، باطل می کنند.) این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد؛ شاید بیندیشید (و با اندیشه، راه حق را بیابید)! ای کسانی که ایمان آورده اید!

از قسمت های پاکیزه اموالی که (از طریق تجارت) به دست آورده اید، و از آن چه از زمین برای شما خارج ساخته ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان)، انفاق کنید! و برای انفاق، به سراغ قسمت های ناپاک

نروید در حالی که خود شما، (به هنگام پذیرش اموال)، حاضر نیستید آن‌ها را بپذیرید؛ مگر از روی اغماض و کراهت! و بدانید خداوند، بی‌نیاز و شایسته ستایش است. شیطان، شما را (به هنگام انفاق)، وعده فقر و تهیدستی می‌دهد؛ و به فحشا (وزشتی‌ها) امر می‌کند، ولی خداوند وعده «آمرزش» و «فزونگی» به شما می‌دهد؛ و خداوند، قدرتش وسیع، و (به هر چیز) داناست. (به همین دلیل، به وعده‌های خود، وفا می‌کند.) (خدا) دانش و حکمت را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌دهد؛ و به هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است. و جز خردمندان، (این حقایق را درک نمی‌کنند، و) متذکر نمی‌گردند. و هر چیز را که انفاق می‌کنید، یا (اموالی را که) نذر کرده‌اید (در راه خدا انفاق کنید)، خداوند آن‌ها را می‌داند. و ستم‌گران یاوری ندارند. اگر انفاق‌ها را آشکار کنید، خوب است! و اگر آن‌ها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید، برای شما بهتر است! و قسمتی از گناهان شما را می‌پوشاند؛ (و در پرتو بخشش در راه خدا، بخشوده خواهید شد.) و خداوند به آن چه انجام می‌دهید، آگاه است. هدایت آن‌ها (به طور اجبار)، بر تو نیست؛ (بنا بر این، ترك انفاق به غیر مسلمانان، برای اجبار به اسلام، صحیح نیست؛)، ولی خداوند، هر که را بخواهد (و شایسته بداند)، هدایت می‌کند. و آن چه را از خوبی‌ها و اموال انفاق می‌کنید، برای خودتان است؛ (ولی) جز برای رضای خدا، انفاق نکنید! و آن چه از خوبی‌ها انفاق می‌کنید، (پاداش آن) به طور کامل به شما داده می‌شود؛ و به شما ستم نخواهد شد. (انفاق شما، مخصوصاً باید) برای نیازمندی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته‌اند؛ (و توجه به آیین خدا، آن‌ها را از وطن‌های خویش آواره ساخته؛ و شرکت در میدان جهاد، به آن‌ها اجازه نمی‌دهد تا برای تأمین هزینه زندگی، دست به کسب و تجارتی بزنند؛) نمی‌توانند مسافرتی کنند (و سرمایه‌ای به دست آورند؛) و از شدت خویشتن‌داری، افراد ناآگاه آن‌ها را بی‌نیاز می‌پندارند؛ اما آن‌ها

را از چهره های شان می شناسی؛ و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی خواهند. (این است مشخصات آن ها!) و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است. آن ها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آن هاست، و نه غمگین می شوند.»

تفسیر

بیان آیات

سیاق این آیات از این جهت که همه در باره انفاق است، و مضامین آن ها به یکدیگر ارتباط دارد این را می فهماند که همه يك باره نازل شده، و این آیات مؤمنین را تحریک و تشویق به انفاق در راه خدا می کند، و نخست برای زیاد شدن و برکت مالی که انفاق می کنند مثلی می زند، که يك درهم آن هفتصد درهم می شود، و چه بسا که خدا بیش ترش هم می کند، و سپس برای انفاق ریایی و غیر خدایی مثلی می آورد تا بفهماند که چنین انفاقی برکت و بهره ای ندارد، و در مرحله سوم مسلمانان را از انفاق با منت و اذیت نهی می کند، زیرا که منت و اذیت اثر آن را خنثی می کند، و اجر عظیمش را حبط نموده و از بین می برد سپس دستور می دهد که از مال پاکیزه خود انفاق کنند، نه این که از جهت بخل و تنگ نظری هر مال ناپاک و دور انداختنی را در راه خدا بدهند، و آن گاه موردی را که باید مال در آن مورد انفاق شود ذکر می کند که عبارت است از فقرایی که در راه خدا از هستی ساقط شده اند، و در آخر اجر عظیمی که این انفاق نزد خدای تعالی دارد بیان می کند.

و سخن کوتاه این که: آیات مورد بحث، مردم را دعوت به انفاق می کند و در

مرحله اول، جهت این دعوت و غرضی را که در آن است بیان نموده و می فرماید: هدف از این کار باید خدا باشد نه مردم، و در مرحله دوم صورت عمل و کیفیت آن را تبیین کرده که باید منت و اذیت به دنبال نداشته باشد، و در مرحله سوم وضع آن مال را بیان می کند که باید طیب باشد نه خبیث، و در مرحله چهارم مورد آن را که باید فقیری باشد که در راه خدا فقیر شده و در مرحله پنجم اجر عظیمی که در دنیا و آخرت دارد بیان نموده است.

گفتاری پیرامون انفاق

یکی از بزرگ ترین اموری که اسلام در یکی از دو رکن " حقوق الناس" و «حقوق الله» مورد اهتمام قرار داده و به طرق و انحاء گوناگون، مردم را بدان وادار می سازد، انفاق است پاره ای از انفاقات از قبیل زکات، خمس، کفارات مالی و اقسام فدیة را واجب نموده و پاره ای از صدقات و اموری از قبیل وقف سکنی دادن مادام العمر کسی، وصیت ها، بخشش ها و غیر آن را مستحبّ نموده است.

104. تعدیل ثروت ها، و کم کردن فاصله طبقاتی

تعدیل ثروت ها، کم کردن فاصله طبقاتی، ایجاد برادری بین مسلمین و... علل و اهداف تأکید شدید نسبت به انفاق است:

و غرضش این بوده که بدین وسیله طبقات پائین را که نمی توانند بدون کمک مالی از ناحیه دیگران حوائج زندگی خود را برآورند- مورد حمایت قرار داده تا سطح زندگی شان را بالا ببرند، تا افق زندگی طبقات مختلف را به هم نزدیک ساخته و اختلاف میان آن ها را از جهت ثروت و نعمات مادی کم کند.

و از سوی دیگر توان گران و طبقه مرفه جامعه را از تظاهر به ثروت یعنی از تجمل و آرایش مظاهر زندگی، از خانه و لباس و ماشین و غیره نهی فرموده و از مخارجی که در نظر عموم مردم غیر معمولی است و طبقه متوسط جامعه تحمل دیدن آن گونه خرجها را ندارد (تحت عنوان) نهی از اسراف و تبذیر و امثال آن، جلوگیری نموده است.

و غرض از این ها ایجاد يك زندگی متوسطی است که فاصله طبقاتی در آن فاحش و بیش از اندازه نباشد، تا در نتیجه، ناموس وحدت و همبستگی زنده گشته، خواسته های متضاد و کینه های دل و انگیزه های دشمنی بمیرند، چون هدف قرآن این است که زندگی بشر را در شئون مختلفش نظام ببخشد، و طوری تربیتش دهد که سعادت انسان را در دنیا و آخرت تضمین نماید و بشر در سایه این نظام در معارفی حق و خالی از خرافه زندگی کند، زندگی همه در جامعه ای باشد که جو فضائل اخلاق حاکم بر آن باشد و در نتیجه در عیشی پاک از آن چه خدا ارزانش داشته استفاده کند، و داده های خدا برایش نعمت باشد، نه عذاب و بلا، و در چنین جوی، نواقص و مصائب مادی را برطرف کند.

و چنین چیزی حاصل نمی شود مگر در محیطی پاک که زندگی نوع، در پاکی و خوشی و صفا شبیه به هم باشد، و چنین محیطی هم درست نمی شود مگر به اصلاح حال نوع، به این که حوائج زندگی تأمین گردد، و این نیز به طور کامل حاصل نمی شود مگر به اصلاح جهات مالی و تعدیل ثروت ها، و به کار انداختن اندوخته ها، و راه حصول این مقصود، انفاق افراد- از اندوخته ها و ما زاد آن چه با کد

یمین و عرق جبین تحصیل کرده اند- می باشد، چون مؤمنین همه برادر یکدیگرند، و زمین و اموال زمین هم از آن یکی است، و او خدای عزّ و جلّ است.

و این خود حقیقتی است که سیره و روش نبوی (که بر صاحب آن سیره برترین تحیت و سلام باد) صحت و استقامت آن را در زمان استقرار حکومت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اثبات می کند.

و این همان نظامی است که امیر المؤمنین (علیه السلام) از انحراف مردم از مجرای آن تأسّف خورده و شکوه ها می کرد، و از آن جمله می فرمود: «وقد أصبحتم فی زمن لا یزداد الخیر فیہ الا ادبارا، و لا الشرفیہ الا اقبالا و لا الشیطان فی هلاک الناس الا طمعا، فهذا أو ان قویت عدته، و عمت مکیدته و امکنت فریسته، اضرب بطرفک حیث شئت من الناس فهل تبصر الا فقیرا یکابد فقرا، او غنیا بدل نعمه الله کفرا، او بخيلا اتخذ البخل بحق الله وفرا، او متمردا کان باذنه عن سماع المواعظ وقرأ؟» (1).

گذشت روزگار، درستی نظریه قرآن را کشف کرد، و ثابت نمود همان طور که قرآن فرموده تا طبقه پائین جامعه، از راه امداد و کمک به حد متوسط نزدیک نگردند و طبقه مرفه از زیاده روی و اسراف و تظاهر به جمال جلوگیری نشده، و به آن حد

ص: 20

1- «امروز کارتان به جایی رسیده است که روز به روز و ساعت به ساعت خیر از شما دورتر، و شر به شما نزدیک تر، و طمع شیطان در هلاک ساختن مردم بیش تر می شود امروز روزگاری است که نیروی شیطان در حال قوی شدن است، و نقشه هایش دارد فراگیر می گردد، و او به هدفش دست می یابد، اگر نمی پذیرید به وضع جامعه بنگرید آیا جز این است که به هر سو چشم باز کنی یا فقیری را می بینی که دارد با فقر دست و پنجه نرم می کند، و یا توانگری که نعمت خدای را با کفران تلافی می کند، (و آن را در نافرمانی خدا مصرف می نماید) و یا بخیلی را می بینی که بخل از حق خدا را غنیمت می شمارد، و یا متمردی که گوشش از شنیدن مواعظ کر شده است.» (شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، تصحیح: صبحی صالح، خطبه 129، ص: 187)

متوسط نزدیک نشوند، بشر روی رستگاری نخواهد دید، آری همه ما تمدن غرب را دیدیم، که چگونه داعیان آن، بشر را به بی بندوباری در لذات مادی و افراط در لذات حیوانی واداشتند و، بلکه روش های جدیدی از لذت گیری و استیفای هوس های نفسانی اختراع نمودند، و در کام گیری خود و اشاعه این تمدن در دیگران، از به کار بردن هیچ نیرویی مضایقه ننمودند، و این باعث شد که ثروتها و لذات خالص زندگی مادی همه به طرف نیرومندان و توان گران سرازیر شده و در دست اکثریت مردم جهان که همان طبقات پائین جامعه ها می باشند چیزی به جز محرومیت نماند، و دیدیم که چگونه طبقه مرفه نیز به جان هم افتاده و یکدیگر را خوردند تا نماند مگر اندکی، و سعادت زندگی مادی مخصوص همان اندک گردید، و حق حیات از اکثریت، که همان توده های مردم هستند سلب شد.

و با در نظر گرفتن این که ثروت بی حساب و فقر زیاد آثار سوئی در انسان پدید می آورد، این اختلاف طبقاتی تمامی ردائل اخلاقی را برانگیخت، و هر طرف را به سوی مقتضای خویش پیش راند، و نتیجه آن این شد که دو طائفه در مقابل یکدیگر صف آرایی کنند و آتش فتنه و نزاع در بین آنان شعله ور شود، توان گر و فقیر محروم و منعم، واجد و فاقد همدیگر را نابود کنند و جنگ های بین المللی پیا شود، و زمینه برای کمونیسم فراهم گردد، و در نتیجه حقیقت و فضیلت به کلی از میان بشر رخت بر بندد و دیگر بشر روزگاری خوش نبیند، و آرامش درونی و گوارایی زندگی از نوع بشر سلب شود، این فساد عالم انسانی چیزی است که ما امروزه خود به چشم می بینیم، و احساس می کنیم که بلاهایی سخت تر و رسوایی هایی بیش تر، آینده نوع بشر را تهدید می کند.

از بین رفتن انفاق و شیوع ربا در بین مردم بزرگ ترین عامل فساد اجتماعی کنونی در جهان غرب

و نیز بزرگ ترین عامل این فساد از طرفی از بین رفتن انفاق، و از سوی دیگر شیوع ربا است که به زودی به آیات آن خواهیم رسید. (ان شاء الله) و خواهیم دید که خدای تعالی بعد از آیات مورد بحث در خلال هفت آیه پشت سرهم فطاعت و زشتی آن را بیان می کند، و می فرماید:

رواج آن، فساد دنیا را به دنبال می آورد، و این خود یکی از پیش گویی های قرآن کریم است، که در ایام نزول قرآن جنینی بود در رحم روزگار، و مادر روزگار این جنین را در عهد ما زائید، و ثمرات تلخش را به ما چشانید.

و اگر بخواهید این گفته ما را تصدیق کنید در آیات سوره روم دقت فرمائید آن جا که خداوند می فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» تا جمله «يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ» (1).

ص: 22

1 - «(پس ای رسول) روی به جانب آئین پاک (اسلام) کن و همواره از دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده است پیروی نما که هیچ تغییری در خلقت خداوند نباید داد، این است آئین استوار حق، و لیکن اکثر مردم از حقیقت امر آگاه نیستند* (شما اهل ایمان) به درگاه خدا باز گردید و خدا ترس باشید و نماز بپا دارید و هرگز از فرقه و گروه مشرکان نباشید* از آن گروهی که دین فطری خود را متفرق و پراکنده ساختند و از هوای نفس و خودپرستی گروه گروه شدند و هر گروهی به او هام باطل و عقیده فاسد خود دلخوش بودند* و هر گاه بر مردم رنج و سختی رو آورد خدای را به دعا می خوانند و به درگاه او با تضرع و زاری روی می کنند، پس از آن که خداوند رحمت خود را به آن ها چشانید آن گاه باز عده ای از آن ها به خدای خود مشرک می شوند* تا نعمتی که به آن ها عطا کردیم کفران کنند، اینک تمتع برید، به زودی (به کیفر اعمال خود) آگاه می شوید* آیا ما دلیل و حجتی بر آن ها فرستادیم که در باره چیزی که با آن به خدا شرک می ورزند با آن ها سخن گوید؟ و هر گاه ما به لطف خود رحمتی به انسان ها بچشانیم شاد می شوند به آن، و اگر رنج و بلائی از کرده خودشان ببینند (در آن حال به جای توبه به درگاه خدا از رحمتش بکلی) نومید می شوند* آیا ندیدند که خدا همانا هر که را خواهد، روزی وسیع کند و یا (هر که را خواهد) تنگ دست و تنگ روزی گرداند و در این امر دلایل روشنی برای اهل ایمان پدیدار است* (ای رسول ما) حقوق ارحام و خویشان و مسکینان و در راه ماندگان را ادا کن که صله رحم و احسان به فقیران برای آنان که مشتاق لقای خدا هستند بهترین کار است و هم اینان رستگارانند* و آن سودی که شما به رسم ربا (یا هدیه) دادید که بر اموال مردم رباخوار بیافزاید و هدیه به اغنیا دهید (نفع دنیوی برید) نزد خدا هرگز نیفزاید و آن زکاتی که از روی اخلاص به خدا، به فقیران دادید ثوابش چندین برابر شود و دارایی خود را افزون کنند* خدا آن کسی است که شما را آفرید و روزی بخشید و سپس بمیراند و باز (در قیامت) زنده گرداند، آیا آنان را که شریک خدا دانید، هیچ از این کارها توانند کرد و خدا از آن چه به او شریک گیرند پاک و منزه است* فساد و پریشانی در تمام خشکی و دریاها پدید آمد به سبب آن چه کسب کردند دست های مردمان، تا ما (نیز) کیفر بعضی از اعمالشان را به آن ها بچشانیم، باشد که به درگاه خدا باز گردند* (ای رسول ما) به مردم بگو که در این سرزمین بگردید و سیر کنید تا از عاقبت کسانی را که پیش از خودشان بودند و بیش ترشان از مشرکین به شمار می

آمدند، آگاه شوید (پس ای رسول) روی به دین استوار آور قبل از آن که آن روز بیاید که هیچ کس نتواند از امر خدا برگردد و در آن روز
خلائق فرقه فرقه شوند.» (روم / 30 الی 43).

این آیات نظائری هم در سوره های هود، و یونس، و اسراء، و انبیاء، و غیره دارد که در همین مقوله سخن گفته اند، و ان شاء الله به زودی بیانش خواهد آمد.

و سخن کوتاه این که: علت تحریک و تشویق شدید و تأکید بالغی که در آیات مورد بحث در باره انفاق شده، این ها بود که از نظر خواننده محترم گذشت.

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ...»؛ منظور از «سَبِيلِ اللَّهِ»، هر امری است که به رضایت خدای سبحان منتهی شود، و هر عملی که برای حصول غرضی دینی انجام گیرد، برای این که کلمه «سَبِيلِ اللَّهِ» در آیه شریفه مطلق آمده و قیدی ندارد، هر چند که قبل از این آیه، آیاتی قرار دارد که در آن سخن از

ص: 23

قتال در راه خدا رفته، و در آیاتی دیگر نیز این کلمه مقارن با مسأله جهاد آمده، لیکن صرف این مقارن بودن دلیل نمی شود بر این که بگوئیم منظور از آیه «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» تنها جهاد در راه خدا است.

توضیحی در مورد امثال و چگونگی تمثیلات قرآن کریم

مفسرین گفته اند: جمله «كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ» در واقع «كَمَثَلِ مَنْ زَرَعَ حَبَّةَ انْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ» است، چون این درست نیست که گفته شود: «مثل کسانی که در راه خدا انفاق می کنند مثل حبه و دانه است»، بلکه باید گفت: «مثل کسی است که دانه ای را بکارد و آن دانه هفت سنبل بدهد...»، زیرا حبه نامبرده مثل آن مالی است که در راه خدا انفاق شده، نه مثل اشخاصی که انفاق کرده اند، و این روشن است.

و لیکن گو این که حرف این ها در جای خود، حرف درستی است، اما اگر کمی در آیات مشابه آن دقت شود معلوم می شود که حاجتی به این تقدیر نیست، چون می بینیم بیش تر آیاتی که در قرآن مثلی را ذکر می کند همین وضع را دارد، و این صنعت و این طرز سخن گفتن در قرآن کریم شایع است.

در جایی دیگر نیز فرموده: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعُقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءٌ وَنِدَاءٌ» (1).

ص: 24

1 - «مثل کسانی که کافر شدند مثل کسی است که با چهار پایان به صدای بلند و یا کوتاه نهیب بزند، که آن چهار پا تنها دوری و نزدیکی صدا را می فهمد اما معنای کلمات را نمی فهمد.» (بقره / 171)

با این که مثل نامبرده مثل کفار نیست، بلکه مثل کسی است که کفار را دعوت می کند و نیز فرموده: «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ» (1).

با این که در آیه شریفه زندگی دنیا به گیاهانی که به وسیله باران می رویند مثل زده شده است.

و نیز فرموده: «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» (2) در ظاهر آیه نور خدا به مشکات تشبیه شده با این که در واقع نور خدا به نور مشکات مثل زده شده نه خود مشکات، و نیز در آیات بعد از آیه مورد بحث فرموده: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ» (3) با این که در آیه، بطلان صدقه به وسیله ریا به غباری مثل زده شده که روی سنگی صاف باشد، نه خود سنگ، و نیز در آیات مورد بحث اشخاصی را که در راه رضای خدا انفاق می کنند به جنت مثل زده، می فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ...» با این که جنت مثل آن مالی است که می دهند، نه خود آنان، و آیاتی دیگر از این قبیل بسیار است.

و این مثالها که در این آیات آورده شده، از یک جهت مشترکند، و آن این است که در همه آن ها به ماده تمثیل که قوام مثل به آن است اکتفاء شده، و به منظور اختصار بقیه اجزای کلام را می اندازد.

توضیح این که: مثل در حقیقت یک قصه واقعی و یا فرضی است که گوینده از جهاتی آن را شبیه معنای مورد نظر خود می داند، و لذا در کلام خود ذکرش می کند تا ذهن شنونده از تصور آن، معنای مورد نظر را کاملتر و بهتر تصور کند، نظیر این که

ص: 25

1- «مثل زندگی دنیا مثل آبی است که ما از آسمان نازلش کرده باشیم.» (یونس / 24)

2- «مثل نور او چون مشکات است.» (نور / 35)

3- «مثل او مثل سنگی صاف است.»

وقتی می خواهد بگوید: من هیچ چیز ندارم، می گوید: «لا ناقة لی و لا جمل» (1)

و یا وقتی به شنونده بگوید: آن وقت که باید کاری کرده باشی

نکردی: می گوید: «فی الصیف ضیعت اللبن» (2)

و از این قبیل مثلها، این ها قصه هایی است که روزی واقع شده و با ذکر آن به شنونده می فهماند که آن را با مقصود مورد کلام تطبیق نموده تا مطلب مورد کلام را بهتر و روشن تر بفهمد و لذا می گویند مثلها هیچ وقت تغییر نمی کنند.

و اما مثل های فرضی و خیالی مانند این که وقتی می خواهیم به مخاطب خود بفهمانیم که اتفاق در راه خدا عبارت است از دادن یکی و گرفتن چند برابر آن، می گوئیم: مثل آن چه که در راه خدا اتفاق می کنی، مثل کاشتن دانه ای است که وقتی سبز می شود هفت سنبله و در هر سنبله صد دانه به وجود می آید و این مثل يك مثل فرضی و خیالی است.

و آن معنایی که ما از مثل می خواهیم به ذهن شنونده منتقل کنیم، و آن را معیاری برای ایضاح و سنجیدن وضع مطلب خود می گیریم، یا تمامی قصه ای است که به عنوان مثل می آوریم، نظیر مثلی که در آیه «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ...» (3) و در آیه «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِیمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (4) آمده است و یا همه آن قصه منظور و مورد نظر نیست، بلکه گوش های از آن منظور است، که اصطلاحاً به آن ماده تمثیل گفته می شود، که

ص: 26

1- . من نه شتر ماده دارم و نه نر.

2- . تو در تابستان شیر را فاسد کردی.

3- . ابراهیم / 32.

4- . جمعه / 5.

در این صورت یا همان مقدار را ذکر می کنیم، و یا اگر همه قصه را بیاوریم صرفاً به منظور تتمیم قصه و ناقص نبودن آن است مانند مثال اخیر، یعنی «انفاق» و «حبه»، چون در این مثل ماده تمثیل تنها دانه ای است که هفتصد دانه از آن به وجود می آید و اما کاشتن آن، و روئیدن هفت سنبله از آن دخالتی در تمثیل ندارد و به خاطر تتمیم قصه آمده است.

و در قرآن کریم هر مثلی که تمامی آن ماده تمثیل بوده و با معنای مراد و محل کلام تطبیق می شده، همه آن ذکر شده- که باید هم می شد، برای این که همه جزئیاتش مثل است- و هر مثلی که فقط بعضی از قسمت هایش ماده تمثیل بوده، به نقل همان مقدار اکتفاء شده، و آن مقدار، در جای تمام قصه به کار رفته، چون غرض گوینده، از همان مقدار از قصه حاصل می شده، علاوه بر این که خواننده در اثر دیدن این که گوش های از يك قصه ذکر شده، و گوشه های دیگرش افتاده و همین قسمت که ذکر شده وافی به غرض هست، و خلاصه می بیند که مطلب مورد نظر به وجهی عین همان قصه است، و به وجهی غیر از آن است، نشاطی پیدا می کند، و دچار آن خستگی و ملالت که معمولاً خواننده هر مقاله يك نواخت به آن دچار می شود، نمی گردد و این خود یکی از موارد لطیف ایجاز به قلب است که قرآن آن را به کار برده است، اما ایجاز است، چون گفتیم: تنها ماده تمثیل را که حبه باشد آورده است، و اما قلب یعنی وارونه گویی است، برای این که باید انفاق را به حبه مثل می زد، ولی انفاق گر را به حبه مثل زده است.

«أَثْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ، فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ»؛ معنای کلمه «سنبل» معروف است، که همان خوشه گندم می باشد بعضی گفته اند:

ماده «سنبل» در اصل به معنای «پوشاندن» است، و اگر خوشه گندم را سنبل نامیده اند، به این جهت بوده است که سنبل، دانه های گندم را در غلاف هایی که دارد می پوشاند.

و یکی از بی پایه ترین اشکال هایی که به آیه کرده اند این است که: آیه شامل مثالی است که اصلاً در خارج وجود ندارد، برای این که هیچ خوشه گندمی نداریم که مشتمل بر صد دانه باشد، و دیگر توجه نکرده اند که همان طور که گفتیم: در مثل لازم نیست که مضمونش در خارج تحقق داشته باشد، چون مثل های تخیلی آن قدر زیاد هست که از حد شمارش بیرون است، علاوه بر این که هر سنبله صد دانه و یا هر خوشه هفتصد دانه گندم در آن باشد چنان نیست که اصلاً وجود نیافته باشد.

«وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ یعنی خدای تعالی برای هر کس که بخواهد بیش از هفتصد دانه گندم هم می دهد، برای این که او واسع است و هیچ مانعی نیست که از جود او جلوگیری

کرده و فضل و کرمش را محدود سازد، هم چنان که خودش در جای دیگر فرمود: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا، فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً؟»؛ (1) و کثیر را در این آیه مقید به عدد معینی نکرده است.

بعضی از مفسرین در معنای آیه مورد بحث گفته اند: «مضاعفة» به معنای چند برابر است، و نهایت درجه این چند برابر همان هفتصد برابر است، نه این که اگر خدا بخواهد هفتصد را هم چند برابر می کند، ولی این حرف صحیح نیست، زیرا اگر این طور می بود قهراً جمله مورد بحث کار تعلیل را می کرد، و معنا چنین

ص: 28

1- ك «يست که به خدا قرض دهد، قرضی دهد، قرضی نیکو، تا خدا آن را برایش به اضعافی کثیر مضاعف کند.» (بقره / 245)

می شد: «انفاق در راه خدا مثل دانه ای است که تا هفتصد دانه بهره دهد، چون خدا برای هر کس بخواهد مضاعف می کند» و در این صورت می بایست جمله نامبرده چنین باشد: «فی کل سنبله مائة حبة فان الله يضاعف...»، هم چنان که در آیه شریفه «اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ، وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا، إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ»: (1) کلمه «ان» آمده است، و چون در آیه مورد بحث کلمه «فان» نیامده معلوم می شود که جمله نامبرده تعلیل نیست.

106. انفاق برای خدا، و آثار با برکت آن

فوائد و آثار اجتماعی انفاق به قصد تحصیل رضای خدا

مطلب دیگر این که در آیه مورد بحث، مثلی را که آورده مقید به آخرت نکرده و به طور مطلق فرموده: «خدا انفاق شما را مضاعف می کند» پس هم شامل دنیا می شود، و هم شامل آخرت، فهم عقلایی هم این را تایید می کند برای این که کسی که از دسترنج خود چیزی انفاق می کند هر چند ابتدا ممکن است به قلبش خطور کند که «این مال از چنگش رفت، و دیگر به او بر نمی گردد، لیکن اگر کمی دقت کند خواهد دید که جامعه انسانی به منزله تن واحد و دارای اعضای مختلف است، و اعضای آن هر چند اسامی و اشکال مختلف دارند، اما در مجموع، یک تن را تشکیل می دهند، و در غرض و هدف زندگی متحد هستند، از حیث اثر هم همه مربوط به هم هستند، وقتی یکی از اعضا، نعمتی را از دست می دهد مثلاً فاقد صحت و سلامتی شده و در عمل خود کند می گردد، همین عارضه هر چند که در

ص: 29

نظر بدوی، متوجه يك عضو است، ولی در حقیقت تمام بدن در عملکرد خود کند و سست می گردد، و به خاطر نرسیدن به اغراض زندگی خسران و ضرر می بیند.

مثلاً چشم و دست آدمی دو عضو از بدن انسان هستند، در ظاهر دو نام غیر مربوط به هم و دو شکل متفاوت، و دو عملکرد جداگانه دارند، لیکن با کمی دقت می بینیم که این دو عضو کمال ارتباط را با یکدیگر دارند. خلقت، آدمی را مجهز به چشم کرده تا اشیا را از نظر نور و رنگ و نزدیکی و دوری تشخیص دهد، بعد از تشخیص چشم، دست آن چه را که تحصیلش برای آدمی واجب است بردارد، و آن چه را که دفعش بر او لازم است از انسان دفع کند. پس در حقیقت "چشم" مثل چراغی است که پیش پای دست را روشن می کند، حال اگر دست از کار بیفتد قهراً فواید و عملکرد دست را باید سایر اعضا جبران کنند، و این باعث می شود که اولاً زحمت و تعب را که در حال عادی هرگز قابل تحمل نیست، تحمل کند و در ثانی از عملکرد سایر اعضای خود به همان مقدار که صرف جبران عملکرد دست نموده بکاهد، و اما اگر از همان اوائلی که دست دچار حادثه شد از نیروی اضافی سایر اعضا در اصلاح حال همان دست استفاده کند، و دست را به حال عادی و سلامت برگرداند، حال تمامی اعضا را اصلاح کرده، و صدها و، بلکه هزارها برابر آن چه صرف اصلاح دست کرده عایدش می شود.

پس يك فرد از جامعه که عضوی از يك مجموعه است، اگر دچار فقر و احتیاج شد، و ما با انفاق خود وضع او را اصلاح کردیم، هم دل او را از رذائلی که فقر در او ایجاد می کند پاک کرده ایم، و هم چراغ محبت را در دلش ایجاد نموده ایم، و هم زبانش را به گفتن خوبی ها به راه انداخته ایم، و هم او را در عملکردش نشاط

بخشیده ایم، و این فوائد عاید همه جامعه می شود، چون همه افراد جامعه به هم مربوط هستند، پس انفاق يك نفر، اصلاح حال هزاران نفر از افراد جامعه است، و مخصوصاً اگر این انفاق در رفع حوائج نوعی از قبیل تعلیم و تربیت و امثال آن باشد. این است آثار و فوائد انفاق.

و وقتی انفاق در راه خدا و به انگیزه تحصیل رضای او باشد، نمو و زیاد شدن آن از لوازم تخلف ناپذیر آن خواهد بود، چون فوائد انفاق در غیر راه خدا ممکن است توأم با ضررهایی باشد که (حتماً هست) برای این که وقتی رضای خدا انگیزه آدمی نباشد لا بد انگیزه این هست که من توان گر به فقیر انفاق کنم تا شر او را از خود دفع نمایم، و یا حاجت او را برآورم، تا اعتدالی به حال جامعه ببخشم، و فاصله طبقاتی را کم کنم (و در همه این فرضها به طور غیر مستقیم منافی خود انفاق کننده می شود) و این خود نوعی استخدام و استثمار فقیر به نفع خویش است، که چه بسا در دل فقیر آثار سوء به جای گذارد، و چه بسا این آثار سوء، در دل فقرا متراکم شود و ناآرامی و بلواها به راه بیندازد، اما اگر انفاق تنها برای رضای خدا صورت بگیرد، و انفاق گر به جز خشنودی او هدفی و منظوری نداشته باشد، آن آثار سوء پدید نمی آید، و در نتیجه این عمل "خیر محض" می شود.

107. آثار سوء و مضرات انفاق، برای غیر خدا

آثار سوء و مضرات انفاق بدون قصد کسب رضای خدا

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ثُمَّ لَا يُتَّبَعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَى...»؛ کلمه «اتباع» به معنای ملحق شدن و ملحق کردن است، اولی (ملحق شدن) نظیر

این آیه که می فرماید: «فَاتَّبِعُوهُمْ مُشْرِقِينَ»؛ (1) و دومی (ملحق کردن) مانند این آیه «وَأَتَّبِعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً»؛ (2).

کلمه «من» با تشدید نون به معنی منت نهادن است، و منت آن عملی است از صاحب احسان که احسانش را ناگوار سازد، مثل این که به آن شخصی که احسان کرده بگوید: این من بودم که چنین و چنان احسانی به تو کردم، و یا عملی کند که حاکی از همین باشد و اصل در معنای منت به طوری که گفته شده قطع کردن است، و در آیه «لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»؛ (3) به همین معنا آمده، و کلمه «أذى» به معنای ضرر فوری و یا ضرر اندک است، و کلمه «خوف» به معنای انتظار ضرر است، و کلمه «حزن» به معنای اندوهی است که بر دل سنگینی کند، چه اندوه از امری که واقع شده، و چه از آن که بخواهد واقع شود.

108. رد سائل با زبان خوش یا انفاق همراه با منت

رد کردن سائل با زبان خوش و گذشت از بدی او، از صدقه و انفاق همراه با منت و آزار بهتر است

«قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ»؛ «قول معروف» آن سخنی است که مردم بر حسب عادت آن را غیر معمولی ندانند، که البته به اختلاف عادات مردم مختلف می شود، و کلمه «مغفرت» در اصل به معنای پوشاندن است، و «غنی»

ص: 32

1- «فرعونیان آفتاب دم به دنبال بنی اسرائیل راه افتادند (که به آن ها ملحق شوند).» (شعراء / 61)

2- «ما در همین دنیا به فرعونیان لعنتی را ملحق کردیم.» (قصص / 42)

3- «ایشان اجری قطع ناشدنی دارند.» (فصلت / 8)

مقابل حاجت و فقر است، و «حلم» به معنای سکوت در برابر سخن و یا عمل ناهنجار دیگران است.

در این آیه شریفه خداوند متعال قول معروف و آمرزیدن و مغفرت (یعنی چشم پوشی از بدی ها که مردم به انسان می کنند) را بر صدقه ای که گوشه و کنایه داشته باشد ترجیح داده، و این مقابله دلالت دارد بر این که مراد از «قول معروف» این است که وقتی می خواهی سائل را رد کنی با زبانی خوش رد کنی، مثلاً دعایش کنی که خدا حاجتت را برآورد.

البته این در صورتی است که سائل سخنی که باعث ناراحتی تو باشد نگوید، و اگر لفظی خلاف ادب گفت باید چنان رفتار کنی که او خیال کند سخن زشتش را نشنیده ای و آن دعای خیر و این

چشم پوشی ات از سخن زشت او، بهتر از آن ست که به او صدقه ای بدهی و به دنبالش آزار برسانی، چون آزار و منت نهادن انفاق گر به این معنی خواهد بود که می خواهد بفهماند آن مالی که انفاق کرده در نظرش بسیار عظیم است، و از درخواست سائل ناراحت شده است، و این دو فکر غلط دو بیماری است که باید انسان با ایمان، دل خود را از آن پاک کند چون مؤمن باید متخلق به اخلاق خدا باشد، و خدای سبحان غنی ای است که آن چه نعمت می دهد در نظرش بزرگ نمی نماید، و هر بخششی می کند آن را بزرگ جلوه نمی دهد و نیز خدای سبحان حلیم است، و در مؤاخذه جفاکاران عجله نمی کند، و در برابر جهالت خشم نمی کند، و به همین جهتی که گفته شد آیه شریفه، با دو نام "غنی" و «حلیم» ختم شده است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ...»؛ این آیه شریفه دلالت دارد بر

این که آزار و منت بعد از صدقه اجر آن را حبط کرده و از بین می برد، و بعضی با این آیه استدلال کرده اند بر این که هر معصیت و یا حد اقل هر گناه کبیره باعث از بین رفتن و بی اجر شدن اطاعت های قبل از آن معصیت می شود، ولیکن ما چنین دلالتی در آیه نمی بینیم، و دلالت آیه تنها در بی اجر شدن صدقه به وسیله خصوص منت و اذیت است، که گفتار مفصل این بحث در مبحث "حبط" گذشت.

ریا کاری در هر عمل مستلزم نداشتن ایمان به خدا و روز جزا در آن عمل است

«كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ، وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ از آن جایی که خطاب اول آیه فقط شامل مؤمنین بود- چون افراد ریاکار نمی توانند مؤمن باشند، چون به فرموده خدا، منظور این ها از اعمالشان خدا نیست- به همین جهت خداوند متعال مؤمنین را صریحاً از ریا نهی نکرد، و فرمود: «ای مؤمنین ریاکار نباشید»، بلکه افرادی را که صدقه می دهند و به دنبالش منت و اذیت می رسانند تشبیه به افراد ریاکار بی ایمان کرد، که صدقاتشان باطل و بی اجر است، و فرمود: «عمل چنین مؤمنی شبیه به عمل او است»، و فرمود:

«مثل آن است»، زیرا عمل مؤمن در ابتدا صحیح انجام می شود، ولی بعداً پاره ای عوامل مثل "منت" و «اذیت» آن را باطل می سازد، ولی عمل ریاکار از همان اول باطل است.

اتحاد سیاق فعل هایی که در آیه آمده، یعنی فعل «يُنْفِقُ مَالَهُ» و فعل «وَلَا يُؤْمِنُ» با این که ممکن بود بفرماید «وَلَمْ يُؤْمِنْ؛ ریاکار از اول ایمان نیاورده»، دلالت دارد بر این که مراد از ایمان نداشتن ریاکار در انفاقش به خدا و روز جزا، ایمان نداشتن او به دعوت پروردگاری است که او را به انفاق می خواند، و ثواب هایی جزیل و

عظیم به وی وعده می دهد، چون اگر به دعوت این داعی و به روز قیامت (روزی که پاداش های اعمال در آن روز ظاهر می شود) ایمان می داشت، در انفاش قصد ریا نمی کرد و تنها عمل را برای خاطر خدا می آورد، و علاقمند به ثواب جزیل خدا می شد. پس منظور از این که فرمود، ایمان به خدا ندارد این نیست که اصلاً به خداوندی خدا قائل نیست.

و از آیه شریفه چنین بر می آید که ریا در هر عملی که آدمی انجام می دهد مستلزم نداشتن ایمان به خدا و به روز جزا در همان عمل است.

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ...»؛ ضمیر در کلمه: «فمثله» به کلمه «الذی» در جمله «الذی یُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ» بر می گردد، پس مثلی که در آیه زده شده برای کسی است که مال خود را به منظور خودنمایی انفاق می کند، و کلمه «صفوان» و نیز کلمه «صفا» به معنای سنگ صاف و سخت است، و کلمه «وابل» به معنای باران تند و رگبار طولانی است و ضمیر در جمله «لا یقدرون» نیز به همان «الذی ینفق...» بر می گردد، خواهی گفت: کلمه «الذی» مفرد است، ولی ضمیر در جمله «لا یقدرون» جمع است. در پاسخ می گوئیم کلمه «الذی» هر چند که لفظاً مفرد است ولیکن در این جا در معنای جمع استعمال شده و به معنای همه کسانی است که چنین باشند.

این آیه وجه شباهت ریاکار به سنگ را بیان می کند، معنای وسیعی است که هم در ریاکار هست و هم در آن سنگ، و آن بی اثر و سست بودن عمل است هم چنان که خاکی که روی سنگ صاف قرار دارد با بارانی اندک از بین رفته و نمی تواند اثری داشته باشد.

و جمله «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» حکم را نسبت به ریاکار و کافر به وجهی عام بیان می کند، و می فرماید: ریا کننده در ریاکاریش یکی از مصادیق کافر است، و خدا مردم کافر را هدایت نمی کند، و به همین جهت جمله نامبرده کار تعلیل را می کند.

و خلاصه معنای این مثل آن است که کسی که در انفاق خود مرتکب ریا می شود، در ریا کردنش و در ترتیب ثواب بر انفاقش حال سنگ صافی را دارد که مختصر خاکی روی آن باشد، همین که بارانی تند بر آن ببارد، همین بارانی که مایه حیات زمین و سرسبزی آن و آراستگی اش به گل و گیاه است، در این سنگ خاك آلود چنین اثری ندارد، و خاك نامبرده در برابر آن باران دوام نیاورده و بکلی شسته می شود، تنها سنگی سخت می ماند که نه ابی در آن فرو می رود، و نه گیاهی از آن می روید، پس وابل (باران پشت دار) هر چند از روشن ترین اسباب حیات و نمو است، و هم چنین هر چند خاك هم سبب دیگری برای آن است، اما وقتی محل این آب و خاك، سنگ سخت باشد عمل این دو سبب باطل می گردد، بدون این که نقصی و قصوری در ناحیه آب و خاك باشد، پس این حال سنگ سخت بود و عیناً حال ریاکار نیز چنین است:

برای این که وقتی ریاکار در عمل خود خدا را در نظر نمی گیرد، ثوابی بر عملش مترتب نمی شود، هر چند که نفس عمل هیچ نقصی و قصوری ندارد، چون انفاق سببی است روشن برای ترتیب ثواب، لیکن به خاطر این که قلب صاحبش چون سنگ است، استعداد پذیرفتن رحمت و کرامت را ندارد.

و از همین آیه بر می آید که قبول شدن اعمال، احتیاج به نیتی خالص و

قصدی به وجه الله دارد. شیعه و سنی هم از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) روایت کرده اند که فرمود: «انما الاعمال بالنیات- معیار در ارزش اعمال تنها نیت ها هستند».

وجوهی که در معنای «تثبیت نفس» ذکر شده و بیان وجه صحیح

معنای «اِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» و وجوهی که در معنای «تثبیت نفس» ذکر شده و بیان وجه صحیح در معنای آن:

«وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ اِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ»؛ کلمه: «اِبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ» به معنای طلب رضایت است، که برگشتش به تعبیر «اراده وجه الله» است برای این که وجه هر چیزی عبارت است از جهت و سمتی که روبروی تو است، و وجه خدای تعالی نسبت به بنده ای که دستوراتی به وی می دهد، و چیزهایی از او می خواهد عبارت است از رضایت او از عمل وی، و خشنودیش از امتثال او، چون امر و دستور دهنده، نخست با امر خود روبروی مأمور قرار می گیرد، و آن گاه که او امر او را به جا آورد با خشنودی و رضایت از او استقبال می کند.

پس مَرْضَاتِ خدا از بنده مکلفی که به تکلیف عمل کرده همان وجه و روی خدا به طرف او است، در نتیجه اِبْتِغَاءِ مَرْضَاتِ او و یا ساده ترش به دست آوردن خشنودی او در حقیقت خواستن وجه او است.

و اما در معنای این که فرمود: «و تَثْبِيتًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ» نظریه هایی داده شده، بعضی گفته اند: تثبیت به معنای تصدیق و یقین است، با چنین حالتی انفاق می کنند، بعضی دیگر گفته اند: تثبیت که به معنای استوار کردن است در این جا به معنای تثبیت است، یعنی داشتن بصیرت، و معنای جمله این است که «مال خود را با بصیرت انفاق می کنند» (بر خلاف بسیاری از افراد) می دانند پول را در

کجا خرج کنند، بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که تأمل و دقت می کنند، اگر دیدند نیتشان خالص برای خدا است، انفاق می کنند، و اگر دیدند چیزی از ریا هم با خدا در دلشان آمیخته شده، و خلاصه، هم خدا را در نظر دارد و هم ریا را، از انفاق خودداری می کنند.

بعضی دیگر گفته اند: تثبیت به این معنا است که نفس آدمی خود را برای اطاعت خدا آماده کند، و بعضی گفته اند: به معنای آن است که آدمی نفس خویش را در منازل ایمان جای دهد، یعنی نفس را به بذل مال در راه خدا عادت دهد، و خواننده عزیز توجه دارد که هیچ یک از این معانی (جز به زحمت) با مطالب قبل آیه تطبیق نمی کند، (از توجیهی که ما می کنیم این عدم انطباق کاملاً روشن می شود) که آن توجیه عبارت است از:

و خدا داناتر است: خدای سبحان انفاق در راه خدا را به طور مطلق مدح کرد، (و فرمود: به دانه ای می ماند که چنین و چنان شود) سپس بنایش بر این شد که دو قسم انفاق را که نمی پسندد و ثوابی بر آن مترتب نمی شود استثنا کند، یکی انفاق ریایی که از همان اول باطل انجام می شود و یکی هم انفاقی که بعد از انجام آن، به وسیله منت و اذیت اجرش باطل می گردد و بطلان این دو قسم انفاق به خاطر همین است که برای خدا و در طلب رضای او انجام نشده و یا اگر شده نفس نتوانسته نیت خود را محکم نگه دارد، در این آیه می خواهد حال عده خاصی از انفاق گران را بیان کند، که در حقیقت طائفه سوم هستند و اینان کسانی هستند که نخست برای خاطر خدا انفاق می کنند و سپس زمام نفس را در دست می گیرند و نمی گذارند آن

نیت پاک و مؤثرشان دست خوش ناپاکی ها گردد و از تأثیر ساقط شود و منت و اذیت و هر منافی دیگر، آن را تباه سازد.

پس روشن شد که مراد از «اَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» این است که انفاق گر منظورش و قصدش خودنمایی و یا هر قصدی دیگر (که نیت را غیر خالص می کند) نبوده باشد، و منظور از «تَثْبِيتًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ» این است که آدمی زمام نفس را در دست داشته باشد، تا بتواند نیت خالصی را که داشته نگه بدارد، و این تثبیت هم از ناحیه نفس است، و هم واقع بر نفس، ساده تر بگویم نفس هم فاعل تثبیت است، و هم مفعول آن، پس کلمه «تثبیتا» از نظر ترکیب، نحوی تمیز است، و حرف «من» نشویه (ابتدائیه) است، و «انفسهم» در معنا فاعل تثبیت است، و آن نفسی که مفعول قرار گرفته در تقدیر است، و تقدیر کلام «تثبیتا من انفسهم لانفسهم؛ نفسشان زمام نفس را در دست بگیرد» ممکن هم هست که کلمه «تثبیتا» را مفعول مطلق برای فعلی بگیریم که از ماده خودش باشد، آن وقت تقدیر چنین می شود «یثبتون انفسهم لانفسهم تثبیتا».

تشبیه و تمثیل انفاق خالص و انفاق توأم با من و اذی

«كَمْثَلِ جَنَّةٍ بَرِّيَّةٍ اَصَابَهَا وَاِبِلٌ...»؛ اصل در ماده (راء- باء- واو) این است که به معنای «زیادی» استعمال شود، و کلمه «ربوه» به کسر و فتح و ضم «راء» هر سه به معنای زمین خوبی است که گیاه در آن بسیار می شود و نمو می کند، و کلمه «اکل» با ضمه همزه و کاف به معنای خورده شده از هر چیز است، که واحدش «اکله» بر وزن لقمه است، و کلمه «طل» به معنای باران است و فرقی با کلمه «مطر» این

است که مطر به معنای باران معمولی است، و ظل به معنای بارانی خفیف تر از حد معمول و کم اثرتر از آن است.

و غرض از این مثل این است که بفهماند انفاقی که صرفاً لوجه الله و به خاطر خدا است هرگز بی اثر نمی ماند، و به طور قطع روزی حسن اثرش نمودار می شود، برای این که مورد عنایت الهیه است، و از آن جا که جنبه خدایی دارد و متصل به خدا است (مانند خود خدا) باقی و محفوظ است، هر چند که این عنایت بر حسب اختلاف درجات خلوص مختلف می شود، و در نتیجه وزن و ارزش اعمال هم به همان جهت مختلف می گردد، هم چنان که باغی که در زمین حاصل خیز ایجاد شده، وقتی باران می آید بلادرنگ خوردنی هایش را به وجهی بهتر تحویل می دهد، هر چند که این تحویل دادنش و این خوردنیهایش به خاطر اختلاف باران (که یکی مطر است و دیگری ظل)، از نظر خوبی درجاتی پیدا می کند.

و به خاطر وجود همین اختلاف بود که این دنباله را به گفتار خود اضافه نمود، که «و الله بما تعملون بصیر»؛ یعنی خدا به آن چه می کنید بینا است، و مسأله پاداش دادن به اعمال برایش مشتبه و درهم و برهم نمی شود، ثواب این را با آن دیگر و ثواب دیگری را به این نمی دهد.

«أَيُّودُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ...»؛ کلمه «ود» که مصدر «یود» است به معنای حب و دوست داشتن است، البته حب توأم با آرزو، و کلمه «جنت» به معنای درختانی بسیار و درهم رفته است، که در فارسی و عربی آن را بستان گویند، و اگر بستان را جنت خوانده اند به این مناسبت بوده است که این کلمه در اصل به معنای پوشاندن است، و چنین درختانی زمین را از نور خورشید

می پوشانند (هم چنان که به سپر نیز جنة (به ضم جیم) گفته می شود، زیرا سپر نیز بدن يك سرباز را از آلت جنگی دشمن می پوشاند)، و به این جهت صحیح است گفته شود: «نهرها از زیر آن جاری است»، و اگر کلمه نامبرده به معنای زمینی بود که درخت داشته باشد، این عبارت صحیح نبود، چون نهر باغ از زیر زمین باغ جاری نیست، در نتیجه خلاف مقصود را می رسانید، و به همین جهت خدای تعالی در آیه قبلی که انفاق را به جنتی در ربوه (زمین آباد) مثل می زد در جای دیگر در باره ربوه فرمود: «ذاتِ قَرَارٍ وَ مَعِينٍ»؛ (1) فرمود: «آب معین در آن زمین است» و فرمود «در زیر آن جاری است»، ولی وقتی سخن از زمین ندارد، بلکه از جنات سخن می گوید که بسیار هم در قرآن تکرار شده، می فرماید: نهرها از زیر آن جاری است، یعنی از زیر آن درختان، پس جنت به معنای درختان بسیار است.

و کلمه «من» در جمله «مِنْ نَخِيلٍ وَ اَعْنَابٍ» برای تبیین است، البته تبیینی توأم با غلبه نه کلیت، خلاصه می خواهد بفرماید: غالب درختان باغ انگور، انگور است، و غالب درختان نخلستان، نخل است، نه این که غیر از آن هیچ درختی دیگر ندارد، چون معمولاً هر باغی که از يك نوع میوه بیش تر دارد نام آن میوه را بر آن باغ می گذارند، مثلاً "بادامستان"، «تاکستان»، «نخلستان» و... هر چند که میوه های گوناگون دیگر نیز در آن باشد، پس اگر دنبال جمله مورد بحث فرموده: «لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ»، منافاتی با آن ندارد.

کلمه «کبر» به معنای پیری و سالخوردگی است، و کلمه «ذریه» به معنای اولاد است، و کلمه «ضعفا» جمع ضعیف است، خدای تعالی در این مثل بین

ص: 41

سالخوردگی و داشتن فرزندان ضعیف جمع کرده، - با این که معمولاً سالخورده‌گان فرزندان شان بزرگ سالند- و این به آن جهت بوده که شدت احتیاج به باغ نامبرده را افاده کند، و بفهماند که چنین پیر مردی غیر از آن باغ هیچ ممر معیشتی و وسیله دیگری برای حفظ سعادت خود و فرزندانش ندارد، چون اگر او را مردی جوان و نیرومند فرض می کرد، آن شدت احتیاج به باغ را نمی رساند، برای این که اگر باغ جوان نیرومند سوخت، می تواند به قوت بازویش تکیه کند، و نیز اگر سالخورده ای را بدون فرزند صغیر فرض می کرد باز آن شدت حاجت به باغ افاده نمی شد، چون چنین پیر مردی خرج زیاد ندارد، و تهی دستی او به ناگواری تهی دستی پیر بچه دار نیست، چون اگر باغ چنین کسی خشک شود فکر می کند چند صباحی بیش زنده نیست و لذا خیلی ناراحت نمی شود.

و هم چنین اگر در این مثل پیر مردی را مثل می زد که هر چند سالخورده است اما فرزندان نیرومند دارد، باز آن شدت حاجت به باغ ادا نشده بود، برای این که اگر باغ چنین پیر مردی بسوزد، با خود می گوید: سر فرزندان رشیدم سلامت، کار می کنند و خرج زندگی ام را در می آورند، چه حاجت به باغ دارند، اما اگر هر دو جهت یعنی: زیادی سن و داشتن فرزندان خردسال در کسی جمع شود و باغش که تنها ممر زندگی او است از بین برود، او بسیار ناراحت می شود، زیرا نه می تواند نیروی جوانی خود را بازگرداند، و دوباره چنان باغی به عمل بیاورد، و نه کودکان خردسالش چنین نیرویی دارند، و نه بعد از آتش گرفتن باغ امید برگشتن سبزی و خرمی آن را می تواند داشته باشد.

این مثلی است که خدای تعالی آن را برای کسانی زده که مال خود را در راه

خدا انفاق می کنند، ولی با منت نهادن و اذیت کردن پاداش عمل خود را ضایع می نمایند و دیگر راهی به بازگرداندن آن عمل باطل شده به عمل صحیح ندارند، و انطباق مثل با ممثل بسیار روشن است، برای این که این گونه رفتارها که اعمال آدمی را باطل می سازد بی جهت و بی منشا نیست، کسانی این طور اجر خود را ضایع می کنند که در دل دچار بیماری های اخلاقی از قبیل "مال دوستی"، «جاه دوستی»، «تکبر»، «عجب»، «خودپسندی»، «بخل شدید» و...

هستند، بیماری هایی که نمی گذارد آدمی مالک نفس خود باشد، و مجالی برای تفکر و سنجش عمل خویش و تشخیص عمل نافع و مضر را بدهد، و اگر مجال می داد و آدمی تفکر می کرد هرگز به چنین اشتباه و خبطی مرتکب نمی شد.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ»؛ کلمه «تیمم» هم به معنای «قصد» است، و هم معنای «اقدام عمدی»، و کلمه «خیث» ضد کلمه «طیب» را معنا می دهد، آن به معنای ناپاک، و این به معنای پاک است، و کلمه «منه» متعلق به کلمه خیث است، و جمله «تنفقون»، حالی است از فاعل «تیمموا»، و جمله «لَسْتُمْ بِأَخْذِيهِ» حالی است از فاعل «تنفقون» و عاملش همان فعل است، و جمله «أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ» به خاطر کلمه «ان» مبدل به مصدر می شود، و لام به طوری که گفته شده در تقدیر است، و تقدیر کلام «الا لاغماضکم فیه» است، ممکن هم هست حرف «باء» را در تقدیر گرفت و گفت: تقدیر کلام «الا بمصاحبة اغماض» است.

کیفیت مالی که باید انفاق بشود

و معنای آیه روشن است، نکته ای که باید به آن توجه کرد این است که خدای تعالی در این آیه کیفیت مالی را که انفاق می شود بیان نموده و می فرماید:

باید از اموال طیب باشد، نه خبیث، یعنی مالی باشد که فقیر به رغبت آن را بگیرد نه به کراهت و اغماض، برای این که کسی که نخواهد با بذل مال طیب، خویشتن را به صفت بخشنده متصف سازد، و بخواهد مال خبیث خود را از سر باز کند، و زندگی خود را از چنین آلودگی ها رها سازد، چنین کسی دوست دار کار نیک نمی شود، و چنین انفاقی نفس او را به کمالی نمی رساند، و به همین جهت است که می بینیم آیه شریفه با جمله «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» شروع شده است چون این جمله به ما می فهماند که باید در انفاق خود بی نیازی و حمد خدای را در نظر بگیریم، که خدا در عین این که احتیاجی به انفاق ما ندارد، مع ذلك انفاق طیب ما را می ستاید، پس از مال طیب خود انفاق کنید. و نیز ممکن است جمله را چنین معنا کنیم: که چون خدا غنی و محمود است نباید با او طوری سودا کرد که لایق به جلال او (جل جلاله) نبوده باشد.

109. ترس از فقر در انفاق، وسوسه شیطانی

اشاره

ترس از فقر بر اثر انفاق اموال طیب و دل پسند، وسوسه شیطانی است

«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ»؛ در این آیه بر این معنا احتجاج شده که انتخاب مال خبیث برای انفاق، خیری برای انفاق گر ندارد، به خلاف انتخاب مال طیب که خیر انفاق گران در آن است.

پس این که در آیه قبل مؤمنین را نهی کرد از این که مال خبیث را برای این کار انتخاب کنند مصلحت خود آنان را در نظر گرفته، هم چنان که در منهی عنه فساد ایشان است، و در خودداری از انفاق مال طیب هیچ انگیزه ای ندارند جز این فکر

که مضایقه در انفاق او چنین مالی را، مؤثر در بقا و قوام مال و ثروت است، این طرز فکر باعث می شود که دل ها از اقدام به چنین انفاقی دریغ کنند، به خلاف مال خبیث که چون قیمتی ندارد و انفاقش چیزی از ثروت آنان کم نمی کند لذا از انفاقش مضایقه نمی کنند، و این یکی از وساوس شیطان است، شیطانی که دوستان خود را از فقر می ترساند، با این که بذل و دادن انفاق در راه خدا و به دست آوردن خشنودی او عیناً مانند بذل مال در يك معامله است، که به قول معروف: «هر چه پول بدهی آش می خوری»، مالی را هم که انسان در راه خدا می دهد در برابر آن، رضای خدا را می خرد، پس هم عوض دارد و هم بهره، که بیانش گذشت.

علاوه بر این که آن کسی که «یغنی و یقنی؛ آدمی را بی نیاز می کند و فقیر می سازد» خدای سبحان است، نه مال، هم چنان که قرآن کریم فرمود: «وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ» (1).

و سخن کوتاه این که: خودداری مردم از انفاق مال طیب از آن جا که منشأ آن ترس از فقر است و این ترس خطاست، لذا با جمله «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ»، خطا بودن آن را تنبیه کرد، چیزی که هست در این جمله سبب را جای مسبب به کار برد، تا بفهماند که این خوف، خوفی است مضر، برای این که

شیطان آن را در دل می اندازد، و شیطان جز به باطل و گمراهی امر نمی کند، حال یا این است که ابتدا و بدون واسطه امر می کند، و یا با وسائلی که به نظر می رسد حق است، ولی وقتی تحقیق می کنی در آخر می بینی که از يك انگیزه باطل و شیطانی سر در آورد.

ص: 45

خود داری از انفاق مال طیب باعث کفر به خدا، اتلاف نفوس، هتک اعراض، رواج جنایت و فحشا است:

و چون ممکن بود کسی توهّم کند که ترس نامبرده ترسی است بجا، هر چند از ناحیه شیطان باشد، لذا برای دفع این توهّم بعد از جمله «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ» دو جمله را اضافه کرد، اول این که فرمود: «وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ»؛ یعنی هرگز از شیطان توقع نداشته باشید که شما را به عملی درست بخواند چرا که او جز به فحشا نمی خواند، پس خودداری از انفاق مال طیب به انگیزه ترس از فقر هرگز عملی به جا نیست، زیرا این خودداری در نفوس شما ملکه امساک و بخل را رسوخ می دهد، و به تدریج شما را بخیل می سازد، در نتیجه کارتان به جایی می رسد که اوامر و فرامین الهی مربوط به واجبات مالی را به آسانی رد کنید، و این کفر به خدای عظیم است، و هم باعث می شود که مستمندان را در مهلکه فقر و بی چیزی بیفکنید، و از این راه نفوسی تلف و آبروهایی هتک گردد، و بازار جنایت و فحشا رواج یابد، هم چنان که در جای دیگر قرآن آمده: «وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ، وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ، فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ، وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ، فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ، بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ، وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ»؛ تا آن جا که می فرماید: «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ، وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ، وَ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ، وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ (1) جمله دومی که

ص: 46

1- . «بعضی از کفار و منافقین با خدا عهد کردند که اگر خدا از کرم خود به ما عطا کند زکات می دهیم، و از شایستگان می شویم* همین که خدا از فضل خویش به آنان عطا کرد بخل ورزیدند، و روی گرداندند، که روی گردان بودند، خدا به سزای همین (بخل) در دلشان نفاق انداخت، نفاقی که تا روزی که به پیش گاه او می روند در دل هاشان بماند، برای این که وعده ای را که با خدا کردند، (به آن وعده) تخلف نموده، و نیز برای آن دروغها که گفتند، مگر ندانستند که خدای تعالی سر و نجوی آنان را می داند، و این که خدا علام الغیوب است* کسانی که از مؤمنین راغب به خیر، که بیش از توانایی خویش ندارند که بدهند، در کار صدقه دادن عیب می گیرند، و آن ها را مسخره می کنند، خدا تمسخر آنان را تلافی می کند و عذابی دردناک دارند.» (توبه / 79)

اضافه فرمود این است که فرمود: «وَاللّٰهُ يَعِدُكُمْ مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ در این جمله و در موارد دیگری که ذیلاً از نظر خواننده می گذرد، خدای تعالی این نکته را بیان نموده که در این مورد حقی است و باطلی، و شق سوم ندارد، و حق همان طریق مستقیم است که از ناحیه خدای سبحان است، و باطل از ناحیه شیطان است.

آن موارد عبارتند از:

«فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ»؛ (1) بعد از حق به جز ضلالت چه چیز می تواند باشد.

«قُلِ اللّٰهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ»؛ (2) بگو تنها خدا است که به سوی حق هدایت می کند.

«إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ»؛ (3) شیطان دشمنی است گمراه گر آشکار.

همه این آیات در مکه نازل شده، و خلاصه گفتار این که خدای تعالی در آیه مورد بحث تذکر می دهد: این خاطره که از ناحیه خوف به ذهن شما خطور می کند

ص: 47

1- . یونس / 32.

2- . یونس / 35.

3- . قصص / 15.

ضلالتی است از فکر، برای این که مغفرت پروردگار و آن زیادت که خدا در آیات قبلی ذکر کرد هر دو پاداش بذل از اموال طیب است، و مال خبیث چنین پاداشی ندارد.

بنا بر این جمله «وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ...» نظیر جمله «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمْ...» از قبیل وضع "سبب" در جای "مسبب" است، و در این دو جمله میان وعده خدای واسع و علیم (سبحانه)، و وعده شیطان مقابله

افتاده، تا انفاق گران در امر دو وعده نظر کنند، و از آن دو آن چه را صالح تر و نافع تر تشخیص دادند برگزینند.

پس حاصل حجتی که در آیه شریفه اقامه شده این شد: که اختیار خبیث بر طیب به خاطر ترس از فقر و بی خبری از منافع این انفاق است، اما ترس از فقر، القایی شیطانی است، او این ترس را به دل ها می اندازد، و هیچ منظوری به جز گمراهی و به فحشا کشاندن شما ندارد، پس نباید از او پیروی کنید.

و اما منافع این انفاق که در آیات قبل گفتیم زیادت مال و آمرزش گناهان است، يك نتیجه گیری موهوم نیست، بلکه نتیجه ای است که ترتب آن بر انفاق را خدا وعده داده و وعده او حق است و او واسع است، یعنی در امکان او هست که آن چه وعده داده، عطا کند، و او علیم است، یعنی هیچ چیزی و هیچ حالی از هیچ چیزی بر او پوشیده نیست، پس هر وعده ای که می دهد از روی علم است.

معنای «حکمت»

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ»؛ کلمه «ايتاء» که مصدر «يؤتي» است به معنای عطا کردن است، و کلمه «حکمت» به کسر «حاء» بر وزن «فعله» است، که وزنی است مخصوص افاده نوع، یعنی دلالت بر نوع معنایی می کند که در این قالب در آمده

پس حکمت به معنای نوعی احکام و اتقان و یا نوعی از امر محکم و متقن است، آن چنان که هیچ رخنه و یا سستی در آن نباشد، و این کلمه بیش تر در معلومات عقلی و حق و صادق استعمال می شود، و معنایش در این موارد این است که بطلان و کذب به هیچ وجه در آن معنا راه ندارد.

و این جمله دلالت دارد بر این که بیانی که خدا در آن بیان حال انفاق و وضع همه علل و اسباب آن را و آثار صالح آن در زندگی حقیقی بشر را شرح داده، خود یکی از مصادیق حکمت است.

110. انفاق شایسته و عطای حکمت از پروردگار

اشاره

پس حکمت عبارت است از قضایای حقه ای که مطابق با واقع باشد، یعنی به نحوی مشتمل بر سعادت بشر باشد، مثلاً معارف حقه الهیه در باره مبدأ و معاد باشد، و یا اگر مشتمل بر معارفی از حقایق عالم طبیعی است معارفی باشد که باز با سعادت انسان سروکار داشته باشد، مانند حقائق فطری که اساس تشریعات دینی را تشکیل می دهد.

«وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»؛ معنای جمله، روشن است نکته ای که باید تذکر داد این است که نام دهنده حکمت را نبرده و این دو جهت دارد:

یکی این که جمله قبلی که می فرمود: «خدا حکمت را به هر کس که بخواهد می دهد» دلالت می کند بر این که در جمله مورد بحث، «دهنده حکمت» خدا است.

جهت دوم این بود که بفهماند حکمت به خودی خود منشأ خیر بسیار است،

هر کس آن را داشته باشد خیری بسیار دارد، و این «خیر بسیار» از این جهت نیست که حکمت منسوب به خدا است، و خدا آن را عطا کرده، چون صرف انتساب آن به خدا باعث خیر کثیر نمی شود، هم چنان که خدا مال را می دهد، ولی دادن خدا باعث نمی شود که مال، همه جا مایه سعادت باشد، چون به قارون هم مال داد، و فرمود: «وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ»؛ (1) تا آخر آیات این داستان.

نکته دیگر این که فرمود: «حکمت خیر کثیر است» با این که جا داشت به خاطر ارتقاع شان و نفاست امر آن به طور مطلق فرموده باشد «حکمت خیر است» و این به آن جهت بود که بفهماند خیر بودن حکمت هم منوط به عنایت خدا و توفیق او است، و مسأله سعادت منوط به عاقبت و خاتمه امر است، در مثل فارسی هم می گویند «شاهنامه آخرش خوش است»، چون ممکن است خدا حکمت را به کسی بدهد، ولی در آخر کار منحرف شود، و عاقبتش شر گردد.

«وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ کلمه «أَلْبَاب» جمع «لَب» است، و «لَب» در انسان ها به معنای عقل

است، چون عقل در آدمی مانند مغز گردو است نسبت به پوست آن، و لذا در قرآن «لَب» به همین معنا استعمال شده، و گویا کلمه عقل به آن معنایی که امروز معروف شده یکی از اسماء مستحدثة است، که از راه غلبه استعمال این معنا را به خود گرفته، و به همین جهت کلمه عقل هیچ در قرآن نیامده، و تنها افعال مشتق شده از آن در قرآن استعمال شده است، مانند «يعقلون».

کلمه «تذکر» که مصدر «یذکر» است به معنای منتقل شدن از نتیجه به

ص: 50

مقدمات نتیجه، و یا منتقل شدن از مقدمات به نتیجه است، و آیه شریفه دلالت دارد بر این که به دست آوردن حکمت متوقف بر تذکر است، و تذکر هم متوقف بر عقل است، پس کسی که عقل ندارد حکمت ندارد، و ما در گذشته آن جا که سخن در ادراک‌هایی که در قرآن آمده داشتیم، در باره عقل چیزهایی گفتیم.

«وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ»؛ یعنی آن چه شما از مال خدا و به دعوت او انفاق می کنید و یا چیزهایی انفاق می کنید که خدا بر شما واجب نکرده، بلکه خودتان به وسیله نذر بر خود واجب کرده اید و در راه خدا می دهید خدا به آن آگاه است و هر کس را که اطاعتش کند پاداش می دهد و کسی که ستم کند مؤاخذه می فرماید: پس در جمله «فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ»، اشاره ای هم به تهدید هست که جمله «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» آن را تأکید می کند.

چند نکته که جمله «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» بر آن ها دلالت دارد

و همین جمله به چند نکته دلالت دارد، اول این که مراد از ظلم در خصوص این آیه، ظلم به فقرا و خودداری از انفاق بر آنان و حبس حقوق ایشان است، نه مطلق معصیت، برای این که مطلق معصیت انصار دارد، و می توان با کفاره آن ها را از نامه عمل محو کرد، و یا به وسیله شفیعان که یکی از آن ها «توبه» است و یکی دیگر «اجتناب از کبائر» است و یکی دیگر «شفیعان روز محشر» می باشند، از خطر کیفر آنان رهایی یافت، البته همه این انصار در ظلم‌هایی است که تنها جنبه حق الله دارند، نه حق الناس، آیه شریفه «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ

جَمِيعاً» که در آخرش دارد: «وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ»؛ (1) راجع به یکی از انصار ظالمین است، که همان توبه و انابه باشد، و آیه «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» اجتناب از گناهان کبیره را یکی از انصار معرفی نموده و می فرماید: «اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید ما این اجتنابتان را کفاره گناهاتتان قرار می دهیم.» (2)

و آیه «وَلَا يَسْتَفْعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْزَقُوا» سخن از شفیعان قیامت دارد، و از این جا معلوم می شود که اگر یاور ستم کاران به خود را به صیغه جمع «انصار» آورد، برای این بود که گفتیم: منظور از «ظلم» مطلق معصیت است، که افرادی گوناگون دارد.

111. ترك انفاق واجب، از گناهان کبیره

ترك انفاق از گناهان کبیره است و چون حق الناس است کفاره و توبه پذیر نیست

نکته دومی که جمله «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» بر آن دلالت دارد این است که ظلم مورد بحث در آیه، یعنی ترك انفاق، کفاره نمی پذیرد، پس معلوم می شود ترك انفاق از گناهان کبیره است، چون اگر از گناهان صغیره بود کفاره می پذیرفت، و نیز توبه هم نمی پذیرد، چون حق الناس است، و مؤید این معنا روایاتی است که فرموده: توبه در حقوق الناس قبول نیست، مگر آن که حق را به مستحق برگردانند، و نیز شفاعت در قیامت هم شامل آن نمی شود، به دلیل این که در جای دیگر فرمود:

ص: 52

1- . زمر / 54.

2- . نساء / 31.

«إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ الْمُجْرِمِينَ، مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ؟ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ، وَلَمْ نَكُ

نَطْعُمُ الْمَسْكِينِ... فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» (1).

نکته سوم این که: این ظلم در هر کس یافت شود یعنی هر کس نافرمانی خدا را بکند و حق فقرا را ندهد چنین کسی مورد رضایت خدا و مصداق «إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» نخواهد بود، چون در بحث شفاعت گفتیم کسی که خدا دین او را نپسندد، در قیامت شفاعت نمی کند، از این جا پاسخ این سؤال که چرا فرمود: «ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» و فرمود: «ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ» روشن می شود.

نکته چهارم این که: امتناع ورزیدن از اصل انفاق بر فقرا، در صورتی که فقرایی باشند و احتیاج به کمک داشته باشند از گناهان کبیره مهلك تر است، و خدای تعالی بعضی از اقسام این خودداری را شرك به خدا و کفر به آخرت خوانده است، مانند امتناع از دادن زکات، و فرموده: «وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ، الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ، وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»؛ (2) دلیل بر این که منظور از این مشرکین مسلمانانی هستند که زکات نمی دادند، و یا به عبارت دیگر صدقه نمی دادند، این است که سوره مدثر در مکه نازل شده، و زکات به معنای اسلامیش در مکه و در هنگام نزول این سوره واجب نشده بود.

«إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعْمًا هِيَ...»؛ کلمه «ابداء» که مصدر «تبدوا» است،

ص: 53

1- «مگر دست راستی ها (اهل نجات و آنان که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود) که در باغها و بهشت ها سراغ مجرمین را از یکدیگر می گیرند و از مجرمین می پرسند: چه عملی شما را به سوی دوزخ راهی نمود؟ می گویند ما از نمازگزاران نبودیم و به مسکینان طعام نمی دادیم... در نتیجه شفاعت شفیعان سودی به حالشان نکرد.» (مدثر / 48)

2- وای بر مشرکین همان هایی که زکات نمی دهند و به آخرت کفر می ورزند.» (فصلت / 7)

به معنای اظهار است، و کلمه «صدقات» جمع صدقه است، و چون قیدی در آن نیامده به معنای مطلق انفاق هابی است که در راه خدا بشود (چه واجب و چه مستحب) و چه بسا بعضی گفته باشند که اصل در معنای این کلمه «انفاق مستحب» است.

آثار و نتایج انفاق علنی و مزیت و فضیلت انفاق پنهانی

خدای سبحان در این آیه دو قسم تردید آورده، یکی صدقه آشکار و دیگری پنهان، و هر دو را ستوده است، برای این که هر کدام از آن دو اثری صالح دارند، اما صدقه آشکارا که خود تشویق و دعوت عملی مردم است به کار نیک، و نیز مایه دلگرمی فقرا و مساکین است، که می بینند در جامعه مردمی رحم دل هستند که به حال آنان ترحم می کنند، و در جامعه اموالی برای آنان و رفع حوائجشان قرار می دهند تا برای روز قیامتشان که روز گرفتاری است ذخیره ای باشد، و این باعث می شود که روحیه یاس و نومیدی از صفحه دل هاشان زدوده شود، و در کار خود دارای نشاط گردند، و احساس کنند که وحدت عمل و کسب بین آنان و اغنیا وجود دارد، اگر سرمایه دار کاسبی می کند تنها برای خودش نیست، و این خود آثار نیک بسیاری دارد.

و اما حسن صدقه پنهانی این است که در خفا آدمی از ریا و منت و اذیت دورتر است، چون فقیر را نمی شناسد، تا به او منت گذارد، و یا اذیت کند، فائده دیگرش این است که در صدقه پنهانی آبروی فقیر محفوظ می ماند، و احساس ذلت و خفت نمی کند، و حیثیتش در جامعه محفوظ می ماند، پس می توان گفت که:

صدقه علنی نتیجه های بیش تری دارد، و صدقه پنهانی خالص تر و پاک تر انجام می شود.

و چون بنای دین بر اخلاص است، بنا بر این عمل هر قدر به اخلاص نزدیک تر باشد به فضیلت نیز نزدیک تر است، و به همین جهت خدای سبحان صدقه سری را بر صدقه علنی ترجیح داده و می فرماید: «وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ»؛ چون کلمه «خیر» به معنای بهتر است، و خدا به اعمال بندگانش با خبر است، و در تشخیص عمل خیر از غیر آن اشتباه نمی کند؛ «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ».

«لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ در این جمله روی سخن از مؤمنین گردانده شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) مخاطب قرار گرفته که ای پیامبر هدایت آنان به عهده تو نیست، این خدا است که هر کس را بخواهد هدایت می کند، گویی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی اختلاف مسلمانان در خصوص مسأله انفاق را دیده و ملاحظه کرده است که بعضی انفاق را با خلوص انجام می دهند و بعضی دیگر بعد از انفاق

منت و اذیت روا می دارند و گروهی دیگر اصلاً از انفاق کردن مال پاکیزه خودداری می ورزند، در دل شریف خود احساس ناراحتی و اندوه می نمودند و لذا خدای تعالی در این آیه، خاطر شریف او را تسلی داده و می فرماید: مسأله اختلاف مراحل ایمان که در این مردم می بینی که یکی اصلاً ندارد و دیگری اگر دارد نیتش خالص نیست و گروه سوم هم انفاق دارد و هم نیتش خالص است همه مربوط و مستند به خدای تعالی است، او است که هر کس را بخواهد به هر درجه از ایمان که صلاح بداند هدایت می فرماید، و بعضی را به کلی محروم می سازد، نه ایجاد ایمان در دل ها به

عهده تو است، و نه حفظ آن، تا هر وقت ببینی که پاره ای از مردم محفوظ مانده، و در بعضی ضعیف شده و اندوهناک شوی، و وقتی خدای تعالی در آخر این گفتار ایشان را تهدید می کند و با خشونت سخن می گوید، دچار شفقت یعنی اندوهی توأم با ترس شوی. شاهد بر این معنا که ما از آیه استفاده کردیم جمله «هداهم» است، که مصدری است اضافه شده بر ضمیری که به مردم بر می گردد، چون ظاهر این تعبیر این است که ایمان تا حدی در مردم تحقق یافته و می فهماند که این مقدار هدایت که در امت خود موجود می بینی از تو نیست، و آن چه هم که تحقق نیافته می بینی باز تو مسئولش نیستی، شاهد دیگر این که جمله مورد بحث تسلیت خاطر آن جناب است این است که هر جا در قرآن در مسأله ایمان استنادش به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نفی می کند، همه به منظور دل خوش ساختن آن جناب است.

بنا بر این جمله مورد بحث یعنی جمله «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» جمله ای است معترضه، که صرفاً به منظور دل خوشی آن جناب در وسط کلام آمده است و خطابی را که قبلاً به مؤمنین داشت قطع نمود، و جمله مورد بحث را خطاب به آن جناب کرد، آن گاه دوباره خطاب به مؤمنین را از سر گرفت، و فرمود: «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ...» و این جمله معترضه نظیر جمله معترضه: «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ»⁽¹⁾ است، که در وسط آیات مربوط به قیامت قرار گرفته است.

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا نُفْسِكُمْ، وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ...»؛ در این آیه همان طور که گفتیم: دوباره خطاب را متوجه مؤمنین کرد اما با سیاقی که نه

ص: 56

بشارت در آن هست، و نه انذار و خشونت، و این به آن جهت است که آیه، بعد از جمله:

«وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ»؛ قرار گرفته، و بر کسی پوشیده نیست که مقتضای معنای آن این است که صرفاً به دعوت پردازد، دعوتی خالی از «نرمش» و «خشونت» (هر دو) تا دلالت کند بر این که ساحت «گوینده» و «صاحب دعوت» منزّه است از این که دعوت، منفعتی برای او داشته باشد، بلکه منفعت آن عاید مردمی می شود که این دعوت را می پذیرند.

پس جمله «وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ» جمله ای است حالیه، و حال از ضمیر خطاب است، و عامل آن متعلق ظرف یعنی «فلائنفسکم» می باشد.

و چون ممکن بود کسی خیال و توهم کند که این نفعی که از ناحیه انفاق عاید انفاق گران می شود، صرف اسم است، و مسمی واقعیت خارجی ندارد، و واقعیت این است که انسان مال عزیز خود را که يك حقیقت خارجی است بدهد و منفعتی موهوم بگیرد.

پس انفاق در راه خدا یعنی معامله ای که يك طرفش حقیقت است، و طرف دیگرش خیال، لذا دنبال آن جمله فرمود: «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤْفَ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ» که آن چه انفاق کنید بدون کم و کاست به شما بر می گردد، و کم ترین ستمی بر شما نخواهد شد" خلاصه این منفعتی که شما را به سویش می خوانیم (که همانا ثواب های دنیایی و آخرتی است) امری موهوم نیست، بلکه امری است حقیقی و واقعی که خدای تعالی آن را بدون این که چیزی از آن گم شده باشد و یا کم کرده باشد به شما خواهد رساند.

و اگر نام رساننده را نبرد، و نفرمود: «نوف الیکم؛ ما آن را به شما می‌رسانیم»، بلکه فرمود: «يُؤَفِّ إِلَيْكُمْ»؛ «به شما خواهد رسید.» برای همان نکته ای بود که قبلاً اشاره کردیم، و گفتیم سیاق گفتار،

سیاق دعوت است، و همان طور که مقتضی است نامی از بشارت و بیم دادن در آن برده نشود، هم چنین لازم است نامی از فاعل هم برده نشود، تا گفتار خیرخواهانه تر و بی‌غرضانه تر باشد، همانند گفتاری باشد که گوینده ندارد، اگر به راستی منفعتی در آن باشد برای شنونده اش دارد، نه کسی دیگر.

«لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...»؛ کلمه «حصر» که مصدر فعل مجهول «احصروا» است به معنای منع و حبس است و اصل در معنای آن تنگ گرفتن است.

راغب می‌گوید: «حصر» و «احصار» هر دو به معنای راه نیافتن به خانه کعبه است اما چیزی که هست «احصار»، ممنوع شدن به خاطر وجود مانعی ظاهری از قبیل دشمن و امثال آن است، و «حصر» به معنای ممنوع شدن از ناحیه منع باطنی و درونی از قبیل مرض و امثال آن است، و کلمه حصر در غیر از این مورد استعمال نشده است پس این که در آیه «فان احصرتهم» احصار آمده می‌تواند به هر دو معنا باشد.

و هم چنین آیه «الَّذِينَ أَحْصِرُوا...» و اما در آیه «أَوْ جَاؤُكُمْ حَصِيرَتٌ صُدُّوهُمْ»؛ (1) تنها به يك معنا است، و آن همان بیماری درونی است که در مورد آیه به معنای تنگی سینه به خاطر بخل و ترس است. این بود گفتار راغب.

ص: 58

و کلمه «تعفف» به معنای آن است که «عفت» صفت آدمی شده باشد، و کلمه «سیما» به معنای علامت و کلمه: «الحاف» به معنای اصرار در سؤال است.

مؤمنین تا آن جا که می توانند تظاهر به فقر نمی نمایند و دست سؤال دراز نمی کنند

و در آیه شریفه مصرف صدقات، البته بهترین مصرفش بیان شده که همان فقرایی باشد که به خاطر عوامل و اسبابی، از راه خدا منع شده اند، یا دشمنی مال آنان را گرفته و بدون لباس و پوشش مانده اند، یا کارها و گرفتاری های زندگی از قبیل پرستاری کودکانی بی مادر نگذاشته به کار و کسب مشغول شوند، و یا خودشان بیمار شده اند، و یا کاری انتخاب کرده اند که با اشتغال به آن، دیگر نمی توانند به کار و کسب بپردازند، مثلاً به طلب علم پرداخته اند، و یا کاری دیگر از این قبیل.

«يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ»؛ یعنی کسی که از حال ایشان اطلاع ندارد از شدت عفتی که دارند ایشان را توان گر می پندارد، چون با این که فقیرند، ولی تظاهر به فقر نمی کنند، پس جمله نامبرده دلالت دارد بر همین که مؤمنین تا آن جا که می توانند تظاهر به فقر نمی کنند، و از علامتهای فقر به غیر آن مقداری که نمی توان پنهان داشت، پنهان می دارند، و مردم پی به حال آنان نمی برند، مگر این که شدت فقر رنگ و رویشان را زرد کند، و یا لباسشان کهنه شود (و یا مثلاً از زبان اطفالشان اظهار شود، و امثال این ها).

از این جا معلوم می شود که مراد از جمله «لَا يَسْتَأْذِنُ النَّاسَ إِحْفَافًا» این است که فقرای مؤمن اصلاً در یوزگی نمی کنند، تا منجر به اصرار در سؤال شود، زیرا به طوری که گفته اند: وقتی روی کسی به سؤال باز شود برای بار دوم دیگر طاقت صبر ندارد، و نفس او از تلخی فقر به جزع در می آید، و عنان اختیار را از کف می دهد و

در هر فرصتی تصمیم می‌گیرد باز هم سؤال کند و اصرار هم بورزد، و راه را بر هر کس بگیرد.

ولی بعید نیست که منظور نفی «اصرار» باشد، نه نفی «اصل سؤال»، و منظور از «الحاف» اظهار حاجت بیش از «مقدار واجب» باشد، برای این که صرف اظهار حاجت ضروری حرام نیست، بلکه گاهی واجب هم می‌شود، آن سؤالی مذموم است که زائد بر مقدار لزوم باشد.

و در این که فرمود: «تَعْرِفُهُمْ بِسَيِّمَاتِهِمْ» و فرمود: «تعرفونهم بسيماهم؛ شما مسلمانان ایشان را با سیمای شان می‌شناسید»، برای این بود که آبروی فقرا را حفظ نموده و راز آنان را بپوشاند، و پرده تعفف آنان را هتک نکرده باشد، چون معروف شدن فقرا نزد همه مردم نوعی خواری و اظهار ذلت

ایشان است، به خلاف این که خطاب را تنها متوجه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کند، و بفرماید: «تو ایشان را به سیمای شان می‌شناسی» برای این که آن جناب پیامبری است که به سوی فقرا و اغنیا و همه طبقات مبعوث شده، نسبت به همه رؤوف و مهربان است، و به نظر ما برای او از حال فقرا گفتن نه کسر شأن ایشان است، و نه آبروریزی از آنان، و خدا داناتر است - نکته التفات از همه مسلمین به خطاب به شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این است.

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ...»؛ دو کلمه «سر» و «علانیه» دو معنای متقابل به هم دارند، و این دو کلمه حال از جمله «ینفقون» است، و تقدیر کلام این است که: «آن‌هایی که اموال خود را در شب و روز انفاق می‌کنند در حالی که گاهی انفاق خود را پنهان داشته و گاهی آن را اظهار می‌دارند...» و اگر همه احوال انفاق را ذکر کرده برای این بود که بفهماند انفاقگران نسبت به عمل خود اهتمام دارند،

و همواره و در شب و روز و خلوت و جلوت می خواهند ثواب انفاق را دریابند، و حواسشان جمع این است که همواره رضای خدا را به دست آورند، و لذا می بینیم خدای سبحان در آخر این آیات با زبان مهربانی و لطف به ایشان، وعده ای نیکو داده و می فرماید: «فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ...».

بحث روایی

در ذیل آیات انفاق، در معنای این که خداوند به هر که بخواهد چند برابر اجر می دهد

در تفسیر الدر المنثور در تفسیر جمله «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» آمده است که ابن ماجه، از حسن بن علی بن ابی طالب، و از ابی هریره، و ابی امامه باهلی، و عبد الله بن عمر، و عمران بن حصین، روایت آورده که همگی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده اند که فرمود: هر کس هزینه سفر سربازی را بدهد، و او را روانه میدان جنگ کند، و خودش خانه بماند، خدای تعالی در برابر هر درهمی، هفتصد درهم به او اجر می دهد، و کسی که خودش برای جهاد در راه خدا سفر کند، و خرجی خود را همراه بردارد، به هر درهمی که در این راه خرج می کند، هفتصد هزار درهم اجر می دهد، آن گاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آیه نامبرده را تلاوت کرد. (1) در نسخه ای دیگر از تفسیر الدر المنثور روایت به این صورت آمده: ابن ماجه و ابن ابی حاتم، از عمران بن حصین، از رسول خدا روایت آورده اند که فرمود:...

و در تفسیر عیاشی و نیز برقی آمده که فرمود: وقتی عمل مؤمن نیکو شد، خدای تعالی عمل او را مضاعف می کند، یعنی يك عمل را هفتصد برابر نموده و

ص: 61

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 336.

هفتصد برابر اجر می دهد، این همان کلام خدا است که می فرماید: «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» پس بکوشید اعمال خود را و آن چه را انجام می دهید برای ثواب خدا نیکو سازید. (1)

و در تفسیر عیاشی از عمر بن یونس روایت آمده که گفت: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: اگر مؤمن عمل خود را نیکو کند، خداوند عملش را مضاعف و چند برابر می سازد، هر حسنه را هفتصد برابر می کند، و این همان قول خدا است که می فرماید: «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ»، پس بر شما باد هر عملی که انجام می دهید به امید ثواب خدا به وجه نیکو انجام دهید، پرسیدم منظور از وجه نیکو چیست؟ فرمود: مثلاً وقتی نماز می خوانی رکوع و سجودش را نیکو سازی، و چون روزه می گیری از هر عملی که روزه ات را فاسد می سازد اجتناب کنی، و چون به حج می روی نهایت سعی خود را به کار بندی، که از هر چیز که عمره و حجت را فاسد می کند بپرهیزی، و هم چنین هر عملی که می کنی از هر پلیدی پاک باشد. (2)

و باز در همان کتاب از حرمان از ابی جعفر (علیه السلام) روایت کرده که گفت: به آن جناب عرضه داشتم: آیا در مسأله ارث و احکام قضایی و سایر احکام فرقی میان مؤمن و مسلم هست، مثلاً آیا مؤمن سهم الارثش از مسلم بیش تر است؟ و یا در سایر احکام امتیاز بیش تری دارد یا نه؟ فرمود: نه، هر دو در

این مسأله در یک مجرا قرار دارند، و امام هر دو را به یک چشم می بیند، و لیکن مؤمن در عمل بر مسلم برتری دارد، می گوید: عرضه داشتم: مگر خدای تعالی نفرموده: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ

ص: 62

1- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 146 و برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ص: 254.

2- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 146.

أَمْثَالِهَا»؛ (1) با این حال آیا نظر شما این است که مؤمن و مسلم در مسائلی چون نماز و زکات و روزه و حج هیچ فرقی با هم ندارند؟ می گوید: امام فرمود: مگر خدای تعالی فرموده: «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ»؛ (2) این همان تفاوتی است که در «مؤمن» و «مسلم» هست، و تنها مؤمن است که خدای تعالی حسناتش را مضاعف نموده و يك عمل نيك او را هفتصد برابر می کند، این است تفاوت و برتری مؤمن که خدا حسنات او را به مقدار صحت ایمانش چندین برابر می کند، و خدا با مؤمن هر چه بخواهد می کند. (3)

در این معنا روایاتی دیگر نیز هست، و اساس همه این روایات بر این است که جمله «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ» را بالنسبة به غیر انفاق گران مطلق گرفته، و همین طور هم هست، چون هیچ دلیلی نداریم که آیه شریفه مختص به انفاق گران باشد، و شامل سایر اعمال نيك نشود، بله، آیه در مورد انفاق گران نازل شده، لیکن این مورد نه مخصص است و نه مقید، و وقتی آیه مطلق باشد قهراً کلمه «بضاعف» نیز مطلق خواهد بود، هم مضاعف عددی را می گیرد، و هم غیر عددی را، و معنا چنین می شود: «خدا عمل هر نیکوکار را به قدر نیکوکاریش هر جور بخواهد و برای هر کس مضاعف می کند (یا به هفتصد برابر و یا کم تر و یا بیش تر) همان طور که انفاق انفاق گران را اگر بخواهد تا هفتصد برابر مضاعف می سازد».

خواهی گفت: در ذیل آیه «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ» از قائلی نقل کردید که گفته است: منظور از «مضاعف کردن» هفتصد برابر است، بعد آن را رد کردید و نپذیرفتید، و

ص: 63

1- . انعام / 160.

2- . بقره / 245.

3- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 479.

در این جا اطلاق آیه را شامل زیادتر از هفتصد برابر هم دانستید آیا بین این دو بیان شما منافات نیست؟ می گوئیم نه، زیرا آن جا هم می خواستیم بگوئیم مثل هفتصد دانه جمله مضاعفه را مقید به مسأله انفاق نمی کند، و جمله مضاعفه وابسته به مسأله هفتصد دانه نیست، و خواستیم نتیجه بگیریم که اگر مسأله هفتصد دانه مخصوص انفاق است دلیل نمی شود که جمله «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ» هم مخصوص انفاق باشد، و گفتیم مورد مخصص نیست، این جا هم همین را می گوئیم، روایت هم همین را می گوید، یعنی هم مسأله را مختص به انفاق نمی کند، و هم مضاعفه را منحصر در هفتصد برابر نمی سازد.

و این که حمران پرسید: مگر خدا نفرموده: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ...» و امام در پاسخش فرمود: مگر نه این است که خدای تعالی فرموده: «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ»؛ این جمله، آیه قرآن نیست چون چنین آیه ای در قرآن نداریم، بلکه امام خواسته است آیه را نقل به معنا کند، معنایی که از دو آیه قرآن گرفته شده، یکی آیه مورد بحث و دیگری آیه «مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْفًا كَثِيرَةً...»؛⁽¹⁾

نکته ای که از روایت استفاده می شود این است که از نظر این روایت قبول شدن اعمال غیر مؤمنین یعنی کسانی که یکی از مذاهب انحرافی اسلام را دارند امری ممکن است، و چنان نیست که اعمال نیک آنان هیچ پاداشی نداشته باشد، و انشاء الله در این باره در ذیل آیه «وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ»؛⁽²⁾ بحث خواهیم کرد.

ص: 64

1- . بقره / 245.

2- . نساء / 126.

هر عملی که مورد رضایت خدا باشد و برای خدا انجام شود، فی سبیل الله است و هر نفقه ای در راه خدا صدقه می باشد:

و در مجمع البیان می گوید: این آیه شریفه عام است، و همه اقسام انفاق را می گیرد، چه انفاق در

جهاد، و چه اقسام بر و احسان (نقل از امام صادق (علیه السلام). (1) و در الدر المنثور است که عبد الرزاق (در کتاب المصنف) از ایوب روایت کرده که گفت: مردی از بالای تلی مشرف به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شد، (منظور این است که از جای خطرناکی عبور می کرد)، مردم گفتند: عجب مرد چابکی است! ای کاش این چابکی را در راه خدا صرف می کرد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: مگر راه خدا منحصر در جنگیدن و کشته شدن است؟ آن گاه فرمود: راه خدا بسیار است، بیرون شدن از خانه و سفر کردن برای طلب رزق حلال و فراهم نمودن هزینه زندگی پدر و مادر، راه خدا است، و نیز سفر کردن برای طلب رزق حلال جهت زن و فرزند راه خدا است، و سفر کردن و طلب رزق برای به دست آوردن قوت خویشتن نیز راه خدا است، بلکه کسی که برای زیادت کردن مال به سفر می رود، او در راه شیطان است. (2)

و نیز در همان کتاب آمده که ابن منذر و حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته) آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از براء بن عازب پرسید: که ای براء، خرجی دادن به مادرت چگونه است؟ و براء مردی بود که به زن و فرزند خود از نظر خرجی گشایش

ص: 65

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 1، ص: 374.

2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 337.

می داد، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می خواست بداند آیا به مادرش هم گشایش می دهد، و یا تنگ می گیرد؟

براء عرضه داشت وضع بسیار خوبی دارد، رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: خرج کردن برای اهل و اولاد و خادم، صدقه است، باید متوجه باشی که با منت نهادن و اذیت کردن به آنان اجر این صدقه را باطل نکنی. (1)

روایات در این معانی از طریق شیعه و سنی بسیار است، و در آن ها آمده: هر عملی که برای خدا انجام شود و خدا از آن راضی باشد، همان عمل سبیل الله است، و هر نفقه ای که در راه خدا داده شود صدقه است.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» از امام صادق(علیه السلام) روایت آورده که فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرموده: هر کس به مؤمنی احسانی کند، و پس از آن او را با سخن ناهنجار خود برنجاند، و یا بر او منت گذارد، صدقه خود را باطل کرده- تا آن جا که امام صادق(علیه السلام) فرمود: کلمه «صفوان» به معنای سنگ بسیار بزرگی است که در وسط بیابان قرار گرفته باشد. (2)

و در معنای جمله «كَمْثَلٍ جَنَّةٍ بَرْبُورَةٍ...»، فرمود: «وابل» به معنای باران، و «طل» به معنای شبنمی است که شب ها بر درختان و گیاهان می نشیند، و در معنای جمله «إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ...» فرمود: کلمه «اعصار» به معنای بادهای است.

و در الدرالمثور است که ابن جریر در تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مِنْ طَبَّاتٍ مَا كَسَبْتُمْ» از علی بن ابی طالب روایت کرده که فرمود: یعنی از طلا و نقره

ص: 66

1- . همان.

2- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 1، ص: 91.

و در معنای جمله «وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ» فرمود: یعنی از گندم و خرما و هر چیزی که زکات در آن واجب است. (1)

و نیز در آن کتاب (الدر المنثور) است که ابن ابی شیبیه، و عبد بن حمید، و ترمذی (وی حدیث را صحیح دانسته)، و ابن ماجه، و ابن جریر، و ابن منذر، و ابن ابی حاتم، و ابن مردویه، و حاکم که (وی نیز حدیث را صحیح دانسته)، و بیهقی (در کتاب سنن)، از براء بن عازب روایت کرده که در تفسیر آیه «وَلَا تَيْمَمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ» گفته است: این آیه در باره ما گروه انصار نازل شد، ما مردمی بودیم که خرما می کاشتیم و هر یک از ما، از نخلستان خود به قدری که بار آورده بود (کم یا زیاد) خرما به مسجد می آوردیم، بعضی یک خوشه و بعضی دو خوشه، و آن را در مسجد آویزان می کردیم و اهل صفا که مردمی غریب و بی درآمد بودند، وقتی گرسنه می شدند می آمدند و با عصای خود به آن خوشه ها می زدند، خرما رسیده و نارسی که می افتاد می خوردند، بعضی از مردم که به کار خیر رغبتی نداشتند خوشه های پست و کرم خورده و یا شکسته را می آوردند، و آویزان می کردند.

خدای تعالی در این باره این آیه را نازل کرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ»؛ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید از طیبات آن چه کسب کرده اید انفاق کنید، و هم چنین از طیبات آن چه که ما از زمین برایتان در آوردیم، و برای انفاق جنس پست را انتخاب نکنید، جنسی که اگر دیگران برای شما هدیه بفرستند قبول نمی کنید، مگر به خاطر رودربایستی؛ بعد از آن که این آیه نازل شد دیگر هیچ کس از ما جنس پست و بنجل را نیاورد، بلکه سعی می کردیم بهترش را

ص: 67

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 341.

بیاوریم. (1) و در کافی از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده که در تفسیر آیه «یا ایها الذین آمنوا أنفقوا من طیبات ما کسبتم، و مما أخرجنا لكم من الأرض ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون» فرمود:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هر وقت فرمان می داد تا زکات خرما جمع آوری شود، بعضی نوع پست و بدترین خرما را برای زکات خود انتخاب می کردند، مانند خرمای جعور و خرمای معافاره، که خرمایی کم گوشت و دارای هسته هایی درشت بود، بعضی هم زکات خود را با بهترین خرما می پرداختند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: بعد از این، خرمای جعور و معافاره را در تعیین مقدار غله دید نزنید و به حساب نیاورید، و آن را برای زکات نیاورید، این جا بود که آیه شریفه «و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون، و لست تم باخذه إلا أن تغمضوا فيه» نازل شد، و منظور از «اغماض» گرفتن همین دو نوع خرما است (2).

و در روایتی دیگر آمده که امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه «أنفقوا من طیبات ما کسبتم»، فرمود: بعضی از مردم در جاهلیت کار و کسب بدی داشتند، و بعد از آن که مسلمان شدند، خواستند از همان اموال مقداری را جدا کرده و به عنوان صدقه رد کنند خدای تعالی نپذیرفت، و جز مال پاک و از ممر پاک را قبول نکرد. (3) در این معنا روایاتی بسیار از طرق شیعه و سنی وارد شده است.

ص: 68

1- . همان، ج 1، ص: 345.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، فروع الکافی، ج 4، ص: 48.

3- . همان.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ...» از امام نقل کرده که فرمود:

«شیطان همواره می گوید: انفاق نکنید، که خودتان فقیر خواهید شد»، و خدا به شما فضل و مغفرت خود را وعده می دهد، یعنی اگر در راه خدا انفاق کنید هم شما را می آموزد، و هم فضلی از ناحیه خود، در جای آن مال قرار می دهد. (1)

و در الدر المنثور است که ترمذی حدیثی را که آن را «حسن» دانسته، و نسایی و ابن جریر، و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن حیان و بیهقی (در کتاب شعب) از ابن مسعود روایت کرده اند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هم شیطان با انسان سر و کار دارد، و هم فرشته، اما تماسی که شیطان با آدمی دارد این است که او را تهدید می کند که اگر فلان عمل زشت را انجام ندهی یا فلان حق را انکار نمایی چنین و چنان می شوی، و ملائکه او را تهدید می کنند که اگر فلان عمل خیر را به جا نیآوری، و حق را تصدیق نکنی چنین و چنان می شوی، پس اگر کارهای نیک به قلب کسی، الهام شد، بدانند که از خداست و شکر او را به جا آورد و هر کس اعمال زشت به ذهنش خطور کرد بدانند از شیطان است از شر او به خدا پناه ببرد آن گاه این آیه را قرائت کردند: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ...». (2)

معنای حکمت و روایتی در بیان اهمیت و منزلت عقل انسان

و در تفسیر عیاشی از ابی جعفر (علیه السلام) روایتی نقل کرده که در ذیل جمله «وَمَنْ

ص: 69

1- . قمی، علی بن ابراهیم، تفسیرالقمی، ج 1، ص: 92.

2- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 348.

يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَمَنْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا) فرمود: منظور از «حکمت» معرفت است. (1)

و در همان کتاب از امام صادق(علیه السلام) روایت کرده که فرمود: منظور از «حکمت»، معرفت و بصیرت و آگاهی در دین است. (2)

و در کتاب کافی از امام صادق(علیه السلام) روایت آورده که در ذیل همین آیه فرمود:

«حکمت» اطاعت خدا و شناختن امام است. (3)

در این معنا روایاتی دیگر نیز هست، ولی همه این ها از

باب شمردن افراد يك معنای جامع و کلی است، و مراد این است که: اطاعت خدا یکی از معانی حکمت است، و شناخت امام هم معنای دیگری از آن است، نه این که حکمت در آیه همین دو معنا باشد و بس.

و در کافی از عده ای از اصحاب، یعنی از راویان شیعه، از احمد بن محمد بن خالد، از بعضی از اصحاب ما، روایت آورده که وی بدون ذکر بقیه سند، از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) روایت کرده که فرمود: خدای تعالی هیچ نعمتی را بین بندگانش تقسیم نکرده که گرانمایه تر از عقل باشد، به همین جهت خواب عاقل از شب زنده داری بی عقل، بهتر و خانه نشستن عاقل از به جنگ رفتن جاهل بهتر است، و خدای تعالی هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود مگر بعد از آن که عقل او را به کمال رسانید، و عقل هر پیامبری بیش تر از عقل همه افراد امت او است، و آن چه يك پیامبر از کمالات معنوی در خود دارد، گرانقدرتر از همه تلاش هایی است که سایر مردم در راه به دست آوردن کمال انجام می دهند، و هیچ بنده ای واجبات خدا را آن طور که باید به جا نمی آورد مگر وقتی که بخواهد بدون اندیشه و تفکر آن را انجام ندهد، و

ص: 70

1- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 151.

2- . همان.

3- . کلینی، محمد بن یعقوب، فروع الکافی، ج 1، ص: 185.

اگر ثواب و فضیلت و ارزش عبادت همه عابدان را يك جا حساب كنيم، به ارزش عبادت عاقل نمی رسد، و عقلاً همان صاحبان ألباب هستند که خدای تعالی در باره شان فرمود: «وَمَا يَدَّبَّرُوا إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ «پند نمی گیرند مگر خردمندان.» (1)

در تفسیر آیه «وَمَا أَنْفَقْتُمْ...» روایات زیادی در معنای صدقه و نذر و ظلم وارد شده است که ان شاء الله آن ها را در موارد خودش نقل خواهیم کرد.

و در الدر المنثور به چند طریق از ابن عباس و ابن جبیر و اسما دختر ابی بکر و دیگران روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در اوائل اسلام اجازه نمی داد که مسلمانان به غیر مسلمین صدقه دهند، و مسلمانان هم کراهت داشتند از این که به خویشاوندان کافر خود انفاق کنند، ولی وقتی آیه «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ...» نازل شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اجازه داد که به فقراي کفار هم صدقه بدهند. (2)

قبلاً گفتیم: جمله «هداهم» تنها در مورد هدایت مسلمانان است، و شامل کفار نمی شود، بنا بر این آیه شریفه بیگانه از مطلبی است که در روایات شأن نزول آمده است، علاوه بر این که در خود آیه وقتی می خواهد، مورد انفاق را ذکر کند جمله «فقراء الذين احصروا...» را به عنوان نمونه می آورد، که همه می دانیم منظور، فقراي مسلمین است، که در راه خدا دچار تنگ دستی شده اند، و با در نظر گرفتن این نمونه، آیه شریفه آن طور که باید با روایات شأن نزول سازگاری ندارد، و اما مسأله انفاق به غیر مسلمان را- در صورتی که برای رضای خدا (مثلاً به دست آوردن قلوب آنان) انجام شود می توان از اطلاق آیات استفاده کرد.

ص: 71

1- همان، ج 1، ص: 12.

2- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 357.

و در کافی از امام صادق (علیه السلام) روایت آورده که در تفسیر جمله «وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» فرموده: این آیه راجع به صدقات غیر زکات است، چون دادن زکات باید علنی و غیر سری انجام شود. (1) و در همان کتاب از آن جناب روایت آورده که فرمود: هر چیزی را که خدای عزّ و جلّ بر تو واجب ساخته علنی آوردنش بهتر از آن است که سری و پنهانی بیاوری، و آن چه که مستحبّ کرده، پنهانی آوردنش بهتر از علنی آوردنش می باشد. (2)

در معنای این دو حدیث، احادیث دیگری نیز هست، و بیانی که معنای آن ها را روشن سازد، گذشت.

و در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» گفته است: که امام ابو جعفر (علیه السلام) فرموده: این آیه در باره اصحاب صفه نازل شد، سپس اضافه کرده است که این روایت را کلبی هم از ابن عباس نقل کرده، و اصحاب صفه نزدیک به چهار صد نفر بودند، که در مدینه نه خانه ای داشتند و نه خویشاوندی که به خانه آنان بروند، ناگزیر در مسجد زندگی می کردند، و بنا

گذاشتند در هر سریه و لشگری که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به جنگ می فرستد شرکت کنند، و به همین سبب بود که خدای تعالی در این آیه شریفه به مسلمانان سفارش کرد تا مراقب وضع آنان باشند، و لذا آنان آن چه که از غذایشان زیاد می آمد هنگام عصر

ص: 72

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، فروع الکافی، ج 3، ص: 502 و 501.

2- . همان.

برای اصحاب صفة می آوردند. (1)

و در تفسیر عیاشی از امام ابی جعفر (علیه السلام) روایت آورده که فرمود: خدای تعالی گدای سمج را دوست نمی دارد. (2)

112. آیه انفاق و منزلت امام علی (علیه السلام)

اشاره

روایاتی در مورد این که آیه «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ...» در باره امیر المؤمنین علی (علیه السلام) نازل شده است:

و در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ...» در باره شأن نزول این آیه گفته است به طوری که از ابن عباس نقل شده، این آیه در شأن علی بن ابی طالب نازل شده است که آن حضرت چهار درهم پول داشت، یکی را در شب، و یکی را در روز سومی را پنهانی و چهارمی را علنی صدقه داد، و به دنبال آن این آیه نازل شد که: «کسانی که اموال خود را شب و روز، سری و علنی انفاق می کنند...».

مرحوم طبرسی سپس می گوید: این روایت هم از امام باقر و هم از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. (3) این معنا را عیاشی نیز در تفسیرش و شیخ مفید در اختصاص و شیخ صدوق در عیون آورده اند. (4) و در الدر المنثور است که عبد الرزاق و عبد بن حمید، و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن عساکر از طریق عبد الوهاب بن مجاهد از پدرش مجاهد از ابن عباس روایت کرده اند که در تفسیر

ص: 73

- 1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 1، ص: 387.
- 2- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 151.
- 3- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج 1، ص: 388.
- 4- . عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ج 1، ص: 151.

آیه «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» گفته است: این آیه در شأن علی بن ابی طالب نازل شد، که چهار درهم داشت یکی را در شب و دومی را در روز و سومی را پنهانی و چهارمی را علنی صدقه داد. (1)

و در تفسیر برهان از کتاب مناقب بن شهر آشوب از ابن عباس و سدی، و مجاهد و کلبی، و ابی صالح، و واحدی، و طوسی، و ثعلبی، طبرسی و ماوردی، و قشیری و شمالی و نقاش و فتال، و عبد الله بن حسین، و علی بن حرب طائی، نقل کرده که همه نامبردگان در تفسیرهای خود گفته اند: علی بن ابی طالب چهار درهم نقره داشت، یکی را شبانه دومی را در روز، سومی را سری و چهارمی را علنی صدقه داد، به دنبال آن، آیه «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» نازل شد، و در آن به تك تك درهم های آن جناب مال نامیده شده و او را به قبول صدقاتش بشارت داده است. (2)

و در بعضی از تفاسیر آمده است که: این آیه در شأن ابی بکر نازل شده، که چهل هزار دینار داشت، ده هزار دینار آن را شبانه، و ده هزار دیگر را در روز، ده هزار را سری و ده هزار باقی را علنی صدقه داد.

آلوسی در تفسیر خود در ذیل این حدیث گفته: امام سیوطی به دنبال نقل این روایت گفته است که جریان صدقه دادن ابی بکر را ابن عساکر در تاریخش از عایشه نقل کرده، و در آن روایت این قسمت که آیه در شأن او نازل شده نیامده است، و گویا آن کسی که چنین ادعایی کرده، آن را از روایت ابن منذر فهمیده، زیرا ابن منذر از ابن اسحاق نقل کرده است که وقتی مرگ ابی بکر نزدیک شد و عمر را

ص: 74

1- . سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الدر المنثور، ج 1، ص: 363.

2- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 257.

جانشین خود کرد، برای مردم خطابه ای ایراد نمود، بعد از حمد و ثنائی که خدا لایق آن است گفت: هان! ای مردم، طمع هر چه هم کم باشد فقر است، و نومیادی از مال مردم هر چه باشد به همان مقدار

غنی است، و شما جمع می کنید اموالی را که خود نمی خورید: و آرزو می کنید چیزهایی را که به آن نمی رسید، و بدانید که بخل هر چه هم کم باشد به همان مقدار نفاق است، پس برای خود خیر انفاق کنید، کجا هستند اصحاب این آیه؟، آن گاه آیه را تلاوت کرد، و سیوطی در آخر می گوید: خواننده می داند که این حدیث هیچ دلالتی ندارد بر این که آیه شریفه در حق ابی بکر نازل شده باشد، این بود گفتار آلوسی.

و در الدر المنثور به چند طریق از ابی امامه و ابی الدرداء، و ابن عباس و غیر ایشان روایت آورده که گفته اند: این آیه در باره اصحاب خیل نازل شده است.

منظور از اصحاب خیل سپاهیان سواره اند که شب و روز برای اسب ها پول خرج می کنند، ولی این تعبیر آیه که می فرماید: «سِرًّا وَ عَلَانِيَةً» با پرستاری اسبان نمی سازد، چون در مورد تهیه آذوقه اسبان معنا ندارد این چنین مطلب را عمومیت دهد و بفرماید: هم در روز و هم در شب و هم در خفا و هم آشکارا انفاق می کنند.

و نیز در الدر المنثور است که ابن مسیب در ذیل آیه «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ...» روایت کرده که همه این آیه در باره عبد الرحمن بن عوف و عثمان بن عفان نازل شده که در لشکر معروف به «جیش عسرت» پول هایی را خرج کردند. (1)

ص: 75

اشکال این روایت این است که مانند روایت قبلی با آیه شریفه تطبیق نمی شود. (1)

روایات ائمه هدی (علیهم السلام)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«يَا بَنِي إِيَّاكُمْ وَالتَّعَرُّضَ لِلْحَقِّ وَقِ وَاصِدِّ بِرُوا عَلَى النَّوَابِ (2) وَإِنْ دَعَاكُمْ بَعْضُ قَوْمِكُمْ إِلَى أَمْرٍ ضَرَرُهُ عَلَيْكُمْ أَكْثَرَ مِنْ نَفْعِهِ لَكُمْ فَلَا تُجِيبُوهُ؛ (3) پدرم همه ما را جمع کردند و فرمودند: بپرهیزید از تعرض به حقوق دیگران، و صبر کنید در بلاها و اگر بعضی از شما امر به چیزی کردند که ضرر آن بیض از نفع می باشد از آن اجتناب کنید.»

صعصعه می گوید امیر المومنین (علیه السلام) مرا عیادت کردند و سپس به من فرمودند:

«انظُرْ فَلَا تَجْعَلَنَّ عِيَادَتِي إِلَيْكَ فَخْرًا عَلَى قَوْمِكَ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ فِي أَمْرٍ فَلَا تَخْرُجْ مِنْهُ فَإِنَّهُ لَيْسَ بِالرَّجُلِ غَنِيٍّ عَنْ قَوْمِهِ إِذَا خَلَعَ مِنْهُمْ يَدًا وَاحِدَةً يَخْلَعُونَ مِنْهُ أَيْدِي كَثِيرَةٍ فَإِذَا رَأَيْتَهُمْ فِي خَيْرٍ فَأَعْنُهُمْ عَلَيْهِ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ فِي شَرٍّ فَلَا تَخْذُلْنَهُمْ وَلِيَكُنْ تَعَاوُنُكُمْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ فَإِنَّكُمْ لَنْ تَزَالُوا بِخَيْرٍ مَا تَعَاوَنْتُمْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَتَنَاهَيْتُمْ عَنْ مَعْاصِيهِ؛ (4)

آمدنم و عیادتم تورا، افتخاری بر خویشان خود ندان، و خود را در تصمیمات آن ها، خارج نکن، چرا که انسان بی نیاز از همراهی خویشان خود نیست، پس در امور خیر، آن ها را همراهی

ص: 76

- 1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 2، ص: 587.
- 2- . النوائب جمع النائبة: المصيبة و النازلة، و ما یؤخذ علیهم من الحوائج کاصلاح القناطر و الطرق و سد البثوق و اعطاء الغرامة و الدية، و قولهم: احتاطوا لاهل الاموال في النائبة و الواطئة: أى الاضياف الذين ینوبونهم.
- 3- . طوسی، محمد بن حسن، أمالی، ج 1، ص: 71.
- 4- . همان، ج 1، ص: 357.

وكمك كن ودر امور شر، با آن ها درگیر نشو، وحتماً در امور خیر آن ها را یاری ده ودر نافرمانی خدا، آن ها را منع و نهی كن.»

امام باقر(علیه السلام) فرمودند:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لَيْسَ الْبَخِيلُ مَنْ يُؤَدِّي أَوْ الَّذِي يُؤَدِّي الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ مِنْ مَالِهِ وَيُعْطِي النَّائِبَةَ فِي قَوْمِهِ وَإِنَّمَا الْبَخِيلُ حَقَّ الْبَخِيلِ الَّذِي يَمْنَعُ الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ فِي مَالِهِ وَيَمْنَعُ النَّائِبَةَ فِي قَوْمِهِ وَهُوَ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ يُبَدِّرُ؛ (1) رسول خدا(صلى الله عليه وآله) فرمودند: بخيل کسی نیست که زکات مال خود را می دهد و به خویشان خود کمک می کند، بلکه بخيل کسی است که زکات خود را نمی دهد و از خویشان خود دریغ کرده ودر مصرف مال خود زیاده روی می کند.»

امام باقر(علیه السلام) فرمودند:

«كَانَ عَلِيٌّ (عليه السلام) يَقُولُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ أَمْرِنَا أَنْ نَطْعِمَ الطَّعَامَ وَنُؤَدِّيَ فِي النَّائِبَةِ وَنُصَلِّيَ إِذَا نَامَ النَّاسُ؛ (2)

همواره جد ما علی(علیه السلام) می فرمود: ما اهل بیت پیامبر(صلى الله عليه وآله) امر شده ایم به اطعام طعام، و کمک به خویشان و ادای بدهی های آن ها، و اقامه نماز هنگامی که مردم در خواب و استراحتند.»

113. اطعام و انفاق به دیگران، و تشریف به اسلام

امام صادق(علیه السلام) فرمودند:

«أَتَى رَسُولُ اللَّهِ بِأَسَارَى فَقَدَّمْ مِنْهُمْ رَجُلًا لِيَصُدَّ رَبُّ عُنُقِهِ فَقَالَ لَهُ جَبْرَيْلُ يَا مُحَمَّدُ رَبُّكَ يُقْرِنُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ إِنَّ أَسِيرَكَ هَذَا يُطْعِمُ الطَّعَامَ وَ يَقْرِي الضَّيْفَ وَ

ص: 77

1- ابن بابويه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، معانی الأخبار، ص: 245.

2- برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ص: 387.

يَصْبِرُ عَلَى النَّائِبَةِ وَيَحْتَمِلُ الْحَمَالَاتِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) إِنَّ جَبْرَائِيلَ أَخْبَرَنِي عَنْكَ بِكَذَا وَكَذَا وَقَدْ أَعْتَمَتِكَ فَقَالَ لَهُ إِنَّ رَبَّكَ لِيُحِبُّ هَذَا فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَا رَدُّتُ عَنْ مَالِي أَحَدًا أَبَدًا (1)؛ (2)

اسیری را برای تعیین مجازات نزد رسول خدا (صلى الله عليه وآله) آوردند، جبرائیل خبر داد که از مجازات وی دست نگهدارید چرا که وی اطعام طعام کرده و مشکلات خویشان خود را برطرف می کند، در این هنگام، حضرت از مجازات وی جلوگیری کردند و به آن اسیر فرمودند به خاطر این دو خصلت خوب، تو را آزاد کردم، اسیر گفت آیا این خبر را خدای تو داده است، پیامبر (صلى الله عليه وآله) فرمودند: بلی، در این هنگام آن اسیر شهادت به وحدانیت خدا داد و اسلام را پذیرفت.»

ص: 78

1- . همان، ص: 388.

2- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج 71، ص: 149.

1. تعامل و احترام به حقوق همسایه

«وَأَمَّا حَقُّ الْجَارِ فَحِفْظُهُ غَائِبًا وَكِرَامَتُهُ شَاهِدًا وَنُصْرَتُهُ وَمُعُونَتُهُ فِي الْحَالَيْنِ جَمِيعًا(1) لَا تَتَّبِعْ لَهُ عَوْرَةً وَلَا تَبْحَثْ لَهُ عَنْ سَوْءٍ لِيَتَعْرِفَهَا فَإِنْ عَرَفْتَهَا مِنْهُ عَنْ غَيْرِ إِزَادَةٍ مِنْكَ وَلَا تَكَلِّفْ كُنْتَ لِمَا عَلِمْتَ حِصْنًا حَصِينًا وَسِتْرًا سَتِيرًا لَوْ بَحَثْتَ الْأَسِنَّةَ عَنْهُ ضَمِيرًا لَمْ تَتَّصِلْ إِلَيْهِ لِأَنْطَوَائِهِ عَلَيْهِ لَا تَسْتَمِعْ(2) عَلَيْهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ لَا تُسَلِّمْهُ عِدَدَ شَدِيدَةٍ وَلَا تَحْسُدْهُ عِنْدَ نِعْمَةٍ نُقِيلُ عَثْرَتَهُ وَتَغْفِرُ زَلَّتَهُ وَلَا تَدْخِرْ حِلْمَكَ عَنْهُ إِذَا جَهَلَ عَلَيْكَ وَلَا تَخْرُجْ أَنْ تَكُونَ سَلْمًا لَهُ تَرُدُّ عَنْهُ لِسَانَ الشَّتِيمَةِ وَتُبْطِلُ فِيهِ كَيْدَ

ص: 79

1- . المراد بالحالين: الشهود و الغياب.

2- . في بعض النسخ «لا تسمع».

و اما حق همسايه حفظ او است هر گاه در خانه نباشد و احترام او است در حضور و يارى و كمك به او است در هر حال عيبي از او وارسى نكن و از بدى او كاوش منما كه بفهمى و اگر بدى او را فهميدى بى قصد و رنج بايد براى آن چه فهميدى چون قلعه محكمى باشى و چون پرده ضخيمى تا اگر نيزه ها دلى را براى يافتنش بشكافند بدان نرسند كه بر آن پيچيده است، از آن جا كه نداند به سخن او گوش مگير، در سختى او را وامگذار و در نعمت بر او حسد مبر، از لغزشش در گذر و از گنااهش صرف نظر كن و اگر بر تو نادانى كرد بردبارى كن و به مسالمت با او رفتار كن و زبان دشنام را از او بگردان. و اگر ناصحى با او دغلى كرد جلوگيرى كن و با او بخوبى معاشرت كن، و لا قوة الا بالله.»

عمر و بن عكرمه گوید:

«دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَقُلْتُ لَهُ لِي جَارٌ يُؤْذِينِي فَقَالَ أَرَحَمَهُ فَقُلْتُ لَا (ره) فَصَرَ رَفَ وَجْهَهُ عَنِّي قَالَ فَكْرِهْتُ أَنْ أَدْعَهُ فَقُلْتُ يَفْعَلُ بِي كَذَا وَكَذَا وَيَفْعَلُ بِي وَيُؤْذِينِي فَقَالَ أَرَأَيْتَ إِنْ كَاشَفْتَهُ انْتَصَفْتَ مِنْهُ (3) فَقُلْتُ بَلَى أُرَبِّي عَلَيْهِ فَقَالَ إِنْ ذَا مِمَّنْ يَحْسُدُ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِذَا رَأَى نِعْمَةً عَلَى أَحَدٍ فَكَانَ لَهُ أَهْلٌ جَعَلَ بِلَاءَهُ عَلَيْهِمْ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَهْلٌ جَعَلَهُ عَلَى خَادِمِهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ خَادِمٌ أَسْهَرَ لَيْلَهُ وَأَغَاطَ نَهَارَهُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) آتَاهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ إِنِّي اشْتَرَيْتُ دَارًا فِي

ص: 80

1- . فيهما] و أما حق جارك فحفظه غائبا و إكرامه شاهدا و نصرته إذا كان مظلوما و لا تتبع له عورة فان علمت عليه (خ ل فيه) سوء سترته عليه و إن علمت أنه يقبل نصيحتك نصحته فيما بينك و بينه و لا تسلمه عند شديدة و تقيل عشرته و تغفر ذنبه و تعاشره معاشرة كريمة و لا قوة الا بالله.»

2- حرّاني، ابن شعبه، تحف العقول، ص: 266.

3- . أي ان أظهرت العداوة له استوفيت منه حقلك و عدلت في اخذه.

بَنِي فُلَانٍ وَإِنَّ أَقْرَبَ جِيرَانِي مِنِّي جَوَارًا مَنْ لَا أَرْجُو خَيْرَهُ وَلَا آمَنُ شَرَّهُ قَالَ فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَ سَلْمَانَ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ نَسِيبَ أَخَرَ وَ أَظُنُّهُ الْمَقْدَادَ أَنْ يَنَادُوا فِي الْمَسْجِدِ بِأَعْلَى أَصْوَاتِهِمْ بِأَنَّهُ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَمْ يَأْمَنْ جَارَهُ بَوَائِقَهُ فَنَادُوا بِهَا ثَلَاثًا ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى كُلِّ أَرْبَعِينَ دَارًا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنِ يَمِينِهِ وَ عَنِ شِمَالِهِ؛

وارد شدم بر حضرت صادق (علیه السلام) و به آن حضرت عرض کردم:

همسایه ای دارم که مرا بیازارد؟ فرمود: تو با او خوش رفتاری کن، من گفتم: خدایش رحم نکند! پس آن حضرت روی از من بگردانید، گوید: من نخواستم با آن وضع از حضرت جدا شوم از این رو عرض کردم:

با من چنین و چنان می کند و مرا آزار می دهد! فرمود: گمان می کنی که اگر با او آشکارا دشمنی کنی (و تو نیز مانند او در صدد آزارش برآئی) می توانی از او انتقام بکشی؛ (و شر او را از خود دور کنی؟

و محتمل است مقصود این باشد: که اگر آشکارا با او دشمنی کنی آیا در مقام مخاصمه می توانی ستم و آزار او را بر خودت ثابت کنی به طوری که از تو بپذیرد؟) عرض کردم: آری من بر او می چربم، فرمود:

این همسایه تو از کسانی است که به مردم رشک برد از آن چه خداوند به آن ها داده و تفضل کرده، پس چون

نعمتی برای کسی دید، اگر اهل و عیالی داشته باشد به آن ها تعرض کند و (از ناراحتی که ناشی از حسدی است که در درون اوست) آن ها را بیازارد، و اگر خاندانی ندارد (که آن ها را آزار کند) بخدمت کارش می پیچد، و اگر خدمت کار نداشته باشد شب ها را به بیداری بسر برد و روزها را بخشم بگذراند، همانا مردی از انصار خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده عرض کرد: من خانه ای در فلان قبیله خریداری کرده ام، و نزدیک ترین همسایه من

در آن خانه کسی است که خیری از او به من نرسد و از شرش آسوده نیستم؟ پس رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به علی(علیه السلام) و بسلمان و ابا ذر- (راوی گوید:) دیگری را هم فرمود که من فراموش کردم و گمان دارم که مقدار بود- دستور داد که با بلندترین آوازشان در مسجد فریاد زنند که:

هر که همسایه اش از آزار او آسوده نباشد ایمان ندارد، پس آن ها سه بار آن را گفتند، سپس با دست اشاره کرد که تا چهل خانه است از برابر و پشت سر و طرف راست و سمت چپ (یعنی تا چهل خانه از چهار طرف همسایه هستند).»

حضرت صادق از پدرش(علیهما السلام) حدیث کند که فرمود:

«قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ (علیه السلام) أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) كَتَبَ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَمَنْ لَحِقَ بِهِمْ مِنْ أَهْلِ يَثْرِبَ أَنَّ الْجَارَ كَالنَّفْسِ غَيْرِ مُضَارٍّ وَلَا آئِمٍّ وَحُرْمَةُ الْجَارِ عَلَى الْجَارِ كَحُرْمَةِ أُمِّهِ الْحَدِيثُ مُخْتَصَرٌ (1)؛ من در کتاب علی(علیه السلام) خواندم: که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نام های میان مهاجر و انصار و دیگران از مردم مدینه که با آنان پیوند داشتند نوشت (و همه امضاء کردند) که: همسایه مانند خود انسان است که نه زیان به او رسد و نه گناه کار شود و (دیگر این که) احترام همسایه مانند احترام مادر است. و این مختصر حدیث است.»

شرح: این که فرمود: نه زیان به او رسد نه گناه کار شود شاید مقصود این باشد که هم چنان که مرد به خودش زیان نرساند و خویشتن در گناه نیفکند، یا خود را گناه کار نشمارد نسبت به همسایه هم باید چنین باشد. (از فیض - ره-).

2. محبت به همسایه، موجب وسعت رزق و گشایش است

حضرت صادق(علیه السلام) فرمود:

ص: 82

1- . لعل المراد ان الرجل كما لا يضار نفسه و لا يوقعها في الاثم أو لا يعد عليها الامر اثما كذلك ينبغي ان لا يضار جاره و لا يوقعه في الاثم أو لا يعد عليه الامر اثما.

«حُسْنُ الْجَوَارِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ؛ خوش همسایگی (و خوش رفتاری با همسایه) روزی را زیاد کند.»

و در روایت دیگری است که یعقوب (علیه السلام) پس از آن (وحی) همیشه از منزلش در هر چاشتگاه تا سر یک فرسنگی جار می زدند:

«فَلَيَاتِ إِلَى يَعْقُوبَ وَإِذَا أَمْسَى نَادَى أَلَا مَنْ أَرَادَ الْعِشَاءَ فَلَيَاتِ إِلَى يَعْقُوبَ؛ که هر کس چاشت خواهد به خانه یعقوب آید و در شامگاه هم جار می زدند: که هر کس شام خواهد نزد یعقوب آید.»

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود:

«جَاءَتْ فَاطِمَةُ (علیه السلام) تَشْكُو إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بَعْضَ أَمْرِهَا فَأَعْطَاهَا - رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) كُرْسِيَةً (1) وَقَالَ تَعَلَّمِي مَا فِيهَا فَإِذَا فِيهَا مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُقِلْ خَيْرًا أَوْ لَيْسَ كُتًّا؛ فاطمه (علیها السلام) برای شکایت از پاره ای پیش آمده نزد رسول خدا (صلى الله عليه وآله) آمد، پس رسول خدا (صلى الله عليه وآله) جزوه ای به او داد و فرمود: آن چه در آن ست بیاموز، و (این کلمات) در آن بود: هر کس ایمان به خدا و روز بازپسین دارد مهمان خود را گرامی دارد، و هر کس ایمان به خدا و روز جزا دارد باید خوب بگوید یا خموشی گیرد.»

ابو مسعود گوید: حضرت صادق (علیه السلام) به من فرمود:

«حُسْنُ الْجَوَارِ زِيَادَةٌ فِي الْأَعْمَارِ وَعِمَارَةُ الدِّيَارِ؛ خوش همسایگی در عمرها بیفزاید و خانه ها را آباد کند.»

حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) فرمود:

ص: 83

1- . الكريسة: مصغر الكراسية وهي الجزء من الصحيفة. وفي بعض النسخ «كربة» أي لوحا.

«لَيْسَ حُسْنُ الْجَوَارِ كَفَّ الْأَذَى وَ لَكِنَّ حُسْنَ الْجَوَارِ صَبْرُكَ عَلَى الْأَذَى؛ خوش همسایگی تنها به این نیست که از آزار همسایه خودداری کنی، بلکه بر آزار او نیز شکیبائی کنی.»

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

«حُسْنُ الْجَوَارِ يَعْمُرُ الدِّيَارَ وَ يُنْسِي فِي الْأَعْمَارِ؛ خوش همسایگی خانه ها را آباد سازد و أجل را به تأخیر اندازد (کنایه از درازی عمر است).»

ابو الربیع شامی گوید: حضرت صادق(علیه السلام)- در حالی که خانه پر از جمعیت بود- فرمود:

«اعلموا أَنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحْسِنْ مُجَاوَرَةً مَنْ جَاوَرَهُ؛ که بدانید از ما نیست کسی که با همسایه اش خوش رفتاری نکند.»

ابو حمزه گوید: شنیدم از حضرت صادق(علیه السلام) که می فرماید:

«الْمُؤْمِنُ مَنْ آمَنَ جَارُهُ بِوَأْتِيهِ قُلْتُ وَ مَا بِوَأْتِيهِ قَالَ ظَلَمُهُ وَ عَشَّمَهُ (1)؛ مؤمن کسی است که همسایه اش از بوائق او آسوده باشد، من عرض کردم: بوائق او چیست؟ فرمود: ستم و آزار او.»

وصیت نبی مکرم اسلام حضرت(صلی الله علیه و آله) به معاذ بن جبل هنگام فرستادن او به سوی یمن:

«أوصيك بتقوى الله و صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ تَرْكِ الْخِيَانَةِ وَ لِينِ الْكَلَامِ وَ بَدَلِ السَّلَامِ وَ حِفْظِ الْجَارِ؛ (2) من به تو سفارش کنم. پرهیزگاری از خدا و

ص: 84

1- . الغشم بالمعجمتين: الظلم فالعطف تفسیری.

2- . حرّانی، ابن شعبه، تحف العقول، ص: 25.

راست گوئی و وفاء بپیمان و پرداخت امانت و ترك خیانت و نرم گوئی و ابتدای به سلام و حمایت و حفاظت از همسایه.»

و در ادامه فرمود:

«وَالْعَاقِلُ مَنْ وَعَظَّمَهُ التَّجَارِبُ وَالْهَدَى يَجْلُو الْعَمَى وَ لِسَانُكَ تَرْجُمَانُ عَقْلِكَ لَيْسَ مَعَ الْإِخْتِلَافِ اثْنَالْفُ مِنْ حُسْنِ الْجَوَارِ تَفْقُدُ الْجَارَ لَنْ يَهْلِكَ مَنْ اقْتَصَدَ؛ (1)»

و زیانت ترجمان عقل تو است، با اختلاف الفت میسر نیست، از خوش همسایگی احوالپرسی از همسایه است، هرگز هلاک نشود کسی که میانه رو باشد.»

«و روي عن الإمام السبط التقي أبي محمد الحسن بن علي صلوات الله عليهما ورحمته و بركاته في طوال هذه المعاني في أجوبته عن مسائل سأله عنها أمير المؤمنين (عليه السلام) أو غيره في معانٍ مختلفة؛ (2) قِيلَ لَهُ (عليه السلام): مَا الرَّهْدُ قَالَ الرَّغْبَةُ فِي التَّقْوَى وَ الرَّهَادَةُ فِي الدُّنْيَا قِيلَ فَمَا الْجِلْمُ قَالَ كَظْمُ الْغَيْظِ وَ مَلِكُ النَّفْسِ قِيلَ مَا السَّدَادُ قَالَ دَفْعُ الْمُنْكَرِ بِالْمَعْرُوفِ قِيلَ فَمَا الشَّرْفُ قَالَ اصْطِنَاعُ الْعَشِيرَةِ وَ حَمْلُ الْجَرِيرَةِ قِيلَ فَمَا النَّجْدَةُ (3) قَالَ الذَّبُّ عَنِ الْجَارِ؛ (4)»

از امام سبط تقی ابی محمد حسن بن علی (علیه السلام) در گفتارهای طولانی راجع به

ص: 85

1- همان، ص: 85.

2- روى الصدوق (ره) شطرا منه في معاني الأخبار، ص: 113 و أبو نعیم في الحلیة ج 2، ص: 36 و نقله ابن صباغ في الفصول المهمة، ص: 164 و ابن كثير في تاريخه ج 8، ص: 39 و البستاني في دائرة المعارف ج 7، ص: 39.

3- اصطناع العشيرة: الاحسان إليهم. و الجريرة: الذنب و الجنایة. و النجدة: الشجاعة و الشدة و البأس.

4- حرّانی، ابن شعبه، تحف العقول، ص: 225.

این معانی روایاتی است که در پاسخ پرسش هائی که امیر المؤمنین (علیه السلام) یا دیگری از آن حضرت کرده در موضوع های مختلفه وارد شده:

1. زهد چیست؟ رغبت به تقوی و بی رغبتی به دنیا، 2. حلم چیست؟ خشم فروخوردن و اختیار خود داشتن، 3. سداد چیست؟ دفع از زشتی بخوبی، 4. شرف چیست؟ احسان بقبيله و تبار و تحمل خسارت و جرم آن ها، 5. نیرومندی چیست؟ دفاع از همسایه و پناهنده.»
امام علی (علیه السلام) فرمود:

«ثَلَاثَةٌ تُكَدِّرُ الْعَيْشَ السُّلْطَانُ الْجَائِرُ وَالْجَارُ السَّوُّءُ وَالْمَرْأَةُ الْبَدِيَّةُ (1)؛ (2) سه چیز زندگی را تیره کند: 1. سلطان ستم کار، 2. همسایه بد، 3. زن بی شرم.»

3. استحباب صبر، در مقابل اذیت و آزار همسایه

در کتاب شریف «وسائل الشیعه» روایات زیر آمده است: (3)

امام صادق (علیه السلام) می فرمودند:

«مَا كَانَ وَلَا يَكُونُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مُؤْمِنٌ إِلَّا وَ لَهُ جَارٌ يُؤْذِيهِ؛ (4) همواره مومنین در هر عصری مورد اذیت و آزار همسایه های بد قرار می گیرند.»

امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

«جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) فَشَكَاَ إِلَيْهِ أذى جَارِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) اصْبِرْ ثُمَّ

ص: 86

1- البذية: السفيه و التي أفحش في منطقتها.

2- حرّاني، ابن شعبه، تحف العقول، ص: 320.

3- حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 12، ص: 121.

4- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 252.

مردی خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رسید و از اذیت و آزار همسایه خود شکایت کرد، حضرت سفارش به صبوری فرمودند و برای بار دوم نیز فرمودند صبر کن.»

امام مجتبی (علیه السلام) از پدر بزرگوار، از نبی مکرم (صلی الله علیه و آله) اسلام نقل کردند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

«مَا زِلْتُ أَنَا وَمَنْ كَانَ قَبْلِي مِنَ النَّبِيِّينَ (2) مُبْتَلَيْنَ بِمَنْ يُؤْذِنَا وَلَوْ كَانَ الْمُؤْمِنُ عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ لَقَيَّضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ يُؤْذِيهِ لِيَأْجُرَهُ عَلَيَّ ذَلِكَ؛ (3) همواره من و انبیای الهی مبتلی بوده ایم به کسانی که مورد اذیت و آزار قرار می گرفتیم و مومنین حتی اگر بر قله کوه باشند، خداوند آن ها را مبتلی به کسی می کند که موجب اذیت و آزار وی قرار می گیرند تا بدین وسیله اجر و پاداش ببرند.»

حضرت باقر (علیه السلام) فرمود:

«جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله) فَشَدَّ كَأَيْلِهِ أُذَى مِنْ جَارِهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) اصْبِرْ ثُمَّ أَتَاهُ ثَانِيَةً فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله) اصْبِرْ ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِ فَشَدَّ كَأَيْلِهِ ثَالِثَةً فَقَالَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله) لِلرَّجُلِ الَّذِي شَدَّ إِذَا كَانَ عِنْدَ رَوْحِ النَّاسِ إِلَى الْجُمُعَةِ فَأَخْرِجْ مَتَاعَكَ إِلَى الطَّرِيقِ حَتَّى يَرَاهُ مَنْ يَرُوحُ إِلَى الْجُمُعَةِ فَإِذَا سَأَلُوكَ فَأَخْبِرْهُمْ قَالَ فَفَعَلَ فَأَتَاهُ جَارُهُ الْمُؤْذِي لَهُ فَقَالَ لَهُ رُدَّ مَتَاعَكَ فَلَكَ اللَّهُ عَلَيَّ أَنْ لَا أَعُودَ؛ مردی نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمد و از آزار همسایه اش به او شکایت کرد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: صبر کن، سپس بار دوم خدمتش آمد (و شکایت کرد) پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: صبر کن، سپس بار سوم آمد و باز شکایت کرد، حضرت به او فرمود: چون روز جمعه شود آن گاه که مردم برای نماز جمعه می روند اثاثیه خانه ات را سر

ص: 87

1- همان، ج 2، ص: 668.

2- في المصدر زيادة (والمؤمنين).

3- ابن بابويه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، علل الشرائع، ج 3، ص: 44.

کوچه و راه مردم بیار تا هر که به نماز جمعه می رود ببیند، و چون از تو پرسند (که برای چه این کار را کرده ای) جریان را به آن ها بگو، فرمود: آن مرد این کار را کرد، پس آن همسایه که آزارش می داد پیش او آمد و گفت: اثاثیه ات را به خانه باز گردان من با خدا عهد می کنم که دیگر تو را آزار نکنم.»

4. وجوب خودداری از اذیت و آزار به همسایه

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«فِي حَدِيثٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَتَاهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ - فَقَالَ إِنِّي اشْتَرَيْتُ دَارًا مِنْ بَنِي فُلَانٍ وَإِنَّ أَقْرَبَ جِيرَانِي مِنِّي جَوَارًا مَنْ لَا أَرْجُو خَيْرَهُ وَلَا آمَنُ شَرَّهُ قَالَ فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) عَلِيًّا وَ سَلْمَانَ - وَ أَبَا ذَرٍّ وَ نَسِيتُ آخَرَ وَ أَظَنُّهُ الْمَقْدَادَ - أَنْ يُنَادُوا فِي الْمَسْجِدِ بِأَعْلَى أَصْوَاتِهِمْ بِأَنَّهُ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَمْ يَأْمَنْ جَارَهُ بِوَأَيْتِهِ فَنَادُوا بِهَا ثَلَاثًا ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى كُلِّ أَرْبَعِينَ دَارًا مِنْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنِ يَمِينِهِ وَ عَنِ شِمَالِهِ؛ (1) مردی خدمت رسول خدا (صلى الله عليه وآله) رسید و عرض کرد خانه ای را از فلانی خریده ام، اما در همسایگی من کسی است که امیدی به خیر او ندارم و ایمن از شر او هم نیستم، پیامبر به حضرت علی (علیه السلام) و سلمان و فرد دیگری که شاید مقداد بوده است فرمودند به بام مسجد روند و با صدای بلند اعلام کنند: ایمن ندارد کسی که، همسایه اش از شر او ایمن نیست و تا سه بار این مطلب با صدای بلند گفته شد، سپس نبی مکرم اسلام با دست مبارک به چهل منزل از هر سمت اشاره کردند.»

ص: 88

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 666؛ و آورد صدره فی الحدیث 1 من الباب 85 من هذه الأبواب.

هم چنین آن حضرت فرمود:

«جَاءَتْ فَاطِمَةُ (عليه السلام) تَشْكُو إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) بَعْضَ أَمْرِهَا فَأَعْطَاهَا كَرْبَةً (1) وَقَالَ تَعَلَّمِي مَا فِيهَا فَإِذَا فِيهَا مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ صَدِيقَهُ وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُقِلْ خَيْرًا أَوْ لِيَسْكُتْ: (2) روزی حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) نزد پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) از بعضی از امور شکوه کردند، پس نبی مکرم اسلام (صلى الله عليه وآله)، مجموعه نوشته ای را به دخت گرامیشان مرحمت کردند و فرمودند: آن چه در این مجموعه هست فراگیرید، چرا که در این مکتوبه آمده است که هرکس ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد، همسایه آزاری نخواهد کرد و اکرام میهمان نموده و زبان به خیر گشوده و یا سکوت انتخاب می کند.»

پیامبر (صلى الله عليه وآله) فرمودند:

«مَنْ آذَى جَارَهُ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ رِيحَ الْجَنَّةِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمَ وَبَسَّ الْمَصِيرُ وَمَنْ صَيَّحَ حَقَّ جَارِهِ فَلَيْسَ مِنَّا وَمَا زَالَ جَبْرَيْلُ يُوصِينِي بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورِّثُهُ وَمَا زَالَ يُوصِيَنِي بِالْمَمَالِكِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَجْعَلُ لَهُمْ وَقْتًا إِذَا بَلَغُوا ذَلِكَ الْوَقْتَ أُعْتِقُوا وَمَا زَالَ يُوصِينِي بِالسَّوَابِكِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَجْعَلُهُ فَرِيضَةً وَمَا زَالَ يُوصِينِي بِقِيَامِ اللَّيْلِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّ خِيَارَ أُمَّتِي لَنْ يَنَامُوا؛ (4)

کسی که همسایه خود را بیازارد، خداوند بوی

ص: 89

1- . الكربة بالتحريك؛ أصول السعف الغلاظ العراض.

2- . كليني، محمد بن يعقوب، اصول كافي، ج 2، ص: 667.

3- . فيه عدم جواز العمل بالظن، و أنه قد لا يكون مطابقاً للواقع، حتى ظن المعصوم فما الظن بظن غيره، وقد تقدم لهذا نظائر و يأتي مثلها كثيراً.

4- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 12، ص: 128.

بهشت را بر او حرام می کند و جایگاه وی جهنم است و کسی که حق همسایه را ضایع کند، از ما نیست و همواره جبرائیل (علیه السلام) مرا سفارش به رعایت حال همسایه می نمود....»

5. **اِسْتِخْبَابِ اِطْعَامِ هِمْسَايْكَانِ وَ وُجُوبِ اَنْ دَر صَوْرَتِ ضَرُورَتِ**

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«مَا آمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شَبَعَانَ وَ جَارُهُ جَائِعٌ قَالَ وَ مَا مِنْ اَهْلِ قَرْيَةٍ يَبِيْتُ فِيهِمْ جَائِعٌ يُنْظَرُ اللّٰهُ اِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ (1) به من ایمان ندارد کسی که سیر بخوابد و همسایه اش گرسنه باشد، و فرمود: اهل يك آبادی که شب را بگذرانند و در ایشان گرسنه ای باشد روز قیامت خداوند به آن ها نظر رحمت نیفکند.»

کاهلی گوید شنیدم حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ يَعْقُوبَ لَمَّا ذَهَبَ مِنْهُ بَنِيَامِينَ نَادَى يَا رَبِّ أَمَا تَرَحَّمْنِي أَذْهَبَتْ عَيْنِي وَ أَذْهَبَتْ اِبْنِي وَ أَوْحَى اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اِلَيْهِ لَوْ اَمْتُهُمَا لِأَحْيَيْتُهُمَا (2) لَكَ حَتَّى أَجْمَعَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمَا وَ لَكِنْ تَذَكَّرُ الشَّاةَ الَّتِي دَبَّحْتَهَا وَ شَوَيْتَهَا وَ أَكَلْتَ وَ فُلَانٌ اِلَى جَانِبِكَ صَائِمٌ لَمْ تُبَلِّغْ مِنْهَا شَيْئاً (3)؛ (4) که چون بنیامین از دست یعقوب رفت عرض کرد: بار پروردگارا به من رحم نمیکنی؟ چشمم را که گرفتی و فرزندم را که بردی؟ پس خدای تبارک و تعالی به او وحی کرد: که اگر من آن دورا (یعنی یوسف و بنیامین را) میرانده باشم برایت زنده شان

ص: 90

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 668.

2- . فيه دلالة على إمكان الرجعة.

3- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 12، ص: 128

4- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 666.

می کنم، ولی آیا به یاد داری آن گوسفندی که سر بریدی و بریان کردی و خوردی و فلان و فلان در همسایگی تو روزه بودند و چیزی از آن به آن ها ندادی؟»

6. آثار و صفات همسایه بد و نااهل

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«مِنَ الْقَوَاصِمِ (1) الَّتِي تَقْصِمُ الظَّهْرَ جَارُ السَّوِّءِ إِنْ رَأَى حَسَنَةً أَخْفَاهَا وَإِنْ رَأَى سَيِّئَةً أَفْشَاهَا؛ (2) از بلاهای کمر شکن که پشت انسان را خم کند همسایه بد است، اگر خوش رفتاری و کار نیکی ببیند پنهان کند و اگر بدی از انسان ببیند فاش کند.»

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده:

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ جَارِ السَّوِّءِ فِي دَارِ إِقَامَةٍ تَرَكَ عَيْنَاهُ وَيَرَعَاكَ قَلْبُهُ إِنْ رَأَى بِخَيْرٍ سَاءَةً وَإِنْ رَأَى بِشَرٍّ

سَرَّةً؛ (3)

به خدا پناه می برم از همسایه بد برای خانه ای که اقامت گاه است، چشمانش تو را ببیند و دلش به تو توجه دارد اگر خوشی در تو ببیند بدش آید، و اگر تو را در بدی ببیند خوشش آید.»

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمودند:

«يَا عَلِيُّ أَرْبَعَةٌ مِنْ قَوَاصِمِ الظَّهْرِ إِمَامٌ يَعْصِي اللَّهَ وَيُطَاعُ أَمْرُهُ وَرَوْجَةٌ يَحْفَظُهَا زَوْجُهَا وَهِيَ تَخُونُهُ وَفَقْرٌ لَا يَجِدُ صَاحِبَهُ مُدَاوِيئاً وَجَارٌ سَوِّءٌ فِي دَارِ مَقَامٍ؛ (4)

چهار چیز کمر انسان را می شکند 1. پیشوائی که معصیت خدا کند و دستورات آنرا اطاعت نکنند، 2. همسری

ص: 91

1- . في المصدر زيادة «الفواقر».

2- . كليني، محمد بن يعقوب، اصول كافي، ج 2، ص: 668.

3- . همان، ج 2، ص: 667.

4- . ابن بابويه، محمد بن علي (شيخ صدوق)، من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص: 365.

که شوهرش از او حفاظت کند ولی او به شوهر، خیانت کند، 3. فقری که هیچ راهی برای انسان در رهائی از آن نباشد، 4. همسایه بدی که در کنار انسان باشد.»

7. محدوده های همسایگی

امام علی (علیه السلام) فرمود:

«حَرِيْمُ الْمَسْجِدِ اُزْبَعُونَ ذِرَاعًا وَالْجَوَارِ اُزْبَعُونَ دَارًا مِنْ اُزْبَعَةِ جَوَانِبِهَا.» (1)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«كُلُّ اُزْبَعَيْنِ دَارًا حَيْرَانَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ.»

آن حضرت (علیه السلام) هم چنین در روایتی دیگر از قول پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«حَدُّ الْجَوَارِ اُزْبَعُونَ دَارًا مِنْ كُلِّ جَانِبٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ؛ (2) هر چهل خانه همسایه باشند، از برابر و از پشت سر و از راست و چپ (یعنی از چهار طرف تا چهل خانه همسایه هستند).»

8. اول دعای به همسایه، سپس دعای به اهل خانه

امام مجتبی (علیه السلام) می فرماید:

«رَأَيْتُ أُمَّي فَاطِمَةَ (علیه السلام) قَامَتْ فِي مِحْرَابِهَا لَيْلَةً جُمِعَتْهَا فَلَمْ تَزَلْ رَاكِعَةً سَاجِدَةً حَتَّى اتَّصَحَّ عَمُودُ الصُّبْحِ وَ سَمِعْتُهَا تَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ تُسَمِّيهِمْ وَ تُكثِرُ الدُّعَاءَ لَهُمْ وَ لَا تَدْعُو لِنَفْسِهَا بِشَيْءٍ فَقُلْتُ لَهَا يَا أُمَّاهَ لِمَ لَا تَدْعِينَ لِنَفْسِكَ كَمَا تَدْعِينَ لِغَيْرِكَ فَقَالَتْ يَا بُنَيَّ الْجَارَ ثُمَّ الدَّارَ؛ شب جمعه ای نظاره گر نماز و عبادت مادرم حضرت

ص: 92

1- . حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج 12، ص: 132.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 669.

فاطمه (علیها السلام) بودم، مادرم تا به صبح مشغول نماز و عبادت و دعا به دیگران بود، به مادرم گفتم چرا به خود دعا نمی کنی؟، مادرم فرمود: فرزند عزیزم، اول همسایه، سپس اهل خانه.»

امام کاظم (علیه السلام) از قول پدرش فرمود:

«كَانَتْ فَاطِمَةُ (عليه السلام) إِذَا دَعَتْ تَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَدْعُو لِنَفْسِهَا فَقِيلَ لَهَا يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) إِنَّكَ تَدْعِينَ لِلنَّاسِ وَلَا تَدْعِينَ لِنَفْسِكَ فَقَالَتْ الْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ.» (1)

ص: 93

1- . ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، علل الشرائع، ج 1، ص: 182.

1. عالم کیست؟

امام هفتم (علیه السلام) فرمود:

«دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ فَقَالَ مَا هَذَا فَقِيلَ عَلَّامَةٌ فَقَالَ وَمَا الْعَلَّامَةُ فَقَالُوا لَهُ أَعْلَمَ النَّاسِ بِأَسَدِ ابِ الْعَرَبِ وَقَائِعِهَا وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالْأَشْعارِ الْعَرَبِيَّةِ قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) ذَلِكَ عِلْمٌ لَا يَصُدُّ مَنْ جَهَلَهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عِلْمَهُ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) إِنَّمَّا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ (1)؛ (2)

چون رسول خدا (صلى الله عليه وآله) وارد مسجد شد دید جماعتی گرد مردی را گرفته اند

ص: 95

1- . فالعلم في نظر الشارع الاقدس حيث يذكر العلم و يقول: طلب العلم فريضة على كل مسلم هو العلم باحدى هذه الثلاثة اما معرفة آية محكمة من القرآن ترشده، أو معرفة فريضة من فرائض القرآن و هي الاحكام التي لا مندوحة عن معرفتها و العمل بها، أو سنة صالحة قائمة على اصولها (كالسنن النبوية) يكون العمل بها سببا لتزكية المرء و أدبه في الدين و الدنيا و أمّا باقى المعارف فانما هو فضل و صاحبه في الشرع فاضل لا عالم.

2- . كليني، محمد بن يعقوب، اصول كافي، ج 1، ص: 32.

فرمود: چه خبر است گفتند علامه ایست. فرمود: علامه یعنی چه؟ گفتند: داناترین مردم است بدو دمان عرب و حوادث ایشان و پرورگار جاهلیت و أشعار عربی. پیغمبر فرمود: این ها علمی است که تا دانش را زبانی ندهد و عالمش را سودی نبخشد، سپس فرمود: همانا علم سه چیز است: آیه محکم، فریضه عادل، سنت پا برجا، و غیر از این ها فضل است.»

شرح: در بیان این حدیث شریف اشاره به چند نکته لازمست:

اول؛ کلمه «علم» در معانی مختلفی به کار می رود:

1. به معنی قطع و یقین مانند: «ما لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»؛ یعنی به آن یقین ندارند تنها گمان می کنند.

2. به معنی مطلق دانستن در برابر جهل و نادانی مانند: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»؛ مگر دانندگان با نادانان برابرند؟

3. به معنی دانستن قواعد و کلیاتی که بر مصادیق و جزئیاتش تطبیق کند چنان که گویند: علم منطق، فلسفه، فقه، اصول، پیداست که کلمه «علم» در این حدیث شریف به معنی دوم و سوم مناسب است.

دوم؛ علم از نظرهای گوناگون تقسیمات مختلف و گوناگونی دارد مانند: «العلم علمان: مطبوع و مسموع، و العلم علمان: علم الابدان و علم الادیان.» و یا «علم بر دو قسمست: علم غیب و شهود» و نیز «علم بر چهار قسم است که در حدیث 134 همین کتاب بیان می شود»؛ گاهی علم را از نظر سود و زیان تقسیم می کنند مانند:

لا خیر فی علم لا ینفع.

علمی که سود ندهد خیر ندارد و مانند همین حدیث شریف که علم را از این نظر تقسیم نموده و علم سودمند سه قسم شمرده شده است.

سوم؛ شخصی که راجع به علم یا هر موضوعی سخن می گوید موقعیت و مسئولیتش در معنی سخنش تأثیر می کند؛ پس باید در مقام تفسیر و بیان سخنش موقعیت و مسئولیت او را در نظر گرفت مثلاً کلمه «آیه و آیات یا آیه محکمه و آیات محکمت» در 232 مورد از قرآن و 17 مورد از نهج البلاغه ذکر شده است و در تمام این موارد به معنی آیه قرآن یا نشانه ای که از آن به خدا پی برند یا مطلق نشانه به کار رفته است در صورتی که همین کلمه را اگر این سینا و ملا-صدرا بدون قرینه ذکر کنند معنی برهان منطقی و صغری و کبرای صحیح از آن فهمیده می شود و چون این کلمه را يك دانشمند طبیعی استعمال کند معنی فرمول آزمایش شده از آن تبادر می کند.

اکنون با ملاحظه این سه مقدمه و تفکر در صدر و ذیل این حدیث شریف باید بگوئیم که «علم سودمند از نظر پیغمبر بر سه قسم است، شارحین بصیر و روشنفکر اصول کافی تمام این نکات را اگر چه تصریح نکرده اند در نظر گرفته و این حدیث را بیان و توضیح داده اند عارف خبیر و دانشمند بصیر مرحوم فیض کاشانی چنین فرماید پیغمبر (صلی الله علیه و آله) با جمله «لا یضر من جهله» به مردم فهمانید که معلومات این شخص که علامه اش می خوانید در حقیقت علم نیست، بلکه علم حقیقی آن ست که دانستنش برای معاد و قیامت مفید باشد و ندانستنش در آن روز زیان دهد نه آن چه را که عوام مردم پسندند و وسیله جمع مال شود.

آن گاه علم سودمند در نظر شرع را بیان کرده و سه قسم منحصر نموده است:

1. آیه محکمة: که باصول عقاید اشاره دارد، زیرا براهین آن آیات محکمت

جهان و قرآن کریم است و در قرآن دلائل مبدأ و معاد بلفظ «آیه و آیات» بسیار ذکر شده است.

2. فریضة عادلة: اشاره به علم اخلاقت که خوبش از لشکر عقل و بدش از لشکر جهل است و بر انسان فریضة (واجب) است که لشکر عقل را داشته باشد و از لشکر جهل تهی باشد و عدالت آن کنایه از حد وسط بین افراط و تفریط است.

3. سنة قائمة: اشاره به احکام شریعت یعنی مسائل حلال و حرام دارد و انحصار علوم دینی به این سه قسم معلوم است و این کتاب کافی هم مشتمل بر همین سه علم است و با سه نشأة انسانیت مطابق است یعنی علم اصول عقاید برای عقلش و علم اخلاق برای جان و دلش و حلال و حرام برای بدن او می باشد.

مرحوم ملا-صدرا و مجلسی همین تفاسیر را عیناً یا با اختلاف در عموم و خصوص از جمله اقوال و وجوه شمرده اند و نیز این بیان را مفسرین در آیه کریمه «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» با اندکی فرق ذکر می کنند؛ شیخ طوسی از قول قتاده می فرماید: مراد به حکمت، سنت است، در حدیث 134 امام صادق (علیه السلام) می فرماید: همه علم مردم را چهار قسم دیدم:

اول؛ این که خدایت را بشناسی.

دوم؛ بدانی چه مصالحی در ساختن تو به کار برده.

سوم؛ بدانی از تو چه خواسته.

چهارم؛ آن چه تو را ز دینت خارج کند، بشناسی.

خلاصه علم مفید از نظر قرآن و پیغمبر و امام صادق در اطراف همین مطالب

دور می زند و علوم دیگر در آن ها زیاد است چنان چه در این حدیث پیغمبر فرموده: بود و نبودش سود و زیانی ندارد.

صدر المتألهین (ره) در این جا بحث مربوطی مطرح کرده می گوید: علم یعنی شناختن و دانستن چیزی همان طور که هست و این از صفات خداوندست پس چگونه می شود چیزی علم باشد و زیادی و ناپسند باشد خلاصه سخنش این که: دانستن هر چیز بهتر از ندانستن آن است پس چگونه در این روایت فقط سه علم را خوب دانسته و بقیه را بد آن گاه پاسخی مفصل می گوید که خلاصه اش این است: نكوهش علم به واسطه خود علم و دانستن چیزی نیست، بلکه به جهت نتایج زیان بخشی است که به خود عالم یا به دیگران می رسد مانند علم جادو و شعبده و طلسمات که به وسیله آن بین زن و شوهر جدائی می اندازند و مانند علم نجوم و هیئت که باستانی قسمت مفید آن بیش ترش تزیین عمر و وقت بیهوده گذرانیدن و احتمال و تخمینی یاد گرفتن است و یا مانند علوم حقیقی غامض و مشکل که فهم انسان طاقت درک آن را ندارد مانند بحث قضا و قدر الهی. (1)

2. اقسام جامعه و مردم، و ارتباطات و تعاملات

در باب «اقسام ارتباطات و تعاملات مردم و جامعه» روایات زیر در کتاب شریف «اصول کافی» ذکر شده است: (2)

امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید:

ص: 99

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، مترجم: جواد مصطفوی، ج 1، ص: 38.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 34.

«إِنَّ النَّاسَ أَلْوَاءٌ (1) بَعَدَ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) إِلَى ثَلَاثَةِ أَلْوَاءٍ إِلَى عَالِمٍ عَلَى هُدًى مِنَ اللَّهِ قَدْ أَغْنَاهُ اللَّهُ بِمَا عَلِمَ عَنْ عِلْمِ

غَيْرِهِ وَجَاهِلٍ مُدَّعٍ لِلْعِلْمِ لَا عِلْمَ لَهُ مُعْجَبٍ بِمَا عِنْدَهُ قَدْ فَتَنَتْهُ الدُّنْيَا وَفَتَنَ غَيْرُهُ وَتَعَلَّمَ مِنْ عَالِمٍ عَلَى سَبِيلِ هُدًى مِنَ اللَّهِ وَنَجَاةٍ ثُمَّ هَلَكَ مَنْ ادَّعَى وَخَابَ مَنْ افْتَرَى؛ پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مردم به سه جانب روی آوردند:

1. به عالمی که رهبری خدائی داشت و خدا او را به آن چه میدانست از علم دیگران بی نیاز ساخته بود (قطعاً این عالم خود آن حضرت بود و آن مردم سلمان و مقداد و ابوذر و امثال آن ها).

2. به نادانی که مدعی علم بود و علم نداشت، به آن چه در دست داشت مغرور بود، دنیا او را فریفته بود و او دیگران را.

3. به دانش آموزی که دانش خود را از عالمی که در راه هدایت خدا و نجات گام برداشته پس آن که ادعا کرد هلاک شد و آن که دروغ بست نوید گشت.»

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ وَ غَثَاءٌ (2)؛ مردم سه دسته اند: دانشمند و دانشجو و خاشاک روی آب (که هر لحظه آبش به جانبی برد مانند مردمی که چون تعمق دینی ندارند هر روز به کیشی گروند و دنبال صدائی برآیند).»

و آن حضرت به ابی حمزه فرمود:

«اغْدُ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا أَوْ أَحِبَّ أَهْلَ الْعِلْمِ وَلَا تَكُنْ رَابِعًا فَتَهْلِكَ بِبُغْضِهِمْ؛ یا

ص: 100

1- . آلوا: ای رجعوا.

2- . غثاء: بضم الغین المعجمة و الثاء المثناة و المد، ما يحمله السيل من الزبد و الوسخ و غيره.

دانشمند باش و یا دانشجوی و یا دوست دار دانشمندان و چهارمی (یعنی دشمن اهل علم) مباش که به سبب دشمنی آن ها هلاک شوی.»

و فرمود:

«يَعْدُو النَّاسُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْدَافٍ عَالِمٍ وَ مُتَعَلِّمٍ وَ عُدَاءٍ فَتَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شَيْءٌ يَعْتَنَّا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ عُثَاءٌ؛ مردم بر سه دسته شوند: دانشمند و دانشجو و خاشاک روی آب، ما دانشمندانیم و شیعیان ما دانشجویان و مردم دیگر خاشاک روی آب.»

3. تعاملات و صفات و حالات علماء

در باب «تعاملات و صفات و حالات علماء» روایات زیر در کتاب شریف «اصول کافی» ذکر شده است: (1)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ تَزَيَّنُوا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَ الْوَقَارِ وَ تَوَاصَّ عُوا لِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ الْعِلْمَ وَ تَوَاصَّعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ وَ لَا تَكُونُوا عُلَمَاءَ جَبَّارِينَ فَيَذْهَبَ بِاطْلُكُمْ بِحَقِّكُمْ؛ دانش آموزید با وجود آن خود را با خویشان داری و سنگینی بیارائید و نسبت به دانش آموزان خود تواضع کنید و نسبت به استاد خود فروتن باشید و از علماء متکبر نباشید که رفتار باطلتان حق شما را ضایع کند.»

امام صادق (علیه السلام) راجع به قول خدای عزّ و جلّ که می فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»؛ (2) «تنها بندگان دانشمند خدا از او ترس دارند.» فرمود:

«يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ؛

ص: 101

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 34.

2- . فاطر / 28.

مراد به دانشمند کسی است که کردارش گفتارش را تصدیق کند و کسی که چنین نباشد عالم نیست.»

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود:

«أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقَّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَلَمْ يُؤْمِنْتُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَلَمْ يُرَخِّصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ وَلَمْ يَتْرِكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُُّمٌ أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُُّمٌ أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ أَلَا لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَا فِقْهَ فِيهَا أَلَا لَا خَيْرَ فِي نُسُكٍ لَا وَرَعَ فِيهِ؛ أَيَا از آن که به حقیقت فقیه است به شما خبر ندهم؟ او کسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید نکند و از عذاب خدا ایمن نسازد و به آن ها رخصت گناه ندهد و قرآن را ترك نکند از روی اعراض و بچیز دیگر متوجه شود. همانا در علمی که فهم نباشد خیری نباشد همانا در خواندنی که تدبر نباشد خیری نباشد همانا در عبادتی که تفکر نباشد خیری نباشد. و در روایت دیگری ست: همانا در علمی که فهم نباشد خیری نیست همانا در خواندنی که

تدبر نباشد خیری نیست همانا در خداپرستی که فقه نباشد خیری نیست همانا در عبادتی که در آن پرهیزکاری نباشد خیری نیست.»

امام رضا (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ مِنْ عِلْمَاتِ الْفَقِيهِ (1) الْحِلْمَ وَالصَّمْتَ؛ از نشانه های فهمیدن دین خویشتن داری و خاموشی است.»

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود:

ص: 102

«لَا يَكُونُ السَّفَهُ وَالْغِرَّةُ فِي قَلْبِ الْعَالِمِ؛ (1)»

سفاقت و فریفتگی (ناآزمودگی) در دل عالم نیست.»

امام (علیه السلام) از عیسی بن مریم نقل می کند که او گفت:

«يَا مَعْشَرَ الْخَوَارِجِ لِي إِلَيْكُمْ حَاجَةٌ أَقْضُوهَا لِي قَالُوا قُضِيَتْ حَاجَتُكَ يَا رُوحَ اللَّهِ فَقَامَ فَعَسَلَ أَقْدَامَهُمْ (2) فَقَالُوا كُنَّا نَحْنُ أَحَقُّ بِهَذَا يَا رُوحَ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالْخِدْمَةِ الْعَالِمُ إِنَّمَا تَوَاضَعْتُ هَكَذَا لِكَيْمَّا تَتَوَاضَعُ عُوَا بَعْدِي فِي النَّاسِ كَتَوَاضَعُ عِي لَكُمْ ثُمَّ قَالَ عِيْسَى (علیه السلام) بِالتَّوَضُّعِ تُعْمَرُ الْحِكْمَةُ لَا بِالتَّكْبُرِ وَكَذَلِكَ فِي السَّهْلِ يَنْبُتُ الزَّرْعُ لَا فِي الْجَبَلِ؛ ای گروه خواریون: مرا به شما حاجتی است، آن را برآورید: گفتند حاجت رواست یا روح الله! پس برخاست و پاهای ایشان را بشست، آن ها گفتند: ما بشستن سزاوارتر بودیم یا روح الله فرمود: همانا سزاوارترین مردم بخدمت نمودن عالمست من تا این اندازه تواضع کردم تا شما پس از من در میان مردم چون من تواضع کنید سپس عیسی (علیه السلام) فرمود: بنای حکمت به وسیله تواضع ساخته شود نه به وسیله تکبر چنان که زراعت در زمین نرم می روید نه در کوه.»

4. لزوم تحصیل علم و دانش و تشویق به فراگیری آن

اشاره

تحصیل علوم و دانش هائی که مورد نیاز آحاد جامعه است اعم از علوم دینی و انسانی و طب و ریاضی و شیمی و غیره، به عنوان یک واجب کفائی خواهد بود و این وظیفه متولیان است که آحاد جامعه را به سوی آن هدایت کنند تا امور جامعه اسلامی به طور منظم انجام و هدایت شود.

ص: 103

1- . الغرة بكسر الغين المعجمة: الغفلة. وفي بعض النسخ بالمهملة والزاي المعجمة وهي التكبر.

2- . في بعض النسخ: «قبل».

قرآن کریم می فرماید:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»؛
(شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند؛ چرا از هر گروهی از آنان، طایفه ای کوچ نمی کند (و طایفه ای در مدینه بماند)، تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آن ها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند، و خودداری کنند!)

تفسیر

جهاد با جهل و جهاد با دشمن

آیه فوق که با آیات گذشته در زمینه جهاد پیوند دارد، اشاره به واقعیتی می کند که برای مسلمانان جنبه حیاتی دارد و آن این است که: گر چه جهاد بسیار پر اهمیت است و تخلف از آن ننگ و گناه، ولی در مواردی که ضرورتی ایجاب نمی کند که همه مؤمنان در میدان جهاد شرکت کنند، مخصوصاً در مواقعی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) شخصا در مدینه باقی مانده: «نباید همه به جهاد بروند، بلکه لازم است هر جمعیتی از مسلمانان به دو گروه تقسیم شوند گروهی فریضه جهاد را انجام دهند، و گروه دیگری در مدینه بمانند و معارف و احکام اسلام را بیاموزند.»؛ «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ».

«و به هنگامی که یاران مجاهدشان از میدان بازگشتند احکام و فرمان های الهی را به آن ها تعلیم دهند و از مخالفت آن اندازشان نمایند»؛
«وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ».

«باشد که این برنامه موجب شود که آن‌ها از مخالفت فرمان خدا بپرهیزند و وظائف خویش را انجام دهند»؛ «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ».

در این جا به چند نکته باید توجه کرد:

1. آن چه در تفسیر آیه گفته شد علاوه بر این که با شأن نزول معروف آن سازگار است، با ظاهر جمله های آیه نیز از هر تفسیر دیگر موافقتر است، تنها چیزی که در آن است، این است که باید جمله «لتبقى طائفة» بعد از «مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ طَائِفَةٌ» در تقدیر گرفته شود، یعنی از هر فرقه ای گروهی بروند، و گروه دیگری بمانند، و البته این موضوع با توجه به قرائن موجود در آیه مشکلی ایجاد نخواهد کرد.

ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که در آیه هیچ گونه تقدیری وجود ندارد، و منظور آن است که گروهی از مسلمانان به عنوان واجب کفایی به میدان جهاد بروند، و در صحنه جهاد به تعلیمات اسلام آشنا شوند، و پیروزی مسلمانان را بر دشمنان که نمونه ای از آثار عظمت و حقانیت این آئین است با چشم خود ببینند، و به هنگام مراجعت به دوستان خود گوشزد کنند(1).

احتمال سومی که بعضی دیگر از مفسران داده اند این است که آیه حکم مستقلی را جدا از مباحث جهاد بیان می کند و آن این که مسلمانان وظیفه دارند که به عنوان يك واجب کفایی از هر قوم و جمعیتی عده ای برخیزند، و برای فرا گرفتن معارف و تعلیمات اسلام به مراکز بزرگ اسلامی بروند، و پس از فرا گرفتن علوم، به شهر و دیار خود بازگردند، و به تعلیم دیگران پردازند(2)، ولی همان گونه که گفتیم

ص: 105

1- . این تفسیر را طبری طبق نقل قرطبی در تفسیرش انتخاب کرده، و جمعی از مفسران نیز به عنوان احتمال آن را ذیل آیه آورده اند.

2- . این تفسیر با شأن نزولی که مرحوم شیخ طوسی در تبیان آورده است سازگار می باشد.

تفسیر اول به مفهوم آیه نزدیک تر است هر چند اراده همه این معانی نیز چندان بعید نیست (1).

2. بعضی چنین تصور کرده اند که میان این آیه و آیات سابق نوعی منافات دیده می شود، زیرا در آیات گذشته به همه دستور شرکت در میدان جهاد داده شده، و تخلف کنندگان به شدت مورد سرزنش قرار گرفتند، ولی در آیه مورد بحث، دستور می دهد که همه نباید به سوی میدان جهاد حرکت کنند.

اما روشن است که این دو دستور با توجه به شرائط مختلف صادر شده، مثلاً در مورد جنگ تبوک و روبرو شدن با ارتش نیرومند امپراطوری روم، چاره ای جز این نبود که همه مسلمانان آماده جهاد شوند، ولی در مورد مقابله با گروه های کوچک تر، ضرورتی ندارد که همه مسلمانان حرکت کنند، مخصوصاً در مواردی که خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مدینه می ماند، نباید مدینه را خالی نمایند، و خطرات احتمالی آن را نادیده بگیرند، و از فراگیری معارف و احکام اسلام غافل بمانند.

بنا بر این هیچ گونه نسخ در آیات فوق وجود ندارد، و این که بعضی چنین تصور کرده اند، اشتباه است.

3. شك نیست که منظور از «تفقه» در دین فراگیری همه معارف و احکام اسلام اعم از اصول و فروع است، زیرا در مفهوم تفقه، همه این امور جمع است، بنا بر این آیه فوق دلیل روشنی است بر این که همواره گروهی از مسلمانان به عنوان انجام يك واجب کفایی باید به تحصیل علم و دانش در زمینه تمام مسائل اسلامی

ص: 106

1- . توجه داشته باشید که ما استعمال يك لفظ در چند معنی را جایز می شمیریم.

بپردازند، و پس از فراغت از تحصیل برای تبلیغ احکام اسلام به نقاط مختلف، مخصوصاً به قوم و جمعیت خود باز گردند، و آن‌ها را به مسائل اسلامی آشنا سازند.

بنا بر این آیه فوق دلیل روشنی است بر وجوب تعلیم و تعلم در مسائل اسلامی، و به تعبیر دیگر هم تحصیل را واجب می‌کند، و هم یاد دادن را، و اگر دنیای امروز به تعلیمات اجباری افتخار می‌کند، قرآن در چهارده قرن پیش علاوه بر آن بر معلمین نیز این وظیفه را فرض کرده است.

قرآن و جواز تقلید از فقیه

4. گروهی از علمای اسلامی به آیه فوق بر مسأله جواز تقلید استدلال کرده‌اند، زیرا فراگیری تعلیمات اسلام و رساندن آن به دیگران در مسائل فروع دین و لزوم پیروی شنوندگان از آن‌ها همان تقلید است.

البته همان گونه که گفتیم آیه فوق، تنها از فروع دین بحث نمی‌کند و مسائل اصولی را نیز شامل می‌شود، ولی به هر حال فروع دین را نیز در بر دارد.

تنها اشکالی که در این جا به نظر می‌رسد این است که آن روز سخنی از اجتهاد و تقلید در میان نبود و آن‌ها که مسائل اسلامی را فرا می‌گرفتند و به دیگران می‌رساندند، حکم مسأله گوهای زمان ما را داشتند نه حکم مجتهدان را، یعنی مسأله را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) گرفته و عیناً بدون هیچ گونه اظهار نظر برای دیگران نقل می‌کردند.

ولی با توجه به این که اجتهاد و تقلید، مفهوم وسیعی دارد می‌توان اشکال فوق را پاسخ داد.

توضیح این که: شك نیست که علم فقه با وسعتی که امروز دارد در آن زمان

وجود نداشت، و مسلمانان به راحتی مسائل را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می آموختند، ولی با این حال چنان نبوده که همه بزرگان اسلام در حکم مسأله گویان زمان ما باشند، زیرا بسیاری از آن ها به عنوان قضاوت و یا امارت به نقاط دیگر می رفتند و طبعاً مسائلی پیش می آمد که عین آن را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشنیده بودند، ولی در عمومات و اطلاقات آیات قرآن مجید، وجود داشت، مسلماً آن ها با تطبیق کلیات بر جزئیات، و به اصطلاح علمی "رد فروع به اصول" و «رد اصول بر فروع»، احکام آن ها را درک می کردند و این يك نوع اجتهاد ساده بوده است.

مسلماً این کار و امثال آن در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و به همین دلیل ریشه اصلی اجتهاد در میان صحابه و یاران او وجود داشت، هر چند همه یاران و اصحاب در این حد نبودند.

و از آن جا که آیه فوق يك مفهوم عام دارد، هم قبول گفتار مسأله گویان را شامل می شود، و هم قبول قول مجتهدان را، و به این ترتیب با عموم آیه می توان استدلال بر جواز تقلید کرد.

اهمیت «تعلیم» و «تعلّم»

5. مسأله مهم دیگری که از آیه می توان استفاده کرد، احترام و اهمیت خاصی است که اسلام برای مسأله «تعلیم» و «تعلّم» قائل شده است، تا آن جا که مسلمانان را ملزم می سازد که همه در میدان جنگ شرکت نکنند، بلکه گروهی بمانند و معارف اسلام را بیاموزند.

یعنی جهاد با جهل همانند جهاد با دشمن بر آن ها فرض است، و اهمیت یکی کم تر از دیگری نیست، بلکه تا مسلمانان در مسأله جهاد با جهل، پیروز نشوند

در جهاد با دشمن پیروز نخواهند شد، زیرا يك ملت جاهل همواره محکوم به شکست است.

یکی از مفسران معاصر در ذیل این آیه مطلب جالبی دارد، او می گوید:

من در «طرابلس» مشغول تحصیل علم بودم، روزی فرماندار آن جا که خود از معارف اسلامی اطلاعات قابل ملاحظه ای داشت، به من گفت: چرا دولت، علما و طلاب علوم دینی را از خدمت سربازی معاف می کند، در حالی که این خدمت مقدس، شرعا بر همه واجب است، و طلاب علوم دینی از همه مردم به انجام این فریضه دینی شایسته ترند، آیا این کار اشتباه نیست؟

من بدون مقدمه به فکر آیه فوق افتادم و گفتم این کار ریشه ای در قرآن مجید دارد، آن جا که می گوید: گروهی جهاد کنند و گروهی به تحصیل علم پردازند! او بسیار از این جواب لذت برد، به خصوص این که از يك فرد مبتدی مانند من که در آن روز تازه مشغول به تحصیل شده بودم صادر شده بود(1). (2).

روایات ائمه هدی (علیهم السلام)

در این باب روایات زیر در کتاب شریف «اصول کافی» ذکر شده است: (3)

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ إِلَّا إِنْ أَلَّ اللَّهُ يُحِبُّ بُعَاةَ الْعِلْمِ (4)؛ طلب

ص: 109

1- . رضا، محمد رشید، المنار، ج 11، ص: 78.

2- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 8، ص: 191.

3- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 31.

4- . أي طلابه، جمع باغ كهدهاء جمع هاد.

دانش بر هر مسلمانی فرض است آگاه باشید که به راستی خدا، دانش جویان را دوست دارد.»

امام ششم (علیه السلام) فرمود:

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ؛ طلب دانش فریضه است.»

«سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ (عليه السلام) هَلْ يَسَعُ النَّاسَ تَرْكُ الْمَسْأَلَةِ عَمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَا؛ از ابو الحسن (امام هفتم) (علیه السلام) سؤال شد که: رواست برای مردم ترك پرسش از آن چه بدان نیاز دارند؟ فرمود: نه.»

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ أَلَا وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبَ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَصْدُومٌ لَكُمْ قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَضَمَنَهُ وَسَيَقِي لَكُمْ وَالْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَقَدْ أَمَرْتُمْ

بِطَلَبِهِ مِنْ أَهْلِهِ (1)

فَاطْبُوه؛ ایا مردم بدانید که کمال دینت طلب علم و عمل بدان است، هلا به راستی طلب علم از طلب مال بر شما واجب تر است، زیرا دارائی قسمت تضمین شده ای دارد که عادلای میان شما قسمت بندی کرده و ضمانت نموده و محققاً به شما پرداخت می کند، ولی علم نزد اهلش سپرده است و شما دستور دارید که آن را از اهلش بخواهید، آن را بخواهید.»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُعَاةَ الْعِلْمِ؛ طلب علم فریضه

ص: 110

1- . یعنی: الأنبياء و الأئمة عليهم السلام و العلماء الذين أخذوا منهم.

است. در حدیث دیگر فرموده: طلب علم بر هر مسلمانی فریضه است، هلا به راستی خدا دانش جوین را دوست دارد.»

امام صادق (علیه السلام) می فرمود:

«تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ فَهُوَ أَعْرَابِي (1) إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُتَذَكَّرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»؛ (2) دین را خوب بفهمید، زیرا هر کدام از شما دین را خوب نفهمد کوهی است، به راستی خدا در کتاب خود می فرماید: تا دین را خوب بفهمند و به قوم خود اعلام خطر کنند چون به سوی آن ها برگردند شاید بر حذر شوند.»

آن حضرت (علیه السلام) در جای دیگری می فرماید:

«عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ وَ لَا تَكُونُوا أَعْرَابًا (3) فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يُنْظَرْ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (4) وَ لَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا؛ شما باد که دین خدا را خوب یاد بگیرید و بفهمید، کوهی و بیابانی نباشید، زیرا هر که دین خدا را خوب نفهمد، خدا در قیامت به او نظر ندارد و کردار او را قابل قبول نشمارد.»

ص: 111

1- . الاعرابی منسوب الى الاعراب و لا واحد له و المراد الذين يسكنون البادية و لا يتعلمون الاحكام الشرعية.

2- . توبة / 122.

3- . أي لا تكونوا كالأعراب جاهلین بالدين، غافلين عن أحكامه، معرضين عن تعلمها.

4- . كناية عن سخطه و غضبه عليه. و عدم الاعتداد به و سلب رحمته و فيضه و احسانه و إكرامه عنه، و حرمانه عن مقام القرب.

«لَوَدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي ضُرِبَتْ رُءُوسُهُمْ بِالسَّيَاطِ (1) حَتَّى يَتَفَقَّهُوا؛ دلم می خواهد تازیانه به سر یارانم بزنند تا دین را بفهمند و احکامش را یاد بگیرند.»

«قَالَ لَهُ رَجُلٌ جُعِلْتُ فِدَاكَ رَجُلٌ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ لَزِمَ بَيْتَهُ وَلَمْ يَتَعَرَّفْ إِلَى أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ قَالَ فَقَالَ كَيْفَ يَتَفَقَّهُ هَذَا فِي دِينِهِ؛ مردی به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کرد: قربانت، کسی هست که به این مذهب معرفت و عقیده دارد، ولی در خانه خود نشسته و با احدی از برادران مذهبی خود آشنائی ندارد. فرمود: این آدم چطور دین خود را می فهمد؟»

5. حق عالم و استاد

در موضوع «حق عالم و استاد» روایت زیر در کتاب شریف «اصول کافی» ذکر شده است: (2)

امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ أَنْ لَا تُكْثَرَ عَلَيْهِ السُّؤَالُ وَلَا تَأْخُذَ بِثَوْبِهِ وَإِذَا دَخَلَتْ عَلَيْهِ وَعِنْدَهُ قَوْمٌ فَسَلِّمْ عَلَيْهِمْ جَمِيعاً وَخُصَّهُ بِالتَّحِيَّةِ دُونَهُمْ وَاجْلِسْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا تَجْلِسْ خَلْفَهُ وَلَا تَغْمِزْ بِعَيْنِكَ وَلَا تُشِيرُ بِيَدِكَ (3) وَلَا تُكْثِرُ مِنَ الْقَوْلِ قَالِ فُلَانٌ وَقَالَ فُلَانٌ خِلَافاً لِقَوْلِهِ وَلَا تَصَدَّ جِرَ بِطُولِ صُحْبَتِهِ فَإِنَّمَا مَثَلُ الْعَالِمِ مَثَلُ النَّحْلَةِ تَنْتَظِرُهَا حَتَّى يَسْقُطَ

ص: 112

1- . جمع سوط و هو ما يجلد به.

2- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 37.

3- . لعل المراد بالجلوس بين يديه جلوسه بحيث لا يحوجه إلى الالتفات حين الخطاب و بالخلف ما يقابله. و الغمز بالعين الإشارة بها و حذف المفعول لعله للتعميم أي سواء تغمز و تشير إليه أو إلى غيره في حضوره لان ذلك ينافي التعظيم و الحرمة.

عَلَيْكَ مِنْهَا شَيْءٌ وَ الْعَالِمُ أَكْبَرُ مِنْ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْغَازِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ از جمله حقوق عالمست که از او زیاد نپرسی و جامه اش نگیری و چون بر او وارد شدی و گروهی نزد او بودند به همه سلام کن و او را نزد آن ها بتحیت مخصوص گردان، مقابلش بنشین و پشت سرش منشین، چشمک مزن، با دست اشاره مکن، پرگوئی مکن که فلانی و فلانی بر خلاف نظر او چنین گفته اند و از زیادی مجالستش دلتنگ مشو، زیرا مثل عالم مثل درخت خرماست باید در انتظار باشی تا چیزی از آن بر تو فروریزد و پاداش عالم از روزه دار شب زنده داری که در راه خدا جهاد کند بیش تر است.»

6. هم نشینی و هم دلی با علماء

در موضوع «هم نشینی و هم دلی با علماء» روایات زیر در کتاب شریف «اصول کافی» ذکر شده است: (1)

امام (علیه السلام) می فرماید:

«قَالَ لَقَمَانُ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ اخْتَرِ الْمَجَالِسَ عَلَى عَيْنِكَ فَإِنْ رَأَيْتَ قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ جَلًّا وَعَزًّا فَاجْلِسْ مَعَهُمْ فَإِنْ تَكُنْ عَالِمًا تَفْعَكَ عِلْمُكَ وَإِنْ تَكُنْ جَاهِلًا عَلْمُوكَ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُظِلَّهُمْ بِرَحْمَتِهِ فَيَعْمَكَ مَعَهُمْ وَإِذَا رَأَيْتَ قَوْمًا لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ فَلَا تَجْلِسْ مَعَهُمْ فَإِنْ تَكُنْ عَالِمًا لَمْ يَنْفَعَكَ عِلْمُكَ وَإِنْ كُنْتَ جَاهِلًا يَزِيدُوكَ جَهْلًا وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُظِلَّهُمْ بِعُقُوبَةٍ فَيَعْمَكَ مَعَهُمْ؛ لقمان به پسرش گفت: پسر عزیزم هم نشین را از روی بصیرت انتخاب کن. اگر دیدی گروهی خدای عز و جل را یاد می کنند با ایشان بنشین که اگر تو عالم باشی علمت سودت بخشد و اگر جاهل باشی تو را بیاموزند و شاید خدا بر آن ها

ص: 113

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 39.

سایه رحمت اندازد و تورا هم فراگیرد. و چون دیدی گروهی به یاد خدا نیستند با آن ها منشین، زیرا اگر تو عالم باشی علمت سودت ندهد و اگر جاهل باشی نادان ترت کنند و شاید خدا بر سرشان کیفری آرد و تورا هم فراگیرد.»

موسی بن جعفر (علیهما السلام) فرمود:

«مُحَادَثَةُ الْعَالِمِ عَلَى الْمَزَابِلِ خَيْرٌ مِنْ مُحَادَثَةِ الْجَاهِلِ عَلَى الزَّرَائِبِ (1)؛ گفتگوی با عالم در خاکروبه بهتر از گفتگوی با جاهل است روی تشك ها.»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى يَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نُجَالِسُ قَالَ مَنْ يُدَكِّرُكُمْ اللَّهُ رُؤْيَتَهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ؛ حواریین به عیسی (علیه السلام) گفتند یا روح الله با که بنشینیم فرمود: با کسی که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و سخنش دانشتان را زیاد کند و کردارش شما را به آخرت تشویق کند.»

آن حضرت (صلی الله علیه و آله) در جای دیگری فرمود:

«مُجَالَسَةُ أَهْلِ الدِّينِ شَرَفُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ هم نشینی با اهل دین شرف دنیا و آخرت است.»

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«لَمَجْلِسُ أَجْلِسُهُ إِلَى مَنْ أَتَقُّ بِهِ أَوْثَقُ فِي نَفْسِي مِنْ عَمَلِ سَنَةٍ؛ نشستن نزد کسی که به او اعتماد دارم از عبادت يك سال برایم اطمینان بخش تر است.»

ص: 114

1- . الزرایی: جمع زری و هی ما بسط و اتکئ علیه.

در موضوع «پرسش از عالم و مذاکره با او» روایات زیر در کتاب شریف «اصول کافی» ذکر شده است: (1)

یکی از اصحاب گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم که مردی آبله دار جنب شده بود او را غسل دادند و مرد، فرمود:

«قَتَلُوهُ إِلَّا سَأَلُوا فَإِنَّ دَوَاءَ الْعِيِّ السُّؤَالُ (2)؛ او را کشتند! چرا نپرسیدند، همانا دواى نفهمی پرسش است.»

حضرت صادق (علیه السلام) به حمران راجع به سؤالی که کرده بود فرمود:

«إِنَّمَا يَهْلِكُ النَّاسُ لِأَنَّهُمْ لَا يَسْأَلُونَ؛ همانا مردم هلاک شدند چون نپرسیدند.»

و نیز فرمود:

«إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ عَلَيْهِ قُفْلٌ وَ مِفْتَاحُهُ الْمَسْأَلَةُ؛ بر در این علم قفلی است که کلید آن پرسش است.»

و هم چنین فرمود:

«لَا يَسَعُ النَّاسَ حَتَّى يَسْأَلُوا وَ يَتَفَقَّهُوا وَ يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ وَ يَسْتَعْمِلُوا بِمَا يَقُولُ وَ إِنْ كَانَ تَقِيَّةً؛ مردم در فراخی و گشادگی نیستند مگر این که بپرسند و بفهمند و

ص: 115

1- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 41.

2- المجذور: المصائب بالجدري- بضم الجيم وفتح الدال و كسر الراء- و هو داء معروف، وقوله: «قتلوه» أي كان فرضه التيمم فمن أفتى بغسله أو تولى ذلك منه فقد أعان على قتله. وقوله: «ألا» في «ألا سألوا»- بتشديد اللام- حرف تحضيض وإذا استعمل في الماضي فهو للتوبيخ واللوم ويمكن أن يكون بالتخفيف استفهاما توبيخيا. والعى- بفتح المهملة وتشديد الياء- الجهل وعدم الاهتداء لوجه المراد العجز عنه.

امام خویش بشناسند و بر آن‌ها رواست که به آن چه امام گوید عمل کنند اگر چه از روی تقیه باشد.»

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

«أَفْ لِرَجُلٍ لَا يُفَرِّغُ نَفْسَهُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ لِأَمْرِ دِينِهِ فَيَتَعَاهَدُهُ وَيَسْأَلُ عَنْ دِينِهِ؛ أَفْ بَرِ مَرْدِي كَهْ خُود رَا دَرِ هَرِ رُوزِ جُمُعَه [هفته ای يك روز] بَرَايِ اَمْرِ دِينِش اَمَادَه نَكُنْد تَا بَا اَن تَجْدِيدِ عَهْدِ كُنْد وَ اَز دِينِش سَوَال كُنْد.»

آن حضرت(صلی الله علیه و آله) در حدیثی دیگر فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ تَذَاكُرُ الْعِلْمِ بَيْنَ عِبَادِي مِمَّا تَحْيَا عَلَيْهِ الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ إِذَا هُمْ انْتَهَوْا فِيهِ إِلَى أَمْرِي؛ خُدَايِ عَزَّ وَجَلَّ فَرْمَايِد: كَفْتَكُوِي اَعْمَلِي مِيَاَن بِنْدَاگَانَم سَبَبِ زَنْدَه شَدَن دَلِ هَايِ مَرْدَه مِي گَرْدَد دَرِ صُورَتِي كَه پَايَاَن كَفْتَكُوِي شَاَن بَه اَمْرِي كَه مَرْبُوط بَه مَن اَسْت بَرَسَد (اصُول دِين بَاشَد يَا فَرْوَعِ دِين).»

ابو جَارُودِ گُويِد: شَنِيدَم اِمَامِ بَاقِر(عَلَيْهِ السَّلَام) مِي فَرْمَايِد:

«رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا الْعِلْمَ قَالَ قُلْتُ وَ مَا إِحْيَاؤُهُ قَالَ أَنْ يُذَاكِرَ بِهِ أَهْلَ الدِّينِ وَ أَهْلَ الْوَرَعِ؛ خُدَا رَحْمَتِ كُنْد بِنْدَه اِي رَا كَه اَعْمَلِ رَا زَنْدَه كُنْد. كَفْتَم زَنْدَه كَرْدَن اَعْمَلِ چِيَسْت؟ فَرْمُود: اِيْن سَت كَه بَا اَهْلِ دِينِ وَ اَهْلِ پَرَهِيْزَكَاَرِي مَذَاكَرَه شُود.»

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

«تَذَاكُرُوا وَ تَلَاقُوا وَ تَحَدَّثُوا فَإِنَّ الْحَدِيثَ جِلَاءٌ لِلْقُلُوبِ إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرِينٌ (1) كَمَا يَرِينُ السَّيْفُ جِلَاؤُهَا الْحَدِيثُ؛ بَا يَكِ دِيْگَرِ مَذَاكَرَه وَ مَلَاقَاتِ وَ كَفْتَكُو كُنِيْد، زِيْرَا حَدِيثِ صِيْقَلِ دَلِ هَاَسْت هَمَاْنَا دَلِ هَا مَانَدِ شَمَشِيْرِ زَنگَاَرِ مِي گِيْرِد وَ صِيْقَلِ اَن هَا حَدِيثِ اَسْت.»

ص: 116

امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

«تَذَكُّرُ الْعِلْمِ دِرَاسَةٌ وَ الدَّرَاسَةُ صَلَاةٌ حَسَنَةٌ؛ مذاکره علم درس است و درس نماز [دعاء] خوبی است.»

8. بذل و بخشش و ارائه علم

در موضوع «بذل و بخشش و ارائه علم» روایات زیر در کتاب شریف «اصول کافی» ذکر شده است: (1)

امام صادق(علیه السلام) می فرماید:

«قَرَأْتُ فِي كِتَابِ عَلِيِّ (علیه السلام) إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَّالِ عَهْدًا بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبِذْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَّالِ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجُهْلِ؛ در کتاب علی(علیه السلام) خواندم که: خدا از نادانان ها پیمانی برای طلب علم نمی گیرد تا آن که از علماء پیمان گیرد که به نادانان علم آموزند، زیرا که علم بر جهل مقدم است (یعنی خلقت موجودات عالم مانند لوح و قلم و ملائکه و آدم بر خلقت مردم جاهل مقدم است و ابتدا خدا از آن ها پیمان گرفته است سپس از نادانان).»

امام صادق(علیه السلام) در باره این آیه که می فرماید: «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ»؛ (2)

«از مردم روی بر مگردان» می فرماید:

«لِيَكُنِ النَّاسُ عِنْدَكَ فِي الْعِلْمِ سَوَاءً؛ باید همه مردم از نظر علم پشت مساوی باشند (و از نظر آموختن بین دانش آموزان تفاوت نگذاری).»

امام باقر(علیه السلام) فرمود:

ص: 117

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 42.

2- . لقمان / 18.

«زَكَاةُ الْعِلْمِ أَنْ تُعَلِّمَهُ عِبَادَ اللَّهِ؛ زَكَاةُ عِلْمِ اَيْنِ سِتْ كِهْ اَنْ رَا بِهْ بِنْدِگَانِ خِدا بِيَا مَوْزِي.»

امام صادق (عليه السلام) فرمود:

«قَامَ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خَطِيباً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَحَدِّثُوا الْجُهَّالَ بِالْحِكْمَةِ فَتُظْلِمُواهَا وَلَا

تَمْنَعُواهَا أَهْلَهَا فَتُظْلِمُواهُمْ؛ عَيْسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مِيَانِ بَنِي إِسْرَائِيلَ ايسْتَاد وَگفت: اِي بَنِي إِسْرَائِيلَ خَبْرِ حِكْمَتِ رَا بِهْ نَادَانَانِ نِگُوئِيدِ كِهْ بَايشَانِ سِتْمِ كَرْدِهْ بَاشِيدِ وَ اَزِ اَهْلِ حِكْمَتِ اَنْ رَا بَازِ نِدَارِيدِ كِهْ بِهْ اَنْ هَا سِتْمِ كَرْدِهْ بَاشِيدِ. (مَقْصُودِ اَزِ حِكْمَتِ حَقَائِقِ وَ دَقَائِقِ دِينِ اِسْتِ كِهْ هَرِ مَغْزِي تَحْمَلِ دَرِكِ اَنْ نِدَارِدِ).»

9. کسی که از علمش روزی خورد و به آن بنازد

روایات زیر در این باب در کتاب شریف «اصول کافی» ذکر شده اند: (1)

امیر المؤمنین (عليه السلام) گوید رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«مَنْهُوَ مَنْ لَا يَشْبَعَانِ (2) طَالِبُ دُنْيَا وَ طَالِبُ عِلْمٍ فَمَنْ اِفْتَصَرَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى مَا اَحَلَّ اللَّهُ لَهُ سَلِمَ وَ مَنْ تَنَاوَلَهَا مِنْ غَيْرِ حِلِّهَا هَلَكَ اِلَّا اَنْ يَتُوبَ اَوْ يُرَاجِعَ وَ مَنْ اَخَذَ الْعِلْمَ مِنْ اَهْلِهِ وَ عَمِلَ بِعِلْمِهِ نَجَا وَ مَنْ اَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا فَهِيَ حَظُّهُ؛ دُو گِرُوهِ پَر خُورِ كِهْ سِيرِ نَشُونَد: دُنْيَا طَلَبِ وَ دَانِشْجُو.

1. کسی که از دنیا به آن چه خدا برایش حلال کرده قناعت کند سالم ماند و کسی که دنیا را از راه غیر حلالش به دست آورد هلاک گردد مگر این که توبه کند و بازگشت نماید، (مال حرام را به صاحبش برگرداند)؛

ص: 118

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 47.

2- . المنهوم: الحریص.

2. کسی که علم را از اهلس گرفته و به آن عمل کند نجات یابد و کسی که منظورش از طلب علم مال دنیا باشد بهره اش همانست (و در آخرت بهره ندارد).»

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ وَمَنْ أَرَادَ بِهِ خَيْرَ الْآخِرَةِ أَعْطَاهُ اللَّهُ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ كَسَى كَ حَدِيثِ مَا رَا
برای سود دنیا خواهد در آخرت بهره ای ندارد و هر که آن را برای خیر آخرت جوید خداوند خیر دنیا و آخرت به او عطا فرماید.»

و فرمود:

«مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ لِمَنْفَعَةِ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ؛ هَر كَ حَدِيثِ رَا بَرَا بَرَا دُنْيَا خَوَاهِد دَر آخِرَت بَرَهَ اِي نَدَارَد.»

و نیز فرمود:

«إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُجِبًّا لِدُنْيَاةٍ فَاتَّهَمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ فَإِنَّ كُلَّ مُحِبِّ لَشَيْءٍ يَحُوطُ مَا أَحَبَّ (1) وَقَالَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ
دَاوُدَ (عَلَيْهِ السَّلَام) لَا تَجْعَلْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ عَالِمًا مَفْتُونًا بِالدُّنْيَا فَيَصُدَّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي فَإِنَّ أَوْلِيكَ قُطَّاعُ طَرِيقِ عِبَادِي الْمُرِيدِينَ إِنَّ أَدْنَى مَا أَنَا
صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزَعَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي عَنْ قُلُوبِهِمْ؛ چون عالم را دنیا دوست دیدید او را نسبت به دین تان متهم دانید (بدانید دینداریش حقیقی
نیست)، زیرا دوست هر چیزی گرد محبوبش می گردد، و فرمود خدا به داود وحی فرمود که: میان من و خودت عالم فریفته دنیا را واسطه
قرار مده که تو را از راه دوستیم بگرداند، زیرا که ایشان راهزنان بندگان جویای منند، همانا کم تر کاری که با ایشان کنم این ست که شیرینی
مناجاتم را از دلشان برکنم.»

ص: 119

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

«الْفَقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دُخِلُوا فِي الدُّنْيَا قَالِ اتَّبِعِ السُّلْطَانَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ؛ دانشمندان فقیه تا هنگامی که وارد دنیا نشده اند امین پیغمبرانند. عرض شد یا رسول الله! معنی ورودشان در دنیا چیست؟ فرمود: پیروی سلطان، پس چون چنین کنند نسبت به دین تان از ایشان برحذر باشید.»

امام باقر(علیه السلام) فرمود:

«مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِيُبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يُمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَلْيَتَّبِعْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ الرِّئَاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِأَهْلِهَا؛ هر که علم جوید برای این که بر علما ببالد یا بر سفها ستیزد یا مردم را متوجه خود کند باید آتش دوزخ را جای نشستن خود گیرد همانا ریاست جز برای اهلش شایسته نیست.»

10. به کار بستن علم و عمل کردن به دانسته ها

روایات زیر در باب «عمل کردن به دانسته ها» در کتاب شریف «اصول کافی» ذکر شده است: (1)

سلیم گوید: شنیدم امیر المؤمنین را که از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) خبر می داد که آن حضرت در سخنش می فرمود:

«الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ رَجُلٌ عَالِمٌ آخِذٌ بِعِلْمِهِ فَهَذَا نَاجٍ وَعَالِمٌ تَارِكٌ لِعِلْمِهِ فَهَذَا هَالِكٌ وَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذُّونَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ وَإِنَّ أَشَدَّ أَهْلَ النَّارِ نَدَامَةً وَحَسْرَةً

ص: 120

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 45.

رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَقَبِلَ مِنْهُ فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَأَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ وَاتِّبَاعِهِ الْهَوَى وَطُولِ الْأَمَلِ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَطُولُ الْأَمَلِ يُنْسِي الْأَخْرَةَ؛ مردم دانشمند دو قسمند: دانشمندی که علم خود را به کار بسته و این رستگار است و دانشمندی که علمش را کنار گذاشته و این هلاک شده است. همانا دوزخیان از بوی گند عالم بی عمل درازیتند و میان دوزخیان ندامت و حسرت آن کس سخت تر است که در دنیا بنده ای را به سوی خدا خوانده و او پذیرفته و اطاعت خدا کرده و خدا به بهشتش در آورده است و خود دعوت کننده را به سبب عمل نکردن و پیروی هوس و درازی آرزویش به دوزخ در آورده است، پیروی هوس از حق جلوگیری و درازی آرزو آخرت را از یاد برد.»

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ وَ مَنْ عَمِلَ عَلِمَ وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَإِلَّا اذْتَحَلَ عَنْهُ؛

علم با عمل همدوش است (نجات و رستگاری انسان به هر دو مربوط است) هر که بداند باید عمل کند و هر که عمل کند باید بداند، علم عمل را صدا زند اگر پاسخش گوید بماند و گر نه کوچ کند (مثلاً کسی که می داند اطاعت خدا خوبست و لازم گویا همان دانستن او را به زبان حال صدا می زند و می گوید تو که میدانی اطاعت خدا خوبست اطاعت کن، اگر فرمان برد علمش ثابت و برجا ماند و گر نه با شک و شبهه و فراموشی از میان برود)».

و نیز فرمود:

«إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزُلُّ الْمَطَرُ عَنِ

الصَّفَا؛ چون عالم به علم خویش عمل نکند اندرزش از دل های شنوندگان بلغزد چنان که باران از سنگ صاف بلغزد.»

مردی خدمت امام چهارم (علیه السلام) آمد و از او مسائلی پرسید و آن حضرت جواب داد؛ سپس بازگشت تا هم چنان بپرسد حضرت فرمود:

«مَكْتُوبٌ فِي الْإِنْجِيلِ لَا تَطْلُبُوا عِلْمَ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ لَمَّا تَعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يُعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزِدْ صَاحِبُهُ إِلَّا كُفْرًا وَ لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا؛ در انجیل نوشته است که: تا بدان چه دانسته اید عمل نکرده اید از آن چه نمی دانید نپرسید، همانا علمی که به آن عمل نشود جز کفر [ناسپاسی] داننده و دوری او را از خدا نیفزاید.»

مفضل گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم! اهل نجات به چه علامت شناخته شود؟ فرمود:

«مَنْ كَانَ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا فَاتَّبَتْ لَهُ الشَّهَادَةُ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا فَإِنَّمَا ذَلِكَ مُسَدِّ تَوَدُّعٍ (1)؛ آن که کردارش موافق گفتارش باشد، گواهی به نجاتش حتمی است یا گواهی به نجاتش را منتشر کن و کسی که کردارش موافق گفتارش نباشد دینش متزلزل است.»

امیر المؤمنین (علیه السلام) در سخنرانی منبر خویش فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِذَا عَلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ إِنَّ الْعَالِمَ الْعَامِلَ بغيرِهِ كَالْجَاهِلِ الْحَايِرِ الَّذِي لَا يَسْتَتِيقُ (2) عَنْ جَهْلِهِ بَلْ قَدْ رَأَيْتُ أَنَّ الْحُجَّةَ عَلَيْهِ أَعْظَمُ وَ الْحَسْرَةَ أَدْوَمُ عَلَى هَذَا الْعَالِمِ الْمُنْسَلِخِ مِنْ عِلْمِهِ مِنْهَا عَلَى هَذَا الْجَاهِلِ الْمُتَحَيِّرِ فِي

ص: 122

1- . أي إيمانه غير مستقر و غير ثابت في قلبه بل يزول بادنى شبهة فهو كالوديعه. (آت)

2- . الاستفاقة: الرجوع إلى ما شغل عنه و شاع استعماله في الرجوع عن السقم الى الصحة. (آت)

جَهْلِهِ وَ كِلَاهُمَا حَايِرٌ بَايِرٌ لَا تَزْتَابُوا فَتَشُدُّ كَوَا وَ لَا تَشْكُوا فَتَكْفُرُوا وَ لَا تُرَخَّصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتُدْهِنُوا وَ لَا تُدْهِنُوا فِي الْحَقِّ فَتُخْسِرُوا وَ إِنَّ مِنَ الْحَقِّ أَنْ تَفْقَهُوا وَ مِنَ الْفَقْهِ أَنْ لَا تَعْتَرُوا(1) وَ إِنَّ أَنْصَحَ حَكْمٍ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُكُمْ لِرَبِّهِ وَ أَعَشَّكُمْ لِنَفْسِهِ أَعْصَاكُمْ لِرَبِّهِ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ يَأْمَنُ وَ يَسْتَبْشِرُ وَ مَنْ يَعْصِي اللَّهَ يَخْبُ وَ يَنْدَمُ؛ ای مردم چون دانا شدید به آن عمل کنید شاید هدایت شوید. عالمی که بر خلاف علمش عمل کند چون جاهل سرگردانی است که از نادانی به هوش نیاید، بلکه حجت بر او تمام تر و حسرت این عالمی که از علم خویش جدا شده بیش تر است از حسرت جاهل سرگردان در جهالت و هر دو سرگردان و خوابند. تردید و دودلی به خود راه ندهید تا بشک افتید و شک نکنید تا کافر شوید و به خود اجازه ندهید (از خود سلب مسئولیت نکنید) تا سست شوید و در راه حق سست نشوید تا زیان یابید. از جمله حق این ست که دین را بفهمید و از فهمیدن است که فریب نخورید. همانا خیر خواه- ترین شما نسبت به خود مطیعترین شماست خدا را و خائن ترین شما با خود نافرمان ترین شماست خدا را، کسی که اطاعت خدا کند ایمن گردد و مژده یابد و آن که نافرمانی خدا کند نومید گردد و پشیمان شود.»

امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

«إِذَا سَمِعْتُمُ الْعِلْمَ فَاسَّ تَعْمَلُوهُ وَ لَتَسَّعَ قُلُوبُكُمْ فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا كَثُرَ فِي قَلْبِ رَجُلٍ لَا يَحْتَمِلُهُ قَدَرُ الشَّيْطَانِ عَلَيْهِ فَإِذَا خَاصَمَكُمُ الشَّيْطَانُ فَأَقْبِلُوا عَلَيْهِ بِمَا تَعْرِفُونَ فَإِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ صَّ عَيْفًا فَقُلْتُ وَ مَا الَّذِي نَعْرِفُهُ قَالَ خَاصِمُ مَوْهٍ بِمَا ظَهَرَ لَكُمْ مِنْ قُدْرَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ چون علم را شنیدید بکارش بندید و باید دل های شما گنجایش داشته باشد (زیادتر از استعداد و حوصله خود علم را فرا نگیرید)، زیرا چون علم در دل مرد به

ص: 123

1- . في بعض النسخ. «تفتروا».

قدری زیاد شود که نتواند تحمل کند شیطان بر او مسلط شود، پس چون شیطان با شما به دشمنی برخاست با آن چه می دانید به او روی آورید، زیرا نیرنگ شیطان ضعیف است (راوی گوید) گفتم آن چه می دانیم چیست؟ فرمود: با او مبارزه کنید به آن چه از قدرت خدای عزّ و جلّ برای شما هویدا گشته است.»

شرح: دشمنی شیطان این ست که در اصول دین انسان و سوسه و تشکیک کند در آن جا باید انسان او را به همان ادله مختصری که می داند جواب گوید مثلاً در اثبات صانع گوید: این جهان منظم بی صانع نمی شود و راجع نبوت و امامت به علم و حلم و معجزه آن ها استدلال کند.

11. کسی که ندانسته عمل کند

روایات زیر در وصف «کسی که ندانسته عمل می کند» در کتاب شریف «اصول کافی» ذکر شده است: (1)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا؛ هر که بدون بصیرت عمل کند مانند کسی است که بیراهه می رود هر چند شتاب کند از هدف دورتر گردد.»

و نیز می فرماید:

«لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ وَلَا مَعْرِفَةً إِلَّا بِعَمَلٍ فَمَنْ عَرَفَ دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ عَلَى الْعَمَلِ وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ إِلَّا إِنَّ الْإِيمَانَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ؛ خدا عملی را جز با

ص: 124

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 1، ص: 44.

معرفت نپذیرد و معرفتی نباشد مگر با عمل پس کسی که معرفت دارد، همان معرفت او را بر عمل دلالت کند، و کسی که عمل نکند معرفت ندارد همانا برخی از ایمان از برخ دیگرش به وجود آید.»

شرح: بعد از این در کتاب ایمان و کفر ان شاء الله بیان می شود که ایمان سه جزء دارد: 1. اعتقاد قلبی 2. اقرار زبانی 3. عمل جوارحی.

و این سه جزء ایمان در يك دیگر تأثیر و تأثر دارند چنان چه در این حدیث شریف تأثیر و تأثر اولی را با سومی بیان می کند بدین نحو که تا کسی درجه اول اعتقاد را که قول «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است نداشته باشد عملی به عنوان تقرب و رضای خدای از او پذیرفته نیست، زیرا او کافر است و هنوز در زمره مسلمین در نیامده است و از آن طرف بجا آوردن اعمال عبادی واجب و مستحب با معرفت اندک سبب می شود که نور معرفت و خدانشناسیش تا بنده تر گردد و بدرجه بالاتری از معرفت ترقی کند.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود:

«مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ؛ کسی که ندانسته عملی انجام دهد خراب کردنش از درست کردنش بیش تر است.»

12. نهی از ندانسته گوئی

روایات زیر در باب «نهی از ندانسته گوئی» در کتاب شریف «اصول کافی» ذکر شده است: (1)

مفضل گوید: امام صادق(علیه السلام) به من فرمود:

ص: 125

«أَنْهَكَ عَنْ خَصَّةٍ لَمَتَيْنِ فِيهِمَا هَلَاكُ الرَّجَالِ أَنْ تَدِينَنَّ اللَّهُ بِالْبَاطِلِ وَتُفْتِيَ النَّاسَ بِمَا لَا تَعْلَمُ؛ تَوَرَّا بَازِمِي دَارِمِ مِنْ دُوصَفَتِ كَيْ هَلَاكَ مُرْدَانِ فِي أَنْ سَتِ، بَازِمِي دَارِمِ مِنْ دُوصَفَتِ كَيْ هَلَاكَ مُرْدَانِ دِينْدَارِي كُنِي وَنَدَانِسْتَه بِه مُرْدَمِ فِتْوَى دِهِي.»

ابن حجاج گوید: حضرت صادق (علیه السلام) به من فرمود:

«إِيَّاكَ وَخَصَّةٍ لَمَتَيْنِ فِيهِمَا هَلَاكُ مَنْ هَلَاكَ إِيَّاكَ أَنْ تُفْتِيَ النَّاسَ بِرَأْيِكَ أَوْ تَدِينَنَّ بِمَا لَا تَعْلَمُ؛ مِنْ دُوصَفَتِ بِرَهَيْزِ كَيْ هَرِ كَسِ هَلَاكَ شَدَّ مِنْ أَنْ جَهْتِ بُوْد: بِرَهَيْزِ مِنْ أَنْ كَيْ طَبَقِ رَأْيِ وَنَظَرِ خَوِيْشِ بِه مُرْدَمِ فِتْوَى دِهِي يَآ بِه أَنْ چِه نَمِي دَانِي عَقِيْدَه دِيْنِي پِيْدَا كُنِي.»

امام باقر (علیه السلام) فرمود:

«مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَلِحِقِّهِ وُزُرٌ مِنْ عَمَلِ بُفْتِيَاءٍ؛ هَرِ كَيْ نَدَانِسْتَه وَرَهْبِرِي نَشْدَه بِه مُرْدَمِ فِتْوَى دِهْدِ فَرَشْتِگَانِ رَحْمَتِ وَفَرَشْتِگَانِ عَذَابِ أَوْ رَا لَعْنَتِ كُنْنِدِ وَگَنَاهِ أَنْ كَيْ بَفْتَوَائِشِ عَمَلِ كُنْدِ دَامَنْ گِيْرِشِ شُوْد.»

آن حضرت (علیه السلام) در حدیث دیگری فرمود:

«مَا عَلِمْتُمْ قَوْلُوا وَمَا لَمْ تَعْلَمُوا فَقُولُوا اللَّهُ أَعْلَمُ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَنْتَزِعُ الْآيَةَ (1) مِنَ الْقُرْآنِ يَخْرِفُ فِيهَا أَبْعَدَ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛ أَنْ چِه مِي دَانِيْدِ بگُوئِيْدِ وَ أَنْ چِه نَمِي دَانِيْدِ بگُوئِيْدِ خُدا دَانَاترِ اسْتِ. هِمَانَا مُرْدِ آيَهِ اِيْ اَزِ قُرْآنِ بِيْرُونِ مِي كَشْدِ (تَا بَدَلْخَوَاهِ خَوِيْشِ تَفْسِيْرِ كُنْدِ وَ دَلِيْلِ مَدْعَايِ بَاطِلِ خَوِيْشِ سَازْدِ) اَزِ اِيْنِ رُو بَفَاصِلَهِ اِيْ دُوْرْتَرِ اَزِ مِيَانِ آسْمَانِ وَ زَمِيْنِ سَرْنِگُونِ گِرْدِدِ. [يَا اَزِ مَعْنِي حَقِيْقِي آيَهِ بِه اِيْنِ مَسَافَتِ دُوْرِ شُوْد].»

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«لِلْعَالِمِ إِذَا سُئِلَ عَنْ شَيْءٍ وَهُوَ لَا يَعْلَمُهُ أَنْ يَقُولَ اللَّهُ أَعْلَمُ وَ لَيْسَ لِغَيْرِ الْعَالِمِ أَنْ

ص: 126

1- أ. ي: يستخرجها ليستدل بها على مطلوبه.

يَقُولُ ذَلِكَ؛ برای عالم رواست که چون از او سؤالی شود که نداند گوید: خدا داناتر است، ولی برای غیر عالم شایسته نیست که چنین گوید (بلکه او باید صریحاً بگوید نمی دانم و اگر او بگوید خدا داناتر است روا نیست (معنی تضمنی این جمله آن است که من دانایم اما خدا داناتر است).»

و نیز فرمود:

«إِذَا سَأَلَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ عَمَّا لَا يَعْلَمُ فَلْيَقُلْ لَا أَدْرِي وَلَا يَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ فَيُوقِعَ فِي قَلْبِ صَاحِبِهِ شَكًّا وَإِذَا قَالَ الْمَسْئُولُ لَا أَدْرِي فَلَا يَتَّهَمُهُ السَّائِلُ؛ چون مردی از شما را از آن چه نداند پرسند بگویند نمی دانم و نگویید خدا بهتر می داند تا در دل رقیبش شکی اندازد. و اگر کسی که از او سؤال می شود بگوید نمی دانم سائل او را متهم نکند.»

شرح: شکی که در دل رقیب یعنی سئوال کننده می اندازد این است که چون او در جواب می گوید خدا داناتر است سئوال کننده خیال می کند که او جواب را می داند، ولی به واسطه تکبر یا تقیه یا تشبه بعلماء یا جهات دیگر است که صریحاً نمی گوید نمی دانم، ولی اگر صریحاً بگوید نمی دانم مورد هیچ يك از این تهمت ها واقع نگردد.

زرارة گوید از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم: حق خدا بر بندگان چیست؟ فرمود:

«أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَيَقْفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ؛ آن چه می دانند بگویند و از آن چه نمی دانند باز ایستند.»

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ حَصَّ عِبَادَهُ بِأَيِّتَيْنِ مِنْ كِتَابِهِ أَنْ لَا يَقُولُوا حَتَّى يَعْلَمُوا وَلَا يَرُدُّوا مَا لَمْ يَعْلَمُوا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ «أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا»

ص: 127

الْحَقِّ»؛ (1) وَقَالَ: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ»؛ (2) خدا بندگان (پیرو قرآن) خود را به دو آیه از کتابش تخصیص داده است در باره این که تا ندانند نگویند و تا آن جا که می دانند پرسنده را رد نکنند [با قول قائلی از روی نادانستن رد نکنند]. خدای عزّ و جلّ فرماید: مگر از ایشان در کتاب آسمانی پیمان نگرفتیم که جز حق بر خدا نگویند (یعنی بر خدا دروغ نبندند) و فرموده است: بلکه چیزی را که به علم آن نرسیده اند و از تأویل آن خبر ندارند تکذیب کردند.»

ابن شبرمه گوید: حدیثی از امام صادق (علیه السلام) شنیده ام که هر گاه یادم می آید، نزدیک ست دلم شکافته شود؛ آن حضرت (علیه السلام) فرمود:

«حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ ابْنُ شُبْرُمَةَ وَأُقْسِمُ بِاللَّهِ مَا كَذَبَ أَبُوهُ عَلِيٌّ جَدُّهُ وَلَا جَدُّهُ عَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مَنْ عَمِلَ بِالْمَقَائِسِ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ وَ مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوحِ وَ الْمُحْكَمَ مِنَ الْمُتَشَابِهِ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ؛ خبر داد مرا پدرم از جدم تا برسد به رسول خدا- ابن شبرمه گوید به خدا سوگند که نه پدرش بر جدش دروغ بست و نه جدش به رسول خدا- که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود هر که به قیاسها عمل کند خودش سخت هلاک شده و مردم را هلاک کرده است و کسی که ندانسته فتوی دهد و او ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه تشخیص ندهد سخت هلاک شده و هلاک کرده است.»

ص: 128

1- . أعراف / 169.

2- . یونس / 40.

1. ماهیت منافقین

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ * يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ * فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ»؛ (1)

«گروهی از مردم کسانی هستند که می گویند: به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم. در حالی که ایمان ندارند. می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند؛ در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند؛ (اما) نمی فهمند. در دل های آنان يك نوع بیماری است؛ خداوند بر بیماری آنان افزوده؛ و به خاطر دروغ هایی که می گفتند، عذاب دردناکی در انتظار آن هاست. و هنگامی که به آنان گفته

ص: 129

شود: در زمین فساد نکنید؛ می گویند: ما فقط اصلاح کننده ایم! آگاه باشید! این ها همان مفسدانند، ولی نمی فهمند.»

تفسیر

گروه سوم (منافقان)

آیات فوق شرح فشرده و بسیار پر مغزی پیرامون منافقان و ویژگی های روحی و اعمال آن ها بیان می کند.

توضیح این که: اسلام در يك مقطع خاص تاریخی خود با گروهی روبرو شد که نه اخلاص و شهامت برای ایمان آوردن داشتند و نه قدرت و جرأت بر مخالفت صریح.

این گروه که قرآن از آن ها به عنوان «منافقین» یاد می کند و ما در فارسی از آن ها تعبیر به «دورو» یا «دو چهره» می کنیم در صفوف مسلمانان واقعی نفوذ کرده بودند، و خطر بزرگی برای اسلام و مسلمین محسوب می شدند، و از آن جا که ظاهر اسلامی داشتند، غالباً شناخت آن ها مشکل بود، ولی قرآن نشانه های دقیق و زنده ای برای آن ها بیان می کند که خط باطنی آن ها را مشخص می سازد و الگویی در این زمینه به دست مسلمانان برای همه قرون و اعصار می دهد.

نخست تفسیری از خود نفاق دارد می گوید: «بعضی از مردم هستند که می گویند به خدا و روز قیامت ایمان آورده ایم در حالی که ایمان ندارند»؛ «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ». آن ها این عمل را يك نوع زرنگی و به اصطلاح

تاکتیک جالب، حساب می کنند: «آن ها با این عمل می خواهند خدا و مؤمنان را بفریبند»؛ «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا».

«در حالی که تنها خودشان را فریب می دهند اما نمی فهمند»؛ «وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ».

آن ها با انحراف از راه صحیح و صراط مستقیم، عمری را در بیراهه می گذرانند تمام نیروها و امکانات خود را بر باد می دهند و جز ناکامی و شکست و بدنامی و عذاب الهی بهره ای نمی گیرند.

سپس قرآن در آیه بعد به این واقعیت اشاره می کند که نفاق در واقع يك نوع بیماری است، انسان سالم يك چهره بیش تر ندارد، هماهنگی کامل در میان روح و جسم او حکمفرما است، چرا که ظاهر و باطن و روح و جسم همه مکمل یکدیگرند اگر مؤمن است، تمام وجود او فریاد ایمان می کشد و اگر منحرف شود باز هم ظاهر و باطن او نشان دهنده انحراف است، این دوگانگی جسم و روح درد تازه و بیماری اضافی است، این يك نوع تضاد و ناهماهنگی و از هم گسستگی است که حاکم بر وجود انسان می شود.

می گوید: «در دل های آن ها بیماری خاصی است»؛ «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ».

اما از آن جا که در نظام آفرینش، هر کس در مسیری قرار گرفت و وسائل آن را فراهم ساخت در همان مسیر، روبه جلو می رود، و یا به تعبیر دیگر تراکم اعمال و افکار انسان در يك مسیر آن را پررنگ تر و راسختر می سازد، قرآن اضافه می کند: «خداوند هم بر بیماری آن ها می افزاید»؛ «فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا».

و از آن جا که سرمایه اصلی منافقان، دروغ است و تا بتوانند، تناقضها را که در

زندگی شان دیده می شود با آن توجیه کنند، در پایان آیه می فرماید: «برای آن ها عذاب الیمی است به خاطر دروغ هایی که می گفتند»؛ (وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ).

سپس به ویژگی های آن ها اشاره می کند که نخستین آن ها داعیه اصلاح طلبی است در حالی که مفسد واقعی همان ها هستند: «هنگامی که به آن ها گفته شود در روی زمین فساد نکنید می گویند ما فقط اصلاح کننده ایم!» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ).

ما برنامه ای جز اصلاح در تمام زندگی خود نداشته و نداریم!

قرآن در آیه بعد می گوید: «بدانید این ها همان مفسدانند و برنامه ای جز فساد ندارند، ولی خودشان هم نمی فهمند!» (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ).

بلکه اصرار و پافشاری آن ها در راه نفاق و خو گرفتن با این برنامه های زشت و ننگین سبب شده که تدریجاً گمان کنند این برنامه ها مفید و سازنده و اصلاح- طلبانه است، و همان گونه که سابقاً نیز اشاره کردیم گناه اگر از حد بگذرد، حس تشخیص را از انسان می گیرد، بلکه تشخیص او را واژگونه می کند، و ناپاکی و آلودگی به صورت طبیعت ثانوی او در می آید.

نشانه دیگر این که: آن ها خود را عاقل و هوشیار و مؤمنان را سفیه و ساده لوح و خوش باور می پندارند، آن چنان که قرآن می گوید: «هنگامی که به آن ها گفته می شود ایمان بیاورید آن گونه که توده های مردم ایمان آورده اند، می گویند آیا ما هم چون این سفیهان ایمان بیاوریم؟!»، (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ).

و به این ترتیب افراد پاکدل و حق طلب و حقیقت جو را که با مشاهده آثار

حقانیت در دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و محتوای تعلیمات او، سر تعظیم فرود آورده اند به سفاهت متهم می کند و شیطنت و دورویی و نفاق را دلیل بر هوش و عقل و درایت می شمرد، آری در منطق آن ها عقل، جایش را با سفاهت عوض کرده است.

لذا قرآن در پاسخ آن ها می گوید: «بدانید سفیهان واقعی این ها هستند اما نمی دانند»؛ «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ».

آیا این سفاهت نیست که انسان خط زندگی خود را مشخص نکند و در میان هر گروهی به رنگ آن گروه در آید و به جای تمرکز و وحدت شخصیت، دوگانگی و چندگانگی را پذیرا گردد، استعداد و نیروی خود را در طریق شیطنت و توطئه و تخریب به کار گیرد، و در عین حال خود را عاقل بشمرد؟! خود را عاقل بشمرد؟!!

سومین نشانه آن ها آن ست که هر روز به رنگی در می آیند و در میان هر جمعیتی با آن ها هم صدا می شنوند، آن چنان که قرآن می گوید: «هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات کنند می گویند ایمان آوردیم»؛ «وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا».

ما از شما هستیم و پیرو یک مکتبیم، از جان و دل اسلام را پذیرا گشتیم و با شما هیچ فرقی نداریم! «اما هنگامی که با دوستان شیطان صفت خود به خلوتگاه می روند می گویند ما با شما هستیم!» «وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ».

«و اگر می بینید ما در برابر مؤمنان اظهار ایمان می کنیم ما مسخره شان می کنیم!» «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ».

ما بر افکار و اعمالشان در دل می خندیم، می خواهیم کلاه بر سرشان بگذاریم، دوست ما و محرم اسرار ما و همه چیز ما شمائید!

سپس قرآن با يك لحن کوبنده و قاطع می گوید: «خدا آن ها را مسخره می کند»؛ «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ».

«و خدا آن ها را در طغیانشان نکه می دارد تا به کلی سرگردان شوند»؛ «وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (1).

آخرین آیه مورد بحث سرنوشت نهایی آن ها را که سرنوشتی است بسیار غم انگیز و شوم و تاریک چنین بیان می کند:

«آن ها کسانی هستند که در تجارتخانه این جهان، هدایت را با گمراهی معاوضه کرده اند»؛ «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَى».

و به همین دلیل «تجارت آن ها سودی نداشته»، بلکه سرمایه را نیز از کف داده اند»؛ «فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ».

«و هرگز روی هدایت را ندیده اند»؛ «وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ».

2. پیدایش نفاق و ریشه های آن

هنگامی که انقلابی در محیطی روی می دهد- مخصوصاً انقلابی هم چون انقلاب اسلام که بر پایه های حق و عدالت قرار داشت- مسلماً منافع گروهی غارتگر و ظالم و خودکامه به خطر می افتد، آن ها نخست با تمسخر و استهزاء و سپس با استفاده از نیروی مسلح، فشار اقتصادی، تبلیغات مستمر اجتماعی، سعی می کنند انقلاب را در هم بشکنند.

ص: 134

1- «يعمهُون» از ماده «عمه» (بر وزن همه) به معنی تردد و تحیر در کاری است و به معنی کوردلی و تاریکی بصیرت که اثر آن سرگردانی است نیز آمده است (جهت مطالعه بیش تر ر.ک: راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ذیل ماده «عمه»).

اما هنگامی که نشانه های پیروزی انقلاب بر همه قدرت های محیط آشکار شود گروهی از مخالفان تاکتیک و روش عملی خود را تغییر داده، ظاهراً تسلیم می شوند اما در واقع يك گروه زیر زمینی مخالف را تشکیل می دهند.

این ها که به خاطر داشتن دو چهره مختلف، منافق نامیده می شوند (منافق از ماده «نقق» بر وزن «شفق») به معنی کانال ها و نقب هایی است که زیر زمین می زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند) خطرناک ترین دشمنان انقلابند، زیرا موضع آن ها کاملاً مشخص نیست، تا مردم انقلابی آن ها را بشناسند و از خود طرد کنند، بلکه در لابلای صفوف مردم پاك و راستین، و حتی گاهی در پستهای حساس نفوذ می کنند.

انقلاب اسلام نیز در برابر چنین گروهی قرار گرفت، یعنی تا زمانی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از مکه به مدینه هجرت نکرده بود، مسلمانان حکومتی تشکیل نداده بودند.

اما پس از ورود پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه، نخستین پایه حکومت اسلامی گذارده شد، و پس از پیروزی در جنگ " بدر"، این مسأله آشکارتر گشت، یعنی رسماً حکومت و دولتی کوچک اما قابل رشد تشکیل گردید.

اینجا بود که منافع بسیاری از سردمداران مدینه مخصوصاً یهود که در آن زمان مورد احترام عرب ها بودند به خطر افتاد، احترام یهود در آن زمان بیش تر به خاطر این بود که اهل کتاب و مردمی نسبتاً با سواد، و از نظر وضع اقتصادی پیشرفته بودند، و همان ها بودند که پیش از ظهور پیامبر (صلی الله علیه و آله) بشارت چنین ظهوری را می دادند.

افراد دیگری هم در مدینه بودند که داعیه ریاست و رهبری مردم داشتند،

ولی با هجرت رسول خدا حسابها به هم خورد، سران ظالم و خودکامه و اطرافیان غارتگر آن‌ها دیدند توده‌های مردم به سرعت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان می‌آوردند، حتی خویشاوندان خودشان، آن‌ها بعد از مدتی مقاومت دیدند چاره‌ای نیست جز این که ظاهراً مسلمان شوند، زیرا نواختن کوس مخالفت و قرار گرفتن در جبهه مقابل، علاوه بر مشکلات جنگ و صدمه‌های اقتصادی، خطر نابودی آن‌ها را در بر داشت به ویژه این که عرب تمام قدرتش قبیله او بود و قبیله‌های آن‌ها غالباً از آنان جدا شده بودند.

روی این اصل راه‌سومی انتخاب کردند، و آن این که ظاهراً مسلمان شوند و در خفیه نقشه در هم شکستن اسلام را طرح‌ریزی کنند.

کوتاه‌سخن این که بروز "نفاق" در یک اجتماع معمولاً معلول یکی از دو چیز است: نخست پیروزی و قدرت آئین انقلابی موجود و تسلط آن بر اجتماع.

و دیگر ضعف روحیه و فقدان شخصیت و شهامت کافی برای رویارویی با حوادث سخت.

3. لزوم شناخت منافقین در هر جامعه

بدون شك نفاق و منافق، مخصوص عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نبوده است و در هر جامعه‌ای این برنامه و گروه وجود دارند، منتها باید بر اساس معیارهای حساب شده‌ای که قرآن برای آن‌ها به دست می‌دهد شناسایی شوند، تا نتوانند زیان و یا خطری ایجاد کنند، در آیات گذشته و هم چنین سوره منافقین و روایات اسلامی نشانه‌های مختلفی برای آن‌ها ذکر شده است از جمله:

ص: 136

1. هیاهوی بسیار و ادعاهای بزرگ، و خلاصه گفتار زیاد و عمل کم و ناهماهنگ؛

2. در هر محیطی رنگ آن محیط را گرفتن و با هر جمعیتی مطابق مذاق آنان حرف زدن، با مؤمنان «آمینا» گفتن و با مخالفان «إِنَّا مَعَكُمْ!»؛

3. حساب خود را از مردم جدا کردن، و تشکیل انجمن های سری، و مرموز دادن با نقشه های حساب شده؛

4. خدعه و نیرنگ و فریب و دروغ و تملق و چاپلوسی، پیمان شکنی و خیانت؛

5. خود برترینی، و مردم را ناآگاه، سفیه و ابله قلمداد کردن و خود را عاقل و هوشیار دانستن؛

خلاصه دوگانگی شخصیت و تضاد برون و درون که صفت بارز منافقان است پدیده های گوناگونی در عمل و گفتار و رفتار فردی و اجتماعی آن ها دارد که به خوبی می توان آن را شناخت.

چه تعبیر زیبایی دارد قرآن در آیاتی که خواندیم می گوید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»؛ «آن ها دل های بیمار دارند.» چه بیماری از دوگانگی ظاهر و باطن بدتر؟ و چه بیماری از خود برترینی و یا نداشتن شهامت برای رویارویی با حوادث دردناکتر؟، ولی همان گونه که بیماری قلبی را هر چند پنهان است نمی توان به کلی مخفی کرد، بلکه نشانه های آن در چهره انسان و تمام اعضای بدن آشکار می شود، بیماری نفاق نیز همین گونه است که با تظاهرات مختلف قابل شناخت می باشد.

4. وسعت معنای نفاق

گرچه نفاق به مفهوم خاصش، صفت افراد بی ایمانی است که ظاهراً در صف

مسلمانانند، اما باطنا دل در گرو کفر دارند، ولی نفاق معنی وسیعی دارد که هر گونه دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و عمل را شامل می شود هر چند در افراد مؤمن باشد که ما از آن به عنوان «رگه های نفاق» نام می بریم؛ به طور مثال در حدیثی می خوانیم:

«ثلاث من کن فیه کان منافقاً و ان صام و صلی و زعم انه مسلم، من اذا ائتمن خان، و اذا حدث کذب، و اذا وعد اخلف؛ سه صفت است در هر کس باشد منافق است هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت می کند، و کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، و کسی که وعده می دهد و خلف وعده می کند.»⁽¹⁾

مسلماناً این گونه افراد منافق به معنی خاص نیستند، ولی رگه هایی از نفاق در وجود آن ها هست، مخصوصاً درباره ریاکاران از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود:

«الریاء شجرة لا تثمر الا الشرك الخفی، و اصلها النفاق؛ ریا و ظاهر سازی، درخت (شوم و تلخی) است که میوه ای جز شرك خفی ندارد و اصل و ریشه آن نفاق است.»⁽²⁾

در این جا توجه شما را به سخنی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره منافقان جلب می کنیم:

«ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کنم، و از منافقان بر حذر می دارم، زیرا آن ها گمراه و گمراه کننده اند، خطاکار و به خطا اندازند، به رنگ های گوناگون در می آیند، به قیافه و زبانهای متعدد خودنمایی می کنند از هر وسیله ای برای فریفتن و در هم شکستن شما استفاده می کنند، و در هر کمین گاهی

ص: 138

1- . قمی، عباس، سفینة البحار، ج 2، ص: 605.

2- . همان، ج 1، مادة «رئی».

به کمین شما می نشینند، بد باطن و خوش ظاهرند، و در نهان برای فریب مردم گام بر می دارند، از بیراهه ها حرکت می کنند، و گفتارشان به ظاهر شفا بخش، اما کردارشان دردی است در مان ناپذیر، به رفاه و آسایش مردم حسد می ورزند و (اگر به کسی) بلائی وارد شود خوشحالند، امیدواران را مأیوس می کنند، و در هر راهی کشته ای دارند، در هر دلی راهی و در هر مصیبتی اشک ساختگی می ریزند، مدح و تمجید را به یکدیگر قرض می دهند و انتظار پاداش و جزا می کشند، اگر چیزی بخواهند اصرار می ورزند، و اگر ملامت کنند پرده در می نمایند.»(1)

و گاهی در انجمن های سری خود تصمیم می گرفتند، کمک های مالی خود را از یاران رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به کلی قطع کنند، تا از اطراف او پراکنده شوند، چنان که در سوره منافقان آمده است: «هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ»؛(2)

«آن ها می گویند کمک های مالی خود را از کسانی که نزد پیامبرند قطع کنید تا از پیرامون او پراکنده شوند، بدانید خزائن آسمان و زمین از آن خدا است، ولی منافقان نمی دانند.»

گاهی تصمیم می گرفتند که پس از بازگشت از جنگ به مدینه، دست به دست هم بدهند و با استفاده از يك فرصت مناسب، مؤمنان را از مدینه بیرون کنند و می گفتند: «لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»؛(3) «اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد!»

و زمانی هم به بهانه های مختلف از قبیل جمع آوری محصول های کشاورزی

ص: 139

1- . نهج البلاغه خطبه 194.

2- . منافقون / 7.

3- . منافقون / 8.

از شرکت در برنامه های جهاد، خود داری کرده و در شدیدترین لحظات، پیامبر(صلی الله علیه و آله) را تنها می گذاشتند، و در عین حال وحشت داشتند که پرده از رازشان برداشته شود و رسوا گردند.

به خاطر همین موضع گیریهای بسیار خصمانه، در آیات زیادی از قرآن، آماج شدیدترین حملات قرار گرفتند، و یک سوره در قرآن به نام سوره «منافقون» پیرامون وضع آن ها نازل شده است.

در سوره های توبه، حشر و بعضی دیگر از سوره های قرآن نیز مورد نکوهش فراوان قرار گرفته اند، از جمله سیزده آیه از آیات همین سوره بقره از صفات آن ها و عواقب شومشان سخن می گوید.

5. منافقین و فریب دادن مسلمانان

اشاره

مشکل بزرگی که مسلمانان در ارتباط با منافقان داشتند این است که از یک سو مأمور بودند هر کس اظهار اسلام می کند با آغوش باز از او استقبال کنند، و از تقیث عقائد در مورد اشخاص خود داری نمایند، از سوی دیگر باید مراقب توطئه های منافقان باشند، منافقانی که با قیافه حق به جانب و به نام یک فرد مسلمان، گفتارشان مورد قبول افراد واقع می شد، در حالی که در باطن، سد راه اسلام و از دشمنان قسم خورده بودند.

این گروه با پیش گرفتن این راه فکر می کردند می توانند خداوند و مؤمنان را برای همیشه فریب دهند، در حالی که بدون توجه خود را فریب می دادند.

تعبیر به «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (با توجه به معنی مخادعه که به معنی نیرنگ و خدعه از دو طرف است) مفهوم دقیقی را ترسیم می کند و آن این که آن ها

از يك سو بر اثر كوردلی، اعتقاد داشتند كه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) يك خدعه گر است كه برای حكومت بر مردم، دین و نبوت را مطرح ساخته، و افراد ساده لوح نیز اطراف او جمع شده اند، لذا باید در مقابل او به خدعه برخاست! بنا بر این از يك سو كار این منافقین، خدعه و نیرنگ بود و از سویی دیگر درباره پیامبر بزرگ خدا نیز چنین اعتقاد غلطی داشتند.

اما جمله بعد كه می فرماید: «وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»؛ هر دو پندار آن ها را در هم می كوبد، از يك سو اثبات می كند كه تنها خدعه و نیرنگ از جانب خود آن ها است و از سوی دیگر می گوید این خدعه و نیرنگ نیز به خودشان باز می گردد و نمی فهمند، چرا كه سرمایه های اصیلی را كه خداوند برای نیل به سعادت در وجودشان آفریده، در مسیر خدعه و فریب و نیرنگ بر باد می دهند و دست خالی از هر خیر و نیکی، با كوله باری از گناه، از دنیا می روند.

البته هیچ كس خدا را نمی تواند فریب بدهد، چرا كه او با خیر از آشكار و پنهان است، بنا بر این تعبیر به «يُخَادِعُونَ اللَّهَ» یا از این نظر است كه خدعه و نیرنگ با پیامبر و مؤمنان، هم چون خدعه و نیرنگ با خدا است، (در موارد دیگری از قرآن نیز دیده می شود كه خداوند برای تعظیم پیامبر و مؤمنان خود را در صف آن ها قرار می دهد).

و یا این كه بر اثر عدم شناخت صفات خدا با افكار کوتاه و ناقص خود به راستی فكر می كردند ممكن است چیزی از خدا پنهان بماند و نظیر آن نیز در بعضی دیگر از آیات قرآن دیده می شود.

به هر حال، آیه فوق، اشاره روشنی به مسأله فریب و جدان دارد و این كه بسیار

می شود که انسان منحرف و آلوده، برای رهایی از سرزنش و مجازات و جلدان در برابر اعمال زشت و انحرافی دست به فریب و جلدان خویش می زند، و کم کم برای خود این باور را به وجود می آورد که این عمل من نه تنها زشت و انحرافی نیست، بلکه اصلاح است و مبارزه با فساد (إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ) تا با فریب و جلدان، آسوده خاطر به اعمال خلاف خود ادامه دهد.

می گویند یکی از سران آمریکا در پاسخ این که چرا دستور داده است دو شهر بزرگ ژاپن (هیروشیما، و

ناکازاکی) را بمباران اتمی کنند و حدود 200 هزار نفر کودک و پیر و جوان را نابود یا ناقص سازند؟ گفته بود:

ما به خاطر صلح این دستور را داده ایم! که اگر این کار را نمی کردیم جنگ طولانی تر می شد و می بایست بیش از این می کشتیم!! آری منافقان عصر ما نیز برای فریب مردم یا فریب و جلدان خود از این گفته ها و از آن کارها، بسیار دارند، در حالی که در برابر ادامه جنگ یا بمباران اتمی شهرهای بی دفاع، راه سوم روشنی نیز وجود داشت و آن این که دست از تجاوزگری بردارند و ملت ها را با سرمایه های کشورشان آزاد بگذارند.

بنا بر این نفاق در حقیقت وسیله ای است برای فریب و جلدان، و چه دردناک است که انسان، این واعظ درونی، این پلیس همیشه بیدار و این نماینده الهی را در درون خود، خفه کند، و یا آن چنان پرده بر روی آن بیفکند که صدایش به گوش نرسد. (1)

«مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ وَلَا مَنْ يُضِلُّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا

ص: 142

* إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا»؛ (1) «آن ها افراد بی هدفی هستند که نه سوی اینها، و نه سوی آن هابند! (نه در صف مؤمنان قرار دارند، و نه در صف کافران!) و هر کس را خداوند گمراه کند، راهی برای او نخواهی یافت. کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می کنند، و می خواهند میان خدا و پیامبرانش تبعیض قائل شوند، و می گویند: به بعضی ایمان می آوریم، و بعضی را انکار می کنیم و می خواهند در میان این دو، راهی برای خود انتخاب کنند... آن ها کافران حقیقی اند؛ و برای کافران، مجازات خوارکننده ای فراهم ساخته ایم.»

تفسیر

نفاق به معنی «دورویی» و «مخالف بودن ظاهر با باطن» است و برای آن اقسامی است:

اقسام نفاق

قسم اول

نفاق در عقیده است به این که در باطن کافر و مشرک و طبیعی و منحرف باشد، ولی در ظاهر اظهار اسلام و ایمان کند و یا جزو فرق باطله و اهل بدعت و ضلالت باشد، ولی اظهار تشیع نماید، و این نوع از نفاق اعظم و اشدّ و اقبح اقسام کفر است، زیرا علاوه بر کفر باطنی، شامل مکر و حيله و خدعه نسبت به مسلمانان نیز می باشد و آن چه از مصائب و بدبختی ها که دامن گیر مسلمانان شده از قبل

ص: 143

این گونه افراد بوده است و از اینجهت خداوند در قرآن سخت ترین عذاب و درکات دوزخ را برای آنان مقرر داشته و فرموده: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (1).

و اشکال به این که منافق اگر باطنش قبیح است، ولی ظاهرش حسن است بخلاف کافر که باطن و ظاهرش قبیح می باشد دفع می شود به این که ظاهر فریبنده علاوه بر این که حسنی ندارد بدتر از ظاهری است که قبح آن آشکارا باشد، زیرا آن ظاهر دامی پنهان است، ولی این، باطنش از ظاهر نمایان است.

و اما بر کسی که باطنا مسلمان و مؤمن باشد، ولی در ظاهر اظهار کفر کند منافق اطلاق نمی شود، بلکه چنین اظهاری ممکن است از روی تقیه باشد و علاوه بر این که چیزی بر او نیست بسا واجب می شود و اما اگر از روی جحود باشد کفر جحودی خواهد بود.

قسم دوم

نفاق در اخلاق است یعنی باطنا متخلّق باخلاق حمیده نباشد، ولی در ظاهر چنین نمایش دهد که دارای اخلاق حمیده است مثل این که در باطن زهد و خوف از خدا و محبت خدا و سخاوت و توکل و خشوع و امثال این صفات را ندارد، ولی در ظاهر خود را زاهد و خائف و محب خدا و سخی و متوکل و خاشع و نظائر این ها نشان می دهد.

ولی اگر در باطن دارای اخلاق رذیله باشد، ولی در ظاهر ترتیب اثر بر آن ها

ص: 144

ندهد، این نفاق نمی باشد، بلکه طریقه معالجه اخلاق رذیله همین است و اگر به این قصد باشد بسیار ممدوح و پسندیده، بلکه لازم است.

قسم سوم

نفاق در اعمال است یعنی خلوت او با ملاً او و پنهان او با آشکارای او و غیبت او با حضور او متفاوت باشد و در ظاهر خود را اعبد و اتقی ناس معرفی کند، ولی در حقیقت چنین نباشد، و این نیز غیر از اخفاء معصیت است، زیرا اشاعه و اظهار معصیت خود گناه است.

و دلیل بر این که نفاق شامل جمیع این اقسام است اخباری است که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیه السلام) در تعریف نفاق و منافق وارد شده از امام چهارم زین العابدین (علیه السلام) روایت شده که فرمود:

«انّ المنافق ینهی و لا ینتهی و یأمر بما لا یأتی و اذا قام الی الصلاة اعترض و اذا رکع ربض یمسی و همّ العشاء و هو مفطر و یصبح و همّ النوم و لم یسهر ان حدثک کذبک و ان اتمننه خانک و ان غبت اغتابک و ان وعدک اخلفک؛ (1) به درستی که منافق نهی می کند و نهی نمی پذیرد و امر می کند به آن چه خود انجام نمی دهد و وقتی به نماز می ایستد التفات و توجهش به غیر خداست و هنگامی که برکوع می رود چون چهارپایان فرود می شود یعنی از رکوع چیزی درک نمی کند شام می کند و همّش خوراک است با این که روزه نبوده و صبح می کند و همّش خواب است با این که شب بیدار نبوده اگر با تو سخن

ص: 145

1- . کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج 2، ص: 396.

گوید دروغ می گوید و اگر به او امانت بسپاری خیانت کند و اگر از او غایب شوی غیبت تو را می نماید و اگر با او وعده کنی خلف وعده می کند.»

و از حضرت صادق(علیه السلام) روایت شده که فرمود:

«قال رسول الله(صلى الله عليه وآله) ما زاد خشوع الجسد على ما فى القلب فهو عندنا نفاق؛(1) رسول خدا(صلى الله عليه وآله) فرمود فزونی خشوع اعضاء و جوارح بر آن چه در قلب است نزد ما نفاق می باشد.»

و نیز از حضرت صادق(علیه السلام) روایت شده که فرمود:

«قال رسول الله(صلى الله عليه وآله) ثلاث خصال من كنّ فيه كان منافقا وان صام و صلّى و زعم انه مسلم من اذا ائتمن خان و اذا حدث كذب و اذا وعد اخلف؛(2) رسول خدا(صلى الله عليه وآله) فرمود سه خصلت است که در هر کس باشد منافق است و اگر چه روزه بدارد و نماز بگزارد و گمان کند مسلمان است، کسی که هر گاه امانت به او سپرده شود خیانت کند و هر گاه تکلم کند دروغ گوید و هر گاه وعده کند وفا ننماید.»

بنا بر این نفاق امری است مقول به تشکیک و ذی مراتب و منافقین بمراتبهم در هر عصر و زمانی بوده و هستند و آیات قرآن صریح است در این که در میان صحابه پیغمبر(صلى الله عليه وآله) نیز بوده اند مانند آیات سوره براءت و آیات سوره منافقین و غیر این ها، ولی بعضی از اهل سنت گفته اند که اصحاب پیغمبر(صلى الله عليه وآله) همه عدول بوده و بر طبق این ادعاء خبری به آن حضرت نسبت داده اند که فرمود:

«اصحابی کالنجوم بایّهم اقتدیتم اهتدیتم.»

ص: 146

1- . همان، ج 2، ص: 396.

2- . همان، ج 2، ص 290.

ولی این ادعاء و خبری که بر طبق آن نقل کرده اند به وجوهی مردود است:

1. اکثر آیاتی که درباره منافقین نازل شده، بلکه شاید همه آن ها در مدینه و در اواخر هجرت بوده و البته منافقینی در میان صحابه بوده و خود را جزو صحابه می شمرده اند که این آیات درباره آن ها نازل شده و پیداست که به فوت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از بین نرفته اند.

2. در صحیح بخاری 14 حدیث از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) روایت کرده و در شفاء الصدور در شرح این فقره زیارت:

«فلعن الله امة اسست اساس الظلم و الجور علیکم اهل البیت» پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: فردای قیامت جماعتی را میآورند من در پیش گاه احدیت عرض می کنم پروردگارا اینان اصحاب من و از امت منند چرا آنان را از حوض من منع فرمودی؟ خطاب می رسد:

«اتك لا تدری ما احدثوا بعدك انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری فیقول النبی سحقا سحقا لمن غیر بعدی فیؤمر بهم الی النار؛ تو نمی دانی بعد تو چه چیزها احداث کرده و چه بدعت ها گزاردند، به درستی که اینان به قهقری برگشتند و به همان کفر نخست مراجعت نمودند پس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گوید هلاکت باد برای کسی که

بعد از من دین را تغییر داد، پس امر شود ایشان را به طرف آتش برند.»

3. از مسند احمد بن حنبل از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمود:

«من آذا علیا فقد آذانی ایها الناس من آذا علیا بعث یوم القیمة یهودیا او نصرانیا.» و مسلم است که بسیاری از صحابه نسبت به علی اذیت و آزار نمودند و با این وصف چگونه می توان گفت آن ها عدول و مانند نجومند.

4. حدیث متواتر تقلین و حدیث متواتر سفینه و احادیث دیگری که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شده مانند:

«الحق مع علی و علی مع الحق حیث ما دار.»⁽¹⁾

و مانند حدیثی که به عمار یاسر فرمود:

«ان سلك الناس كلهم واديا و سلك علی واديا فاسلك واديا سلکه علی و خلّ الناس طرّا یا عمار انّ علیا لا یزال علی هدی یا عمار انّ طاعة علی من طاعتی و طاعتی من طاعة الله؛»⁽²⁾

اگر همه مردم راهی را پیمودند و علی (علیه السلام) راهی را، تو آن راهی را برو که علی (علیه السلام) رفته و همه مردم را رها کن ای عمار به درستی که علی همیشه بر طریق هدایت است، ای عمار طاعت علی طاعت من و طاعت من طاعت خدا است.» و طبق این احادیث راه غیر علی راه هدایت نیست و اقتدای به غیر علی باعث اهتداء نشود و حدیث اصحابی کالنجوم درست نباشد.

5. از صحیح بخاری در اغلب کتب عامه و خاصه نقل شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«فاطمة بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبنی.»

و از صحیح مسلم نقل شده که فرمود:

«یؤذینی ما آذاها.»

و از صحیح ترمذی نقل شده که فرمود:

«ینضبني ما انضبها.»

ص: 148

1- . بحرانی، هاشم بن سلیمان، غایة المرام و حجّة الخصام فی تعیین الإمام، باب 45، ص: 539.

2- . فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، الوافی، باب المواعظ.

و این حدیث بضمیمه حدیثی که از بخاری از عایشه نقل شده پس از آن که ابو بکر فاطمه را از فدک منع نمود، گفته:

«فغضبت فاطمة علی ابی بکر و لم تتکلم معہ الی ان ماتت فدفنہا علی لیل و لم یخبر ابا بکر.»

و از این دو حدیث معلوم می شود که ابو بکر، فاطمه (علیها السلام) را اذیت نموده و اذیت فاطمه (علیها السلام) هم اذیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است و طبق آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُّهِيناً»؛ (1)

مورد لعن و عذاب قرار گرفته و با این وصف چگونه اطلاق عادل و هادی بر او می توان نمود و به او اقتداء کرد.

6. بر فرض صحت حدیث، منع می کنم صدق اصحاب را بر کسانی که مسلک علی (علیه السلام) را نه پیموده اند، زیرا طبق حدیث مسلم که از عقد ابن عبد ربّه از ام سلمه روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به عمار فرمود:

«یا بن سمیة لا تقتلک اصحابی لکن تقتلک الفئة الباغیة.»

(و این حدیث به قدری معروف بود که معاویه و عمرو عاص نتوانستند انکار کنند) پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مخالفین علی (علیه السلام) را از زمره اصحاب خود خارج نموده.

معنای نفاق

نفاق از کذب ریشه می گیرد، بلکه این دو صفت لازم و ملزوم یکدیگرند، و هر منافقی کاذب و هر دروغ گویی منافق است در قرآن مجید می فرماید: «وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ

ص: 149

الْمُنَافِقِينَ لَكَادِبُونَ»؛⁽¹⁾ و کذب خود یکی از معاصی بزرگ و جزو کبائر است و آیات و اخبار بسیار در مذمت آن وارد شده:

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمود:

«المؤمن اذا كذب بغير عذر لعنه سبعون الف ملك و خرج من قلبه نتن حتى يبلغ العرش و كتب الله عليه بتلك الكذبة سبعين زنية اهونها كمن يزني مع امه»؛⁽²⁾

مؤمن هر گاه بدون عذر دروغ گوید هفتاد هزار فرشته او را لعنت کنند و از دهانش بوی گندی خارج شود و تا عرش برسد و بر او هفتاد زنا نوشته شود که آسان تر آن ها زنای با مادر است.»

و از حضرت باقر (علیه السلام) روایت شده که فرمود:

«الكذب خراب الايمان»؛⁽³⁾

دروغ ویرانی ایمان است.»

و از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود:

«الكذب شر من الشراب»؛⁽⁴⁾

دروغ از شرب خمر بدتر است.»

و از حضرت عسکری (علیه السلام) روایت شده که فرمود:

«جعلت الخبائث كلها في بيت و جعل مفتاحها الكذب»؛⁽⁵⁾ پليدي ها در حجره قرار داده شده و کلید آن دروغ است.»

ص: 150

1- . منافقين / 1.

2- . شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، ج 1، ص: 148.

3- . همان.

4- . همان.

5- . همان.

و در قرآن مجید می فرماید: «إِنَّمَا يَتَّبِعُ الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ (1) «همانا دروغ می بافند کسانی که ایمان ندارند.» و نیز می فرماید: «فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ»؛ (2) «پس این منع الهی در دل های آنان ایجاد نفاق نموده تا روزی که خدا را ملاقات کنند، به واسطه این که آن چه با خدا وعده نموده بودند وفا نکردند و برای این که دروغ می گفتند.»

و برای کذب اقسام و مراتب است:

1. کذب در گفتار، خواه تصریحاً باشد یا تلویحاً، بکنایه باشد یا اشاره و نحو این ها.
2. کذب در نوشتن، آن هم به همه اقسامش.
3. کذب در نیت، به این معنی که قصد خلوص و قربت ندارد، ولی اظهار قربت و خلوص نماید که همان ریا است.
4. کذب در عزم که در باطن تردید یا میل بر خلاف کاری داشته باشد و در ظاهر اظهار عزم آن کار را بنماید.
5. کذب در وفا بعزم بعد از تنجز آن.
6. کذب در عمل.
7. کذب در مقام صفات مثل این که اظهار خوف از خدا یا رجاء یا محبت یا خضوع و خشوع کند و حال آن که از این صفات بی بهره باشد.
8. کذب در معاشرت و مراوده و معامله و نصیحت با مردم.

ص: 151

1- . نحل / 107.

2- . توبه / 78.

9. کذب در عقائد به این معنی که دارای عقیده فاسد باشد و گمان کند عقیده او صحیح و مطابق با واقع است.

10. کذب در وعده که همان خلف وعده است، و اکثر، بلکه همه اقسام کذب عین نفاق یا متضمن نفاق است.

و از کذب در گفتار است شهادت دروغ، یمین غموس (قسم دروغ) افتراء و تهمت، و آیات و اخبار در مذمت هر يك از این ها بسیار است، در قرآن مجید در ذکر صفات عباد الرحمن می فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ»؛⁽¹⁾

«بنده گان خدای رحمن کسانی هستند که شهادت دروغ نمی دهند.» و از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمود:

«شاهد الزور كعابد الوثن»؛⁽²⁾

«شهادت دهنده به دروغ مانند بت پرست است.»

و در قرآن مجید می فرماید: «وَلَا تَطْعَمْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ»؛⁽³⁾ «و اطاعت مکن هر بسیار سوگند خورنده سست رأیی را.» و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمود «ما حلف حالف بالله فادخل فيه جناح بعوضة إلا كانت نكتة في قلبه الى يوم القيامة.»⁽⁴⁾

و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود:

«ثلاث يشأنهم الله: التاجر (البایع) الحلاف، و الفقير المختال، و البخيل المنان»؛⁽⁵⁾

سه طایفه را خدا دشمن می دارد:

ص: 152

1- . فرقان / 73.

2- . نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، ج 2، ص: 255.

3- . القلم / 10.

4- . نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، ج 2، ص: 255.

5- . همان.

1. تاجر (فروشنده) بسیار قسم خورنده. 2. فقیر متکبر. 3. بخیل منت گذار.»

و نیز از آن حضرت روایت است که فرمود:

«ثلاث نفر لا یكلمهم الله يوم القيمة و لا ینظر اليهم و لا یزکیهم: المّان بالعطیة و المنفق سلّته بالحلف الفاجر و المسبیل ازاره؛ (1) سه طایفه اند که خداوند در روز قیامت با آن ها سخن نگوید و نظر رحمت نکند و از پلیدی ها پاک ننماید: کسی که به عطای خود منت گزارد و کسی که متاعش را به قسم دروغ ترویج کند و کسی که از روی تکبر لباس خود را روی زمین کشد.»

و نیز فرمود:

«التجّار فجّار قیل یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) ألیس الله قد احلّ البیع؟ فقال نعم و لكنّهم یحلفون فیأثمون و یحدّثون فیکذبون؛ (2) تاجران نابکارانند گفته شد ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مگر خدا بیع و تجارت را حلال نکرده؟ فرمود بلی، ولی تاجران قسم می خورند پس گناه می کنند و در گفتار دروغ می گویند.»

و درباره خلف و عد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمود:

«من کان یؤمن بالله و الیوم الاخر فلیف اذا وعد؛ (3) کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد هر گاه وعده نماید باید وفا کند.»

و از حضرت صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود:

«عدة المؤمن اخاه نذر و لا كفّارة له فمن اخلف فبخلف الله ابدء و لمقته تعرّض و ذلك قوله تعالی لم تقولون ما لا

ص: 153

1- . همان.

2- . همان.

3- . همان.

تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون؛(1)

وعده نمودن مؤمن با برادر دینی اش نذری است که کفاره ندارد پس کسی که خلف وعده کند بخلف وعده خدا آغاز نموده و خود را در معرض دشمنی او درآورده و کلام خدای تعالی نظر به همین دارد که می فرماید چرا می گوئید چیزی را که نمی کنید، بزرگ است از حیث دشمنی در نزد خدا این که بگوئید چیزی را که عمل نکنید.»

و از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمود:

«اربع من كان فيه كان منافقا و من كانت فيه خلة منهنت كانت فيه خلة من خلال النفاق حتى يدعها: اذا حدث كذب و اذا وعد اخلف و اذا عاهد غدر و اذا خاصم فجر؛(2) چهار خصلت است که در هر که باشد منافق است و کسی که خصلتی از این خصال در او باشد، خصلتی از خصال نفاق در اوست تا آن که او را رها کند: هر گاه سخن گوید دروغ گوید و هر گاه وعده کند وفا نکند و هر گاه عهد نماید بشکند و هر گاه مخاصمه نماید از حق عدول کند.»

و خداوند در تمجید ذات مقدّسش می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ».(3)

و در مدح حضرت اسماعیل می فرماید: «إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ»؛(4)

و غیر این ها از آیات و اخبار.

ایمان به مبدأ و معاد

در آیه شریفه تنها متعرض ایمان به خدا و روز قیامت شده چنان چه در

ص: 154

1- . همان.

2- . همان.

3- . آل عمران / 7.

4- . مریم / 55.

بسیاری از آیات دیگر این دو موضوع (مبدء و معاد) ذکر شده و از این استفاده می شود که ایمان به مبدء و معاد اهم عقائد و مستلزم جميع آن ها است، بلکه لازمه ایمان به مبدء و معاد، تزکیه اخلاق و اتیان به واجبات و ترك محرّمات است، زیرا کسی که ایمان به خدا و روز جزا داشته باشد البته ایمان بانبیاء و ائمه و عدل الهی هم دارد و لازمه ایمان بانبیاء اخذ دستورها و اوامر و نواهی است که آنان از جانب خدا آورده اند از نماز و روزه و انفاق و جهاد و امثال اینها، و هم چنین تحصیل اخلاق حمیده و تزکیه و تخلی از اخلاق رذیله است بنا بر این آیه شامل جميع

امور دینی می باشد.

مراد از «من الناس»

کلمه «من» در «من الناس» تبعیضیه است و مراد از بعض مردم، منافقین هستند و اما سایر افراد یا کفارند که آنان به زبان هم نمی گویند ما ایمان به خدا و روز جزا آوردیم، و یا مؤمنین هستند که اینان به زبان و دل معترف به خدا و روز جزا می باشند.

بنا بر این مردم سه دسته اند:

دسته اول مؤمنینند که ذیل آیه «و ما هُم بِمُؤْمِنِينَ» شامل آن ها نمی شود.

دسته دوم کفارند که صدر آیه «أَمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» شامل آن ها نمی گردد.

دسته سوم منافقینند که صدر و ذیل آیه شامل آن هاست.

و آیات اول سوره درباره طایفه اول، و از آیه «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» تا آیات قبل از این آیه درباره طایفه دوم، و این آیه با 12 آیه دیگر راجع به طایفه سوم است.

و کلمه «الناس» اسم جمع است؛ چنان چه انس و انسان اسم جنس است و در مبدء اشتقاق آن بعضی گفتند از انس است و انسان را انسان گفتند برای این که

مدنی بالطبع و اجتماعی است و در زندگی و حیات خود باید با یکدیگر انس گیرند و مجتمع شوند و هر يك قسمتی از احتیاجات جامعه را عهده دار شود تا نظام اجتماع برقرار شود.

و بعضی گفتند مبدأ آن از نسیان است، چون انسان دارای نسیان و فراموشی است و درباره انسان و مراتب و درجات انسانیت در مقام انسب از این جا بحث خواهیم نمود انشاء الله.

«يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»؛ (1) «با خدا و کسانی که ایمان آورده اند مخادعه می کنند و حال آن که جز با خودشان خدعه نمی کنند و نمی فهمند.»

تفسیر

اشاره

کلام در تفسیر این آیه در چند مورد است:

مورد اول

در دفع بعض اشکالات که متوجه بر این آیه است و آن ها سه اشکال است:

1. مخادعه از باب مفاعله است و افاده اسناد فعل را بطرفین می نماید و چگونه می توان نسبت خدعه را به خدا داد؟

جواب از این اشکال به وجوهی می توان داد:

وجه اول: باب مفاعله همه جا بین الاثنین نیست و در بسیاری از موارد يك

ص: 156

طرفی است مانند عافاك الله، و عاينت الشيء، و زاولت الامر، و سافرت و امثال این ها و مخادعه نیز از این قبیل است.

وجه دوم: اطلاق خدعه و مکر بر خداوند در آیات دیگر مانند: «و مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»؛ (1) و «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ»؛ (2) به نحو حقیقت نیست، بلکه از باب مجاز مشاکله است یعنی از جزاء خدعه و مکر، بخدعه و مکر تعبیر نموده چنان چه بعضی جمله «کما تدین تدان» را نیز از این قبیل گرفته اند.

وجه سوم: خداوند در دنیا با آن ها طوری رفتار می کند که گمان می برند خیر آن ها را خواسته و حال آن که آنان را املاء و استدراج نموده تا هر چه می خواهند بکنند و روز بروز عذاب خود را زیاد نمایند چنان چه می فرماید: «و لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ مَوْلِيَّ لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّ مَوْلِيَّ لَهُمْ لِيَزِدَنَّاهُمْ إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ»؛ (3) «گمان نبرند کسانی که کافر شدند مهلت دادن ما آنان را بر ایشان خوب است همانا مهلت می دهیم آنان را تا این که بر گناه خود بیفزایند و عذاب خوار کننده برای آنان است.»

و نیز می فرماید: «وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسَسَدُنَّهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ أُمْلِيَّ لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ»؛ (4) «و کسانی که آیات ما را دروغ شمردند کمک کمک آنان را بهلاکت نزدیک می کنیم از جهتی که نمی دانند، و مهلت می دهم ایشان را، محققاً کید من محکم است.» بنا بر این رفتاری که خدا نسبت به آن ها می کند چون ظاهرش

ص: 157

1- . نساء / 141.

2- . آل عمران / 47.

3- . آل عمران / 172.

4- . اعراف / 181.

احسان و باطنش خذلان و غایتش عذاب و هلاکت است از آن بمکر و خدعه و کید تعبیر شده.

2. خدعه بر حسب لغت ابهام نمودن طرفست آن چه را که اراده دارد از مکروه چنان چه بعضی گفته اند و بعضی دیگر گفته اند اخفاء آن ست با اصابة مکروه به نحوی که طرف نداند و با خداوند علام الغیوب چگونه می توان خدعه نمود؟

و جواب از این اشکال نیز به چند وجه داده می شود:

وجه اول: مراد از مخادعه با خدا، مخادعه در دین خداست که بحسب گفتار اظهار دینداری می کنند در حالی که متدین نیستند و از این جهت نتیجه این خدعه عائد خودشان می شود.

وجه دوم: ممکن است مراد از مخادعه با خدا، مخادعه با رسول خدا و خلفاء و منصوبین از طرف او باشد که اطاعت آن ها اطاعت حق و نافرمانی آن ها، نافرمانی اوست.

وجه سوم: ممکن است مراد از مخادعه صورت مخادعه باشد که بر فرض محال اگر خداوند علم بیاطن آن ها نداشت مخادعه حقیقت داشت چنان چه در تعبیرات مردم است که می گویند خدا را گول می زنی یا خودت را، و شاهد بر این معنی ذیل آیه است که می فرماید: «وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ».

3. این مخادعین اگر معتقد به وجود خداوند نیستند با که خدعه می کنند؟

و اگر معتقد به وجود او می باشند و او را عالم و آگاه از همه چیز می دانند چگونه با او خدعه می کنند؟ و جواب این گفتار این ست که مخادعین یا دهری و طبیعی هستند و غرض از مخادعه آنان دفع ضرر مسلمین از خودشان می باشد و یا معتقد

به وجود باری بوده، ولی صاحبان مذاهب باطله مانند اهل کتاب و مشرکین اند اینان نیز بعقیده فاسد خود، در این مخادعه خود را مأجور و مثاب می دانند.

مورد دوم

در مراتب مخادعه، مخادعه مراتبی دارد:

مرتبۀ اول: مخادعه در امور اعتقادیه است مانند مخادعه کفار و اهل ضلال و ارباب مذاهب باطله در اظهار اسلام و آمیزش با مسلمین.

مرتبۀ دوم: مخادعه در امور نفسانیه مثل این که دعوی عدالت و علم و اجتهاد و سخاوت و تواضع و شجاعت و زهد و خوف از خدا و توکل و انقیاد و تسلیم و ورع و تقوی و امثال این ها را بنماید با این که متّصف به آن ها نباشد.

مرتبۀ سوم: ریاء در عبادت است از واجبات و مستحبات، چنان چه روایت شده از ابن بابویه باسناد خود از حضرت صادق (علیه السلام) که از پدر بزرگوارش سؤال شد موجب نجات فردای قیامت چیست؟ فرمود:

«أَتَمَّا النِّجَاةَ فِي أَنْ لَا تَخَادَعُوا اللَّهَ فَيَخْدَعَكُمْ فَإِنَّهُ مَنْ يَخَادِعِ اللَّهَ يَخْدَعِهِ وَيَخْلَعُ مِنْهُ الْإِيْمَانَ وَنَفْسَهُ يَخْدَعُ لَوْ يَشْعُرُ فَقِيلَ لَهُ كَيْفَ يَخَادِعُ اللَّهَ فَقَالَ يَعْمَلُ مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ ثُمَّ يَرِيدُ بِغَيْرِهِ فَاتَّقُوا الرِّيَاءَ فَإِنَّهُ شَرُّكَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، إِنَّ الْمَرَأِيَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَدْعِي بِأَرْبَعَةِ أَسْمَاءَ: يَا كَافِرًا يَا فَاجِرًا، يَا غَادِرًا، يَا خَاسِرًا حَبِطَ عَمَلُكَ وَبَطَلَ أَجْرُكَ وَلا خِلاَصَ لَكَ الْيَوْمَ فَالْتَمَسْ أَجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ؛ هَمَانَا رَسْتِغَارِي فِي أَنْ سَتَّ كَيْفَ بِأَخِي خَدَعَهُ نَكْنِيْدُ كَيْفَ بِأَخِي خَدَعَهُ مِي كُنْدُ، زِيْرَا هَرُ كَيْفَ بِأَخِي خَدَعَهُ كُنْدُ خَدَا بِأَوْ خَدَعَهُ مِي نَمَايْدُ وَلِبَاسِ إِيْمَانِي رَا مِنْ مِي كُنْدُ وَ إِنْ بَفَهْمِدُ بِأَخِي خَدَعَهُ نَمُوْدَةُ پَسِ كُفْتَةُ شُدُ چِگُوْنَةُ بِأَخِي خَدَعَهُ مِي كُنْدُ؟ فَرَمُوْدُ عَمَلِي مِي كُنْدُ بِأَنْ چِه خَدَا اَمْرَ فَرَمُوْدَةُ وَ غَيْرِ خَدَا

ص: 159

را به آن عمل اراده می نماید پس بپرهیزید از ریاء، زیرا ریاء شرك به خدای عزّ و جلّ است، به درستی که روز قیامت ریاکار به چهار اسم خوانده شود: ای کافر، ای فاجر، ای حيله گر، ای زيانکار عمل تو از بين رفت و اجر تو باطل شد و برای تو امروز نجاتی نیست، پس اجر خود را طلب کن از آن که برای او عمل می نمودی.»

مرتبۀ چهارم: خدعه در مقامات دینی است به این معنی که پیش خود گمان کند واجد مقامی از مقامات دینی است و حال آن که فاقد آن است مثل این که خیال می کند دارای قصد قربت و خلوص نیت و اعتماد و توکل به خداست با این که در سرّ سرّ آلوده بریاء است و در امور نظرش باسباب ظاهری می باشد و یا جاهل مرکب

است و خود را عالم می داند و یا بی خرد است و خود را عقل کل می داند و یا اعمالش باطل است و خود را صحیح العمل می شمارد و از این جهت حال انکسار در خود نمی بیند و معترف بتقصیر یا قصور خود نمی باشد و عجب و غرور او را می گیرد و این بالاترین دام های شیطان و وسائل اغوای انسان است که آدمی را از عیوب خود غافل می کند و وقتی انسان از عیب خود غافل شود در صدد رفع آن برنمی آید.

مورد سوم

«و الّذین آمنوا»؛ این منافقان با مؤمنان نیز مخادعه می کنند و مخادعه با مؤمنین این است که در ظاهر ابراز برادری و هم کاری و مساعدت و دوستی و محبت می نمایند، ولی در باطن در مقام ایذاء و ظلم و احتقار و اهانت به آن ها و بدگویی و غیبت و نمایی و تهمت به آن ها و طلب عورات و عثرات آن ها و ترك مساعدت و كمك و هم کاری با آن ها، و عداوت و دشمنی با آن ها برمی آیند و جامع این صفات

نفاق و دورویی و ذووجهین و ذو لسانین بودن است و مناسب است که در این جا هر يك از این صفات را متذکر شده و عقوبت آن را گوشزد نمایم.

1. دورویی و دوزبانی

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمود:

«من كان له وجهان كان له لسانان من نار يوم القيامة؛ (1) کسی که دورو باشد برای او در روز قیامت دو زبان از آتش باشد.»

و نیز فرمود:

«تجدون من شرّ عباد الله يوم القيامة ذا الوجهين الذي يأتي هؤلاء بوجه و هؤلاء بوجه» (2)

(دورورا بدترین بنده گان خدا در روز قیامت می یابید، آن کسی که جمعی را با رویی و جمعی را با روی دیگری می آید) و نیز فرمود:

«يجي يوم القيامة ذو الوجهين دالعا لسانه في قفاه و اخر من قدامه يلتهبان نارا حتى يلتهبان خده ثم يقال هذا الذي كان في الدنيا ذا وجهين و ذا لسانين يعرف بذلك يوم القيامة؛ (3) دورو، روز قیامت می آید در حالی که زبانش را از پشت سرش بیرون آورده و زبان دیگری از جلو رویش، و از این دو زبان آتش شعله ور است به حدی که گونه او را مشتعل می نمایند سپس گفته می شود این کسی است که در دنیا دورو و دوزبان بوده، به این صفت در قیامت شناخته می شود.»

ص: 161

1- . نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، ج 2، ص: 319.

2- . همان.

3- . همان.

و از حضرت باقر(علیه السلام) روایت شده که فرمود:

«بئس العبد عبد یكون ذا وجهین و ذا لسانین یطری اخواه شاهدا و یأکله غائبا ان اعطی حسده و ان ابتلی خذله؛(1)

بد بنده ایست بنده ای که دارای دو رو و دو زبان باشد، در حضور برادرش مدح و ثنا می کند و در غیاب او گوشت او را می خورد «غیبتش را می کند» اگر چیزی به او عطا شود حسد می برد و اگر به مصیبتی گرفتار شود او را وامی گذارد.»

و در جامع السعادات از تورات نقل می کند:

«بطلت الامانة و الرجل مع صاحبه بشفتین مختلفین یهلك الله يوم القيمة كل شفتین مختلفین؛ «به واسطهٔ دوزبانی دوستی و امانت میان دو مصاحب از بین می رود و خداوند هلاک می کند روز قیامت هر که دارای دوزبان مختلف باشد.»

و نیز روایت می کند که:

«اوحی الله تعالی الی عیسی بن مریم لیکن لسانک فی السرّ و العلانیة لسانا واحدا و كذلك قلبک انی احذرك نفسک و کفی بک خبیرا، لا یصلح لسانان فی فم واحد و لا سیفان فی غمد واحد؛ خدای تعالی به عیسی بن مریم وحی فرمود که باید زبان تو در پنهان و آشکارا یکی باشد و هم چنین دل تو، من تو را از خودت می ترسانم و کافی هستی خودت از حیث آگاهی بضمیرت، شایسته نیست دوزبان در یک دهان و دو شمشیر در یک غلاف.»

و غیر این ها از اخبار دیگر.(2)

ص: 162

1- . همان.

2- . طیب، عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص: 304.

و این درست شبیه داستان معروفی است که از بعضی بزرگان نقل شده است که به جمعی از پیشه‌وران می‌گفت: از این بترسید که مسافران غریب بر سر شما کلاه بگذارند، کسی گفت اتفاقاً آن‌ها افراد بیخبر و ساده‌دلی هستند ما بر سر آن‌ها می‌توانیم کلاه بگذاریم، مرد بزرگ گفت: منظور من هم همانست، شما سرمایه‌ناچیزی از این راه فراهم می‌سازید و سرمایه بزرگ ایمان را از دست می‌دهید!

2. آن‌ها از خدا دورند و از راز و نیاز با او لذت نمی‌برند و به همین دلیل: «هنگامی که به نماز برخیزند سرتاپای آن‌ها غرق کسالت و بی‌حالی است»؛ «وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى».

3. آن‌ها چون به خدا و وعده‌های بزرگ او ایمان ندارند، اگر عبادت یا عمل نیکی انجام دهند آن نیز از روی ریا است نه به خاطر خدا!؛ «يُرَاؤْنَ النَّاسَ».

4. آن‌ها اگر ذکر هم بگویند و یادی از خدا کنند از صمیم دل و از روی آگاهی و بیداری نیست و اگر هم باشد بسیار کم است؛ «وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا».

5. آن‌ها افراد سرگردان و بی‌هدف و فاقد برنامه و مسیر مشخص‌اند، نه جزء مؤمنانند و نه در صف کافران!؛ «مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ».

باید توجه داشت که کلمه مذذب اسم مفعول از ماده ذذب است و در اصل به معنی صدای مخصوصی که به هنگام حرکت دادن يك شيء آویزان بر اثر برخورد با امواج هوا به گوش می‌رسد و سپس به اشیاء متحرك و اشخاص سرگردان و متحیر و فاقد برنامه مذذب گفته شده است و این یکی از لطیفترین تعبیراتی است که در قرآن در باره منافقین وارد شده است و يك اشاره ضمنی به این مطلب دارد که چنان نیست که نتوان منافقان را شناخت، بلکه این تذبذب آن‌ها آمیخته با آهنگ

مخصوصی است که با توجه به آن شناخته می شوند، و نیز این حقیقت را می توان از این تعبیر استفاده کرد که این ها همانند يك جسم معلق و آویزان ذاتا فاقد جهت حرکتند، بلکه این باها است که آن ها را به هر سو حرکت می دهد و به هر سمت بوزد با خود می برد! و در پایان آیه سرنوشت آن ها را چنین بیان می کند آن ها افرادی هستند که بر اثر اعمالشان خدا حمایتش را از آنان برداشته و در بیراهه ها گمراهشان ساخته «و هر کس را خدا گمراه کند هیچ گاه راه نجاتی برای آنان نخواهی یافت»؛ «وَمَنْ يُضَلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» (1).

قرآن کریم می فرماید:

«وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ * وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ * أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (2)

«و هنگامی که از آنان دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میانشان داوری کند، ناگهان گروهی از آنان رویگردان می شوند! ولی اگر حق داشته باشند (و داوری به نفع آنان شود) با سرعت و تسلیم به سوی او می آیند! آیا در دل های آنان بیماری است، یا شک و تردید دارند، یا می ترسند خدا و رسولش بر آنان ستم کنند؟! نه، بلکه آن ها خودشان ستم گردند!»

تفسیر

سپس به عنوان مذمت از گروه منافقان که دم از ایمان می زنند و ایمان در دل

ص: 165

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 4، ص: 178.

2- . نور / 47 الی 50.

آن‌ها پرتوافکن نیست می‌فرماید: «آن‌ها می‌گویند: به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می‌کنیم، ولی بعد از این ادعا، گروهی از آن‌ها روی گردان می‌شوند، آن‌ها در حقیقت مؤمن نیستند»؛ «وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ».

این چگونه ایمانی است که از زبانشان فراتر نمی‌رود؟ و پرتوش در اعمالشان ظاهر نمی‌گردد؟ بعد به عنوان يك دليل روشن برای بی‌ایمانی آن‌ها می‌فرماید: «هنگامی که از آن‌ها دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان آنان داوری کند، گروهی از آن‌ها روی گردان می‌شوند»؛ «وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ».

برای تأکید بیش‌تر و روشن شدن شرك و دنیاپرستیشان اضافه می‌کند:

«اما اگر این داوری به نفع آن‌ها بوده باشد با نهایت تسلیم به سوی او می‌آیند»؛ «وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ».

قابل توجه این که در يك عبارت، سخن از دعوت به سوی خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، ولی عبارت بعد یعنی جمله «لیحکم» به صورت مفرد آمده که تنها اشاره به داوری پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌باشد، این به خاطر آن است که داوری پیامبر از داوری خدا جدا نیست و هر دو در حقیقت به امر واحدی باز می‌گردد.

ضمناً باید توجه داشت که ضمیر "إليه" به شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا داوری او باز می‌گردد.

این نکته نیز باید مورد توجه قرار گیرد که در آیات فوق این تخلف و اعراض از داوری پیامبر (صلی الله علیه و آله) تنها به گروهی از منافقان نسبت داده شده است، شاید به دلیل

این که گروه دیگر تا این حد بی حیا و جسور نبودند، چرا که نفاق هم مانند ایمان دارای درجات مختلفی است.

در آخرین آیه مورد بحث ریشه های اصلی و انگیزه های عدم تسلیم در برابر داوری پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در سه جمله بیان می کند و می گوید: «آیا در دل های آن ها بیماری است (بیماری نفاق)»؛ «أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ».

این یکی از صفات منافقان است که اظهار ایمان می کنند اما به خاطر انحرافی که در دل از اصل توحید دارند هرگز تسلیم داوری خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیستند یا اگر بیماری نفاق بر دل های آن ها چیره نشده «به راستی در شک و تردیدند؟»؛ «أَمْ أَتَابُوا».

و طبیعی است شخصی که در پذیرش يك آئین مردد است تسلیم لوازم آن نخواهد بود.

یا این که اگر نه آن است و نه این و از مؤمنانند «آیا به راستی می ترسیدند که خدا و رسولش بر آن ها ظلم و ستم کند؟!»؛ «أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ».

در حالی که این تناقض آشکاری است کسی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را فرستاده خدا و بیان گر رسالت او می داند و حکمش را حکم خدا می شمرد ممکن نیست احتمال ظلم و ستم درباره او دهد، مگر امکان دارد خدا به کسی ستم کند؟ مگر ظلم زائیده جهل یا نیاز یا خود خواهی نیست؟ ساحت مقدس خداوند از همه این ها پاک است.

«بلکه در واقع خود این ها ظالم و ستم گردند»؛ «بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ».

آن ها نمی خواهند به حق خودشان قانع باشند، و چون می دانند پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) چیزی از حق دیگران به آن ها نخواهد داد تسلیم داوری او نمی شوند.

به گفته نویسنده تفسیر «فی ظلال»: این سه تعبیر در واقع هر کدام در شکل خاصی عرضه شده است: اولی برای اثبات است، دومی برای تعجب، و سومی برای انکار.

در جمله اول می خواهد علت حقیقی را که بیماری نفاق است روشن کند، و در جمله دوم، هدف بیان تعجب از تردید آن ها در عدالت پیامبر است و صحت داوری او با این که مدعی ایمانند، و جمله سوم اشاره به تناقض روشنی است که میان ادعای ایمان و عملشان دیده می شود(1).

تنها ایرادی که به گفته این مفسر در این سخن متوجه می شود این است که او جمله «ام ارتابوا» را به معنی شك در عدالت و صحت داوری پیامبر (صلی الله علیه و آله) گرفته، در حالی که ظاهر این است که شك در اصل نبوت را می گوید همان گونه که بسیاری از مفسران پذیرفته اند.

نکته ها

1. بیماری نفاق

این نخستین بار نیست که در قرآن مجید به تعبیر «مرض» در مورد نفاق بر خورد می کنیم، قبل از آن در اوائل سوره بقره، ضمن بیان صفات منافقان، چنین آمده بود: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»؛ «در دل های آن ها يك نوع بیماری

ص: 168

1- . قطب، سید، فی ظلال القرآن، ج 6، ص: 115.

است، و خداوند هم بر بیماری آن‌ها می‌افزاید!» همان‌گونه که در جلد اول ذیل آیه مزبور گفتیم، نفاق در حقیقت بیماری و انحراف است، انسان سالم، یک چهره بیش‌تر ندارد، روح و جسم او هماهنگ است، اگر مؤمن است تمام وجودش فریاد ایمان می‌کشد، و اگر منحرف است ظاهر و باطنش بیان‌گر انحراف است، اما این‌که ظاهرش دم‌از‌ایمان‌بزند و باطنش بوی کفر دهد، این یک نوع بیماری است.

و از آن‌جا که این‌گونه افراد بر اثر لجاجت و پافشاری در برنامه‌های‌شان مستحق لطف و هدایت‌خدایی نیستند، خداوند آنان را به حال خود می‌گذارد تا این بیماری‌اشان افزون‌گردد.

و به راستی خطرناک‌ترین افراد در یک جامعه همین منافقانند، چرا که تکلیف انسان در برابر آن‌ها روشن نیست، نه واقعاً دوستند و نه ظاهراً دشمن؛ از امکانات مؤمنین استفاده می‌کنند و از مجازات کفار ظاهراً مصونند، ولی اعمال‌شان از اعمال کفار بدتر.

و چنان‌که می‌دانیم چون این ناهماهنگی ظاهر و باطن برای همیشه قابل ادامه نیست سرانجام پرده‌ها کنار می‌رود و باطن آلوده آنان ظاهر می‌شود، چنان‌که در آیات مورد بحث و شأن نزول آن ملاحظه کردیم که پیش آمدن یک صحنه داوری، مشت آن‌ها را باز کرد و خبث درونشان را آشکار ساخت (1).

2. حکومت عدل تنها حکومت خدا است

بی‌شک انسان هر قدر بتواند خود را از حب و بغض و خودخواهی و خود

ص: 169

1- . جهت مطالعه بیش‌تر در باره صفات منافقان ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 1، ذیل آیه 10 سوره مبارکه (بقره).

دوستی خالی کند باز ممکن است به طور ناآگاه گرفتار این امور بشود، مگر این که معصوم باشد و بیمه شده از سوی پروردگار.

به همین دلیل می گوئیم: قانونگذار حقیقی تنها خدا است، زیرا علاوه بر این که تمام نیازهای انسان را با علم بی پایانش می داند، و بهترین راه رفع این نیازها را می شناسد هرگز گرفتار انحراف به خاطر نیازها و حب و بغض ها نمی گردد.

در مقام قضاوت و داوری نیز عادلانه ترین داوری ها، داوری خدا و پیامبر و امام معصوم است، و بعد از آن داوری کسانی که راه آن ها را می پویند و شباهتی به آنان دارند.

ولی این بشر خود خواه تن به این داوری های عادلانه نمی دهد، و این قوانین عدالت گستر را نمی پسندد، دنبال قانون و حکومت و قضاوتی می رود که حرص و طمع و شهوت او را بیش تر اشباع کند، و چه تعبیر جالبی در مورد این گروه در آیات فوق آمده: «أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ «ستم گران واقعی آن ها هستند!» ضمناً قرار گرفتن در برابر چنین صحنه هایی محکی است برای سنجش معیار ایمان هر انسان «تا سیه روی شود هر که در او غش باشد!» جالب این که قرآن در جایی دیگر می گوید: مؤمنان حقیقی نه تنها در ظاهر تسلیم داوری تواند، بلکه در اعماق دل نیز هیچ گونه سنگینی و ناراحتی از داوری های تو نمی کنند هر چند ظاهراً به زیانشان باشد: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً»؛ «سوگند به پروردگارت آن ها ایمان نمی آورند مگر آن زمانی که

تورا داور اختلافاتشان قرار دهند، و بعد از صدور حکم تو هیچ گونه ناراحتی و سنگینی از نتیجه آن در دل نداشته باشند

و در ظاهر و باطن تسلیم حق گردند.»(1)

اما آن ها که حکم خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را فقط در آن جا که حافظ منافعشان است پذیرا هستند در حقیقت مشرکانی می باشند که برده و بنده منافع خویشند، هر چند دم از ایمان بزنند و در صفوف مؤمنین باشند!(2)

7. ظاهر و باطن منافقین و مسخره کردن اهل ایمان

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شِيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ * اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ * أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهَدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ * مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ * صُمُّ بُكْمٌ عُمِّي فُهُمْ لَا يَرْجِعُونَ * أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ * يَكَادُ الْبَرْقُ يَحْطِفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛(3) «و هنگامی که به آنان گفته شود: همانند (سایر) مردم ایمان بیاورید! می گویند: آیا هم چون ابلهان ایمان بیاوریم؟! بدانید این ها همان ابلهانند، ولی نمی دانند! و هنگامی که افراد

ص: 171

1- . نساء / 65.

2- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 14، ص: 515.

3- . بقره / 14 الی 20.

باایمان را ملاقات می کنند، و می گویند: ما ایمان آورده ایم! (ولی) هنگامی که با شیطان های خود خلوت می کنند، می گویند: ما با شمائیم! ما فقط (آن ها را) مسخره می کنیم! خداوند آنان را استهزا می کند؛ و آن ها را در طغیان نشان نگه می دارد، تا سرگردان شوند. آنان کسانی هستند که هدایت را به گمراهی فروخته اند؛ و (این) تجارت آن ها سودی نداده؛ و هدایت نیافته اند. آنان [منافقان] همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک، راه خود را پیدا کند)، ولی هنگامی که آتش اطراف او را روشن ساخت، خداوند (طوفانی می فرستد و) آن را خاموش می کند؛ و در تاریکی های وحشتناکی که چشم کار نمی کند، آن ها را رها می سازد. آن ها کران، گنگ ها و کورانند؛ لذا (از راه خطا) باز نمی گردند! یا هم چون بارانی از آسمان، که در شب تاریک همراه با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذران) بیارد. آن ها از ترس مرگ، انگشتانشان را در گوش های خود می گذارند؛ تا صدای صاعقه را نشنوند. و خداوند به کافران احاطه دارد (و در قبضه قدرت او هستند). (روشنایی خیره کننده) برق، نزدیک است چشمانشان را برباید. هر زمان که (برق جستن می کند، و صفحه بیابان را) برای آن ها روشن می سازد، (چند گامی) در پرتو آن راه می روند؛ و چون خاموش می شود، توقف می کنند. و اگر خدا بخواهد، گوش و چشم آن ها را از بین می برد؛ چرا که خداوند بر هر چیز تواناست.»

تفسیر

سومین نشانه آن ها آن ست که هر روز به رنگی در می آیند و در میان هر جمعیتی با آن ها هم صدا می شوند، آن چنان که قرآن می گوید: «هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات کنند می گویند ایمان آوردیم»؛ «وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا».

ما از شما هستیم و پیرو یک مکتبیم، از جان و دل اسلام را پذیرا گشتیم و با شما هیچ فرقی نداریم! «اما هنگامی که با دوستان شیطان صفت خود به خلوتگاه می روند می گویند ما با شما نیستیم!»؛ «وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ».

«و اگر می بینید ما در برابر مؤمنان اظهار ایمان می کنیم ما مسخره شان می کنیم!» «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ».

ما بر افکار و اعمالشان در دل می خندیم، می خواهیم کلاه بر سرشان بگذاریم، دوست ما و محرم اسرار ما و همه چیز ما شمائید! سپس قرآن با یک لحن کوبنده و قاطع می گوید: «خدا آن ها را مسخره می کند»؛ «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ».

«و خدا آن ها را در طغیانشان نگه می دارد تا به کلی سرگردان شوند»؛ «وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ

يَعْمَهُونَ» (1).

آخرین آیه مورد بحث سرنوشت نهایی آن ها را که سرنوشتی است بسیار غم انگیز و شوم و تاریک چنین بیان می کند:

«آن ها کسانی هستند که در تجارتخانه این جهان، هدایت را با گمراهی معاوضه کرده اند»؛ «أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ».

و به همین دلیل «تجارت آن ها سودی نداشته»، بلکه سرمایه را نیز از کف داده اند؛ «فَمَا رَبَحَتِ تِجَارَتُهُمْ».

«و هرگز روی هدایت را ندیده اند»؛ «وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ».

ص: 173

1- «يعمهون» از ماده «عمه» (بر وزن همه) به معنی تردد و تحیر در کاری است و به معنی کوردلی و تاریکی بصیرت که اثر آن سرگردانی است نیز آمده است (به کتاب مفردات راغب و تفسیر المنار و قاموس اللغه مراجعه شود).

در قرآن مجید کرارا فعالیت های انسان در این دنیا به يك نوع تجارت تشبیه شده است، و در حقیقت همه ما در این جهان تاجرانی هستیم که با سرمایه های فراوان خدا داد، سرمایه عقل، فطرت، عواطف، نیروهای مختلف جسمانی، مواهب عالم طبیعت، و بالاخره رهبری انبیاء، گام در این تجارتخانه بزرگ می گذاریم، گروهی سود می برند و پیروز می شوند و سعادت مند، گروهی نه تنها سودی نمی برند، بلکه اصل سرمایه را نیز از دست داده، و به تمام معنی ورشکست می شوند نمونه کامل گروه اول، مجاهدان راه خدا هستند، چنان که قرآن درباره آن ها می گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ»؛ (1) «ای افراد با ایمان! آیا شما را راهنمایی به تجارتی بکنم که از عذاب دردناک رهائتان می بخشد (و به سعادت جاویدان رهنمونتان می شود) ایمان به خدا و رسول او بیاورید و در راه او با مال و جان جهاد کنید.»

و نمونه واضح گروه دوم منافقانند که قرآن در آیات فوق، پس از ذکر کارهای مخرب آن ها که در لباس اصلاح و عقل، انجام می گیرد می گوید: «آن ها کسانی هستند که هدایت را با گمراهی مبادله کردند و این تجارت نه برای آن ها سودی داشت و نه مایه هدایت شد» این گروه در موقعیتی قرار داشتند که می توانستند بهترین راه را انتخاب کنند، آن ها در کنار چشمه زلال وحی قرار داشتند، در محیطی مملو از صفا و صداقت و ایمان.

اما آن ها به جای این که از این موقعیت خاص که در طول قرون اعصار تنها

ص: 174

نصیب گروه اندکی شده است بالاترین بهره را ببرند، هدایت را دادند و گمراهی را خریدند، هدایتی که در درون فطرتشان بود، هدایتی که در محیط وحی موج می زد، همه این امکانات را از دست دادند به گمان این که با این کار می توانند، مسلمین را در هم بکوبند و رؤیاهای شومی را که در مغز خود می پروراندند تحقق بخشند.

این معاوضه و انتخاب غلط دو زیان بزرگ همراه داشت:

نخست این که سرمایه های مادی و معنوی خویش را از دست دادند بی آن که در مقابل آن سودی ببرند.

و دیگر این که حتی به نتیجه شوم مورد نظر خود نیز نرسیدند، زیرا اسلام با سرعت پیشرفت کرد و به زودی صفحه جهان را فرا گرفت و این منافقان نیز رسوا شدند.

8. دو مثال جالب برای ترسیم حال منافقان

بعد از بیان صفات و ویژگی های منافقان، قرآن مجید، برای مجسم ساختن وضع آن ها دو تشبیه گویا در آیات فوق بیان می کند:

1. در مثال اول می گوید: «آن ها مانند کسی هستند که آتشی (در شب ظلمانی) افروخته» (تا در پرتو نور آن راه را از بیراهه بشناسد و به منزل مقصود برسد)؛ «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا».

«ولی همین که این شعله آتش اطراف آن ها را روشن ساخت، خداوند آن را خاموش می سازد، و در ظلمات رهانشان می کند، به گونه ای که چیزی را نبینند»؛ «فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ».

آن ها فکر می کردند با این آتش مختصر و نور آن می توانند با ظلمت ها به

سخت بر می خیزد و یا باران درشتی فرو می ریزد، و یا بر اثر پایان گرفتن مواد آتش افروز، آتش به سردی و خاموشی می گراید و بار دیگر در تاریکی وحشتناک سرگردان می شوند.

سپس اضافه می کند: «آن ها کر هستند و گنگ و نابینا، و چون هیچ يك از وسائل اصلی درك حقایق را ندارند از راهشان باز نمی گردند»؛
«صُمُّ بَكْمُ عُمِّي فَهَمَّ لَا يَرَجِعُونَ».

چه مثال دقیق و گویایی: در زندگی انسان بیراهه ها فراوان است، اما خط مستقیم که به سر منزل مقصود به پیش می رود یکی بیش نیست، ولی خطوط انحرافی بی نهایت است، و از آن گذشته پرده های ظلمت و طوفان های وحشتناک و حوادث گوناگون در طول این راه فراوان خواهد بود، چراغ پرفروغی که از این حوادث مصون باشد لازم است که این پرده های ظلمت را بشکافد و در برابر طوفان ها مقاومت کند، و آن چیزی جز چراغ عقل و ایمان و خورشید وحی نیست.

مختصر شعله ای که انسان، موقتا می افروزد چه کاری در این راه طولانی و پر از طوفان از آن ساخته است؟! "منافقان" با انتخاب راه نفاق چنین می پنداشتند که می توانند در همه حال موقعیت خویش را حفظ کنند و از هر خطر احتمالی مصون بمانند، از منافی که به دو طرف می رسد، استفاده کرده، و هر دسته غالب شوند آن ها را از خود بدانند اگر مؤمنان پیروز شوند در صف مؤمنان، و اگر غلبه با کافران باشد با آن ها باشند.

آن ها خود را افرادی زیرك و باهوش می پنداشته اند و در پرتو روشنایی این شعله ضعیف و ناپایدار، می خواستند راه زندگی خود را ادامه دهند و به نوایی برسند.

اما قرآن پرده از روی کار آن ها برداشت، و دروغشان را آشکار کرد، چنان که

می خوانیم: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ بِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»؛ (1) «هنگامی که منافقان به سراغ تو می آیند می گویند ما گواهی می دهیم که تو فرستاده خدایی، خدا می داند که تو رسول او هستی، ولی خدا گواهی می دهد که منافقان در اظهاراتشان دروغ می گویند.»

حتی قرآن به کفار نیز اعلام می کند که آن ها با شما نیستند، هر وعده ای دهند عمل نخواهند کرد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَ إِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ- لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ»؛ (2) «منافقان به برادران کافر خود از اهل کتاب وعده می دهند که اگر شما را از مدینه بیرون کنند، ما نیز با شما خارج خواهیم شد و به حرف هیچ کس در باره شما گوش نخواهیم داد، و اگر با شما بجنگند شما را یاری می کنیم، و لکن خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغ می گویند، اگر آن ها را بیرون کنند همراه آن ها خارج نخواهند شد، و اگر با آن ها جنگ نمایند یاریشان نخواهند کرد، و اگر به آن ها کمک کنند (درگیر و دار جنگ) پا به فرار خواهند گذاشت (و استقامت به خرج نخواهند داد).»

قابل توجه این که: قرآن در این جا از جمله «استوقد ناراً» استفاده کرده است، یعنی آن ها برای رسیدن به «نور»، «نار» استفاده می کنند، آتشی که هم دود و هم

ص: 177

1- . منافقون / 1 و 2.

2- . حشر / 11 و 12.

خاکستر و هم سوزش دارد، در حالی که مؤمنان از نور خالص و چراغ روشن و پر فروغ ایمان بهره می گیرند.

منافقان گرچه تظاهر به نور ایمان دارند اما باطنشان، نار است، و اگر هم نوری باشد ضعیف است و کوتاه مدت.

این نور مختصر، یا اشاره به فروغ و جدان و فطرت توحیدی است و یا اشاره به ایمان نخستین آن ها است که بعداً بر اثر تقلیدهای کورکورانه و تعصبهای غلط و لجابتهای و عداوتهای، پرده های ظلمانی و تاریک بر آن می افتد، نه تنها يك ظلمت، بلکه به تعبیر قرآن «ظلمات».

و همین ها است که چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا را سر انجام از آن ها خواهد گرفت، چرا که سابقاً هم گفتیم ادامه راه غلط تدریجاً نیروی تشخیص و درک انسان را ضعیف می کند، تا آن جا که گاهی حقایق را وارونه می بیند، نیک در نظرش بد، و فرشته دیو، خودنمایی می کند.

به هر حال این تشبیه در حقیقت، يك واقعیت را در زمینه نفاق روشن می سازد، و آن این که نفاق و دورویی برای مدت طولانی نمی تواند مؤثر واقع شود ممکن است منافقان برای مدت کوتاهی از مزایای اسلام و

مصونیت های مؤمنان برخوردار شوند و از رفاقت پنهانی با کفار نیز بهره گیرند.

ولی این امر هم چون شعله ضعیف و کم دوامی که در يك بیابان تاریک و ظلمانی در معرض وزش طوفان ها است دیری نمی پاید، و سرانجام چهره واقعی آن ها آشکار می گردد، و به جای کسب موفقیت و محبوبیت، منفور و مطرود خواهند شد و همانند کسی که در بیابان راه را گم کرده و چراغ را از دست داده سرگردان می مانند.

این نکته نیز قابل توجه است که در تفسیر آیه «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا»؛⁽¹⁾

آن خدایی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور بخش قرار داد.

از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود:

«اضاءت الارض بنور محمد (صلی الله علیه و آله) كما تضيء الشمس فضرب الله مثل محمد (صلی الله علیه و آله) الشمس و مثل الوصی القمر؛ خداوند صفحه روی زمین را به محمد ص روشن ساخت همان گونه که با نور آفتاب، لذا محمد ص را به خورشید تشبیه کرد، و وصی او علی (علیه السلام) را به ماه.»⁽²⁾

یعنی نور ایمان و وحی، عالمگیر است، در حالی که نفاق اگر پرتوی هم داشته باشد تنها دایره کوچکی از اطراف خود را آن هم برای مدت کوتاهی روشن می کند؛ «ما حَوْلَهُ».

در مثال دوم قرآن صحنه زندگی آن ها را به شکل دیگری ترسیم می نماید:

شبیه است تاریک و ظلمانی پر خوف و خطر، باران به شدت می بارد، از کرانه های افق برق پرنوری می جهد، صدای غرش وحشتناک و مهیب رعد، نزدیک است پرده های گوش را پاره کند، انسانی بی پناه در دل این دشت وسیع و ظلمانی و پر از خطر، حیران و سرگردان مانده است، باران پر پشت، بدن او را مرطوب ساخته، نه پناهگاه مورد اطمینانی وجود دارد که به آن پناه برد و نه ظلمت اجازه می دهد گامی به سوی مقصد بردارد.

قرآن در یک عبارت کوتاه، حال چنین مسافر سرگردانی را بازگو می کند:

ص: 179

1- . یونس / 5.

2- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 1، ص: 36.

«یا همانند بارانی که در شب تاریک، توام با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذرانی) بیارد»؛ «أَوْ كَصَّيَّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ».

سپس اضافه می کند «آن ها از ترس مرگ انگشت ها را در گوش خود می گذارند تا صدای وحشت انگیز صاعقه ها را نشنوند»؛ «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ».

و در پایان آیه می فرماید: «و خداوند به کافران احاطه دارد» (و آن ها هر کجا بروند در قبضه قدرت او هستند)؛ «وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ».

برق ها پی در پی بر صفحه آسمان تاریک جستن می کند: «نور برق آن چنان خیره کننده است که نزدیک است چشم های آن ها را برباید»؛ «يَكَادُ الْبَرْقُ يَحْطِفُ أَبْصَارَهُمْ».

«هر زمان که برقی می زند و صفحه بیابان تاریک، روشن می شود، چند گامی در پرتو آن راه می روند، ولی بلافاصله ظلمت بر آن ها مسلط می شود و آن ها در جای خود متوقف می گردند»؛ «كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا».

آن ها هر لحظه خطر را در برابر خود احساس می کنند، چرا که در دل این بیابان نه کوهی به چشم می خورد، و نه درختی تا از خطر رعد و برق و صاعقه جلوگیری کند، هر آن ممکن است هدف صاعقه ای قرار گیرند و در يك لحظه خاکستر شوند!

می دانیم صاعقه ها به هر برآمدگی از زمین حمله می کنند، اما در دل بیابان جز آن ها برآمدگی پیدا نمی شود که صاعقه متوجه آن گردد، بنا بر این خطر جدی و حتمی است (با توجه به این که خطر صاعقه در بیابان های مسطحی هم چون

بیابان های حجاز به درجات از مناطق کوهستانی بیش تر است اهمیت این مثال برای مردم آن محیط روشن تر می شود).

خلاصه نمی داند چه کند، مضطرب و پریشان، حیران و سرگردان بر جای خود ایستاده، نه راهی در میان شنهای بیابان پیدا است و نه راهنمایی که در پرتو هدایت او گام بردارد.

حتی این خطر وجود دارد که غرش رعد، گوش آن ها را پاره و نور خیره کننده برق چشمشان را نابینا کند، آری «اگر خدا بخواهد گوش و چشم آن ها را از میان می برد چرا که خدا به هر چیزی توانا است»؛ «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

آری منافقان درست به چنین مسافری می مانند، آن ها در میان مؤمنان روز-افزون که هم چون سیل خروشان و باران پرپشتی به هر سو پیش می روند قرار گرفته اند افسوس که به پناهگاه مطمئن ایمان، پناه نبرده اند تا از شر صاعقه های مرگبار مجازات الهی نجات یابند.

جهاد مسلحانه مسلمین در برابر دشمنان همانند خروش رعد و صاعقه بر سر آن ها فرود می آمد، گاهگاه فرصت هایی، برای پیدا کردن راه حق نصیبشان می شد و اندیشه هاشان بیدار می گشت، ولی افسوس که این بیداری هم چون برق آسمان دیری نمی پائید تا می خواستند چند گامی بردارند خاموش می شد و تاریکی غفلت و سپس توقف و سرگردانی جای آن را می گرفت.

پیشرفت سریع اسلام هم چون برق آسمانی چشم آن ها را خیره کرده بود، و آیات قرآن که پرده از رازهای نهانشان بر می داشت هم چون صاعقه ها آن ها را هدف

قرار می داد، هر دم احتمال می دادند آیه ای نازل گردد و پرده از رازهای دیگری بردارد و رسواتر شوند.

چنان که قرآن در آیه 64 سوره توبه می گوید: «يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَخْرِضُوا اللَّهَ مَخْرَجَ مَا تَكْتُمُونَ»؛ «منافقان از این می ترسند که سوره ای بر ضد آن ها نازل شود و آن چه در درون مخفی می دارند فاش گردد بگو هر چه می خواهید استهزاء کنید خدا آن چه را از آن می ترسید ظاهر می سازد».

منافقان از این نیز وحشت داشتند که با علنی شدن اسرارشان فرمان جنگ از طرف خدا با این دشمنان خائن داخلی صادر شود و مسلمانان که در آن روز قوی و نیرومند بودند بر آن ها، حمله کنند، آن چنان که قرآن می گوید: «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا تُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِلُوا نَكَتِيًّا»؛ (1) «اگر منافقان و آن هایی که قلبشان بیمار است و کسانی که با اشاعه اکاذیب، ترس و وحشت و سستی می آفرینند، دست از کردار خود بردارند ما تو را بر آن ها می شورانیم تا نتوانند در جوار شما جز اندکی زندگی کنند و به صورت افراد نفرین شده هر جا یافت شوند، آن ها را بگیرند و بکشند».

از این آیات به خوبی استفاده می شود که منافقان در وحشت و سرگردانی سختی در مدینه قرار داشتند، آیات با لحن شدید و قاطعی پی در پی همانند رعد و برق آسمانی بر ضد آن ها نازل می شد، و هر آن احتمال این می رفت که دستور مجازات و یا حد اقل اخراج آن ها از مدینه صادر گردد.

اگر چه شأن نزول این آیات، منافقان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است اما با توجه به

ص: 182

این که خط نفاق در هر عصر و زمانی، در برابر خط انقلابهای راستین وجود داشته و دارد به منافقان همه اعصار و قرون گسترش می یابد، و ما با چشم خود تمام این نشانه ها را يك به يك و موبه مو در مورد منافقان عصر خویش، می یابیم، سرگردانی آن ها، وحشت و اضطرابشان و خلاصه بی پناهی و بدبختی و سیه روزی و رسوایی آن ها را درست همانند همان مسافری که قرآن به روشن ترین وجهی حال او را ترسیم کرده است مشاهده می کنیم.

در این که میان مثال دوم و اول در آیات فوق چه تفاوتی است؟، در این جا دو تفسیر وجود دارد.

نخست این که: آیه اول (مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي...) اشاره به منافقانی است که در آغاز وارد، صف مؤمنان راستین شده بودند و حقیقتاً ایمان آوردند، اما این ایمان مستقر و پا بر جا نبود و به نفاق گرائیدند.

و اما مثال دوم (أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ...) حال منافقانی را بازگو می کند که از آغاز در همان صف نفاق بودند و حتی برای يك لحظه هم ایمان نیاوردند.

دیگر این که: مثال اول بازگو کننده حال افراد است، و مثال دوم مجسم کننده وضع محیط ها، لذا در اول می فرماید: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي...»؛ (مثل آن ها مانند کسی است که...) و در مثال دوم می گوید: «أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ»؛ «مانند باران پرپشتی که از آسمان فرو می ریزد، و در آن، ظلمت و رعد و برق است» اشاره به محیط وحشت زا و پرخوف و خطری است که منافقان در آن زندگی داشتند. (1)

ص: 183

قرآن کریم در آیاتی دیگر می فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ * وَ لَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ * وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لَنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِّنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ

لَكَاذِبُونَ * وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَنْتَقِلُوا مَعِ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيْسَ لَكُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ»؛ (1) «و از مردم کسانی هستند که می گویند: به خدا ایمان آورده ایم!» اما هنگامی که در راه خدا شکنجه و آزار می بینند، آزار مردم را هم چون عذاب الهی می شمارند (و از آن سخت وحشت می کنند)، ولی هنگامی که پیروزی از سوی پروردگارت (برای شما) بیاید، می گویند: «ما هم با شما بودیم (و در این پیروزی شریکیم)!! آیا خداوند به آن چه در سینه های جهانیان است آگاه تر نیست؟! مسلماً خداوند مؤمنان را می شناسد، و به یقین منافقان را (نیز) می شناسد. و کافران به مؤمنان گفتند: شما از راه ما پیروی کنید، (و اگر گناهی دارد) ما گناهانتان را بر عهده خواهیم گرفت!» آنان هرگز چیزی از گناهان این ها را بر دوش نخواهند گرفت؛ آنان به یقین دروغ گو هستند! آن ها بار سنگین (گناهان) خویش را بر دوش می کشند، و (هم چنین) بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود؛ و روز قیامت به یقین از تهمت هایی که می بستند سؤال خواهند شد!»

9. منافقین در پیروزی ها شریک، اما در مشکلات نه!

اشاره

از آن جا که در آیات گذشته بحث های صریحی از «مؤمنان صالح» و «مشرکان»

ص: 184

آمده بود در نخستین آیات مورد بحث به گفتگو پیرامون گروه سوم یعنی «منافقان» می پردازد و می گوید: «بعضی از مردم اظهار ایمان می کنند، اما در برابر فشار مخالفان تحمل و استقامت به خرج نمی دهند، هنگامی که در مسیر الله تحت فشار شکنجه قرار گیرند از ایمان به کنار می روند و فشار و شکنجه مردم را هم چون عذاب الهی می شمردند» (و از آن سخت وحشت می کنند)؛ «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ».

«اما هنگامی که یاری از سوی پروردگارت به سراغ تو بیاید و پیروز شوید می گویند: ما با شما بودیم و در افتخارات شما شریکیم!»؛ «وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ».

آیا این ها گمان می کنند خدا از اعماق قلبشان با خبر نیست؟ «آیا خداوند به آن چه در سینه های مردم جهان است از همه آگاه تر نمی باشد؟»؛ «أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ».

تعبیر به «آمنّا» (ایمان آورده ایم) به صورت صیغه جمع در حالی که جمله بعد به صورت صیغه مفرد است شاید از این نظر باشد که این گروه منافقان می خواهند خودشان را در صف جمعیت مؤمنان جا بزنند، لذا «آمنّا» می گویند یعنی هم چون سائر مردم ایمان آورده ایم.

تعبیر به «أُوذِيَ فِي اللَّهِ» به معنی «اوذی فی سبیل الله» است، یعنی آن ها در راه خدا و ایمان گاهی مورد آزار دشمن قرار می گیرند.

جالب این که از مجازات الهی تعبیر به «عذاب» می کند، و از آزارهای مردم تعبیر به «فتنه»، اشاره به این که آزارهای مردم در حقیقت عذاب نیست، بلکه

آزمایش است و وسیله تکامل برای انسان، و به این ترتیب به آن ها تعلیم می دهد که این دورا با هم مقایسه نکنند، و با این بهانه که مخالفان آن ها را آزار و شکنجه می کنند دست از ایمان خود بردارند که این جزئی از برنامه کلی امتحان در این دنیا است.

در این جا يك سؤال پیش می آید که خداوند در مکه کدام پیروزی نصیب مسلمانان کرده بود که منافقین خود را در آن سهیم بدانند؟.

در پاسخ می گوئیم: جمله فوق به صورت "شرطیه" است، و می دانیم جمله شرطیه دلیل بر وجود شرط نیست، بلکه مفهومی این است که اگر در آینده پیروزی هایی نصیب شما شود این منافقان سست ایمان خود را در آن شریک می دانند.

اضافه بر این در مکه نیز مسلمانان پیروزی هایی در برابر دشمنان کسب کردند، هر چند پیروزی نظامی نبود، بلکه پیروزی در تبلیغات و نفوذ افکار عمومی و پیشرفت اسلام در میان قشرهای مردم بود.

از همه این ها گذشته تعبیر به اذیت و آزار مؤمنان مناسب با محیط مکه است و گرنه در محیط مدینه کم تر چنین چیزی اتفاق می افتاد.

ضمناً این نکته نیز روشن شد که منافق تنها به کسانی نمی گویند که در باطن ابدا ایمان ندارند و اظهار ایمان می کنند، بلکه افراد سست ایمانی که در تحت فشار این و آن به زودی عقیده خود را عوض می کنند جزء منافقان محسوب می شوند، و آیه مورد بحث ظاهراً از این گونه منافقان سخن می گوید، و تصریح می کند که خدا از نیات آن ها آگاه است.

در آیه بعد باز برای تأکید بیش تر می افزاید: «به طور قطع خداوند مؤمنان را می شناسد، و نیز به طور یقین خداوند منافقان را نیز می شناسد»؛ «وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ».

اگر ساده لوحانی فکر می کنند می توانند با اخفاء حقائق از قلمرو علم خدا دور بمانند سخت در اشتباهند.

مجدداً تکرار می کنیم تعبیر به «منافق» دلیل بر این نیست که این آیات در مدینه نازل شده است، درست است که مسأله نفاق معمولاً بعد از پیروزی يك جمعیت و به دست گرفتن حکومت پیدا می شود که مخالفان تغییر چهره داده و گروه زیر زمینی تشکیل می دهند، ولی همان گونه که گفتیم نفاق معنی وسیعی دارد و افراد ضعیف الایمانی را که با مختصر فشاری تغییر عقیده می دهند نیز شامل می شود.

آیه بعد به يك نمونه از منطق های سست و پوچ مشرکان که هم اکنون نیز در میان قشر وسیعی وجود دارد اشاره کرده، می گوید: «کافران به مؤمنان گفتند: شما بیائید از راه و آئین ما پیروی کنید و اگر گناهی داشته باشد ما گناه شما را به دوش می گیریم»؛ «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ».(1)

امروز نیز بسیاری از وسوسه گران را می بینیم که هنگام دعوت به يك عمل خلاف می گویند اگر گناهی دارد به گردن ما، در حالی که می دانیم هیچ کس

ص: 187

1- . جمله «و لنحمل» فعل امر است و برای بعضی از مفسران ایرادی تولید کرده که مگر می شود انسان به خودش امر کند؟ و سپس پاسخ گفته است که این امر در حکم قضیه شرطیه است یعنی «ان اتبعتمونا حملنا خطایاکم» (تفسیر فخر رازی) ولی به عقیده ما هیچ مانعی ندارد که انسان به خود امری کند و آمر و مامور در این جا يك شخص است اما به دو اعتبار.

نمی تواند گناه دیگری را به گردن بگیرد، و اصلاً این کار معقول نیست، خداوند عادل است، کسی را به جرم دیگری مجازات نمی کند، و از این گذشته مسئولیت انسان در برابر اعمالش با این حرف های بی اساس از بین نمی رود، و بر خلاف آن چه بعضی از کوته فکران می پندارند این تعبیرات سر سوزنی از مجازات انسان نمی کاهد لذا در هیچ محکمه و دادگاهی به این حرف ها اعتنا نمی کنند که فلان کس گناهِش را به گردن گرفته، درست است که این تشویق کننده در گناه و جرم او شریک است اما این شرکت در جرم به هیچ وجه از مسئولیت او نخواهد کاست.

لذا در جمله بعد با صراحت می گوید: «آن ها هرگز چیزی از خطاها و گناهان این ها را بر دوش نخواهند گرفت، آن ها دروغ می گویند»؛
«وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ».

در این جا سؤالی مطرح است که صدق و کذب در مورد جمله های خبریه است، در حالی که در محل بحث ما جمله خبریه ای وجود ندارد، بلکه جمله انشائیه است (امر) و می دانیم جمله های انشائیه صدق و کذب ندارد، پس چرا قرآن می گوید آن ها دروغ می گویند؟.

پاسخ این سؤال از بیان سابق روشن می شود و آن این که جمله امریه در این جا به يك جمله شرطیه خبریه بازگشت می کند و مفهومی این است اگر شما از طریق ما پیروی کنید ما گناهانتان را به گردن می گیریم و چنین جمله ای قابل صدق و کذب است (1).

ص: 188

1- . ما راه دیگری برای پاسخ این سؤال نیز داریم؛ چرا که معتقدیم در جمله های انشائیه نیز صدق و کذب راه دارد، و در تعبیرات عرفیه نیز دیده می شود، زیرا شخصی که فی المثل به چیزی امر می کند دلیل بر این است که جدا به آن علاقه دارد و هنگامی که می گوئیم او دروغ می گوید یعنی او چنین چیزی را نمی خواهد.

سپس برای این که تصور نشود این دعوت کنندگان به کفر و شرك و بت پرستی و ظلم، در برابر این عملشان مجازاتی ندارند در آیه بعد می افزاید: «آن ها بارهای سنگین گناهان شان را بر دوش می کشند، و بارهای دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خودشان!» «وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَاتَّقَالَا مَعَ أَثْقَالِهِمْ».

این بار گناه اضافی همان بار گناه اضلال و اغوا کردن و تشویق دیگران به گناه است، همان بار سنت بد گذاردن که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«من سن سنة سيئة فعلية وزرها و وزر من عمل بها من غير ان ينقص من وزره شيء؛ کسی که سنت بدی بگذارد، گناه آن سنت و گناه کسانی که به آن عمل می کنند بر او است، بی آن که از گناه عمل کنندگان چیزی کاسته شود.»⁽¹⁾

مهم این است که آن ها در تمام گناهان دیگران نیز شریکند، بی آن که سر سوزنی از گناه آنان کاسته شود.

و در پایان آیه می افزاید: «آن ها به طور قطع در روز قیامت از افتراها و دروغ هایی که می بستند سؤال می شوند و باید خود جواب گوی آن باشند»؛ «وَلْيَسْأَلَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ».

در این جا سؤال دیگری پیش می آید که منظور از این افتراء که باید در قیامت جواب گوی آن باشند چیست؟

ممکن است اشاره به دروغ هایی باشد که به خدا می بستند و می گفتند: «خدا گفته است که ما این بتها را پرستش کنیم!» یا اشاره به این که منظور آن ها از

ص: 189

1- . فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج 25، ص: 40.

این سخن که می گفتند ما گناهان شما را به گردن می گیریم این بوده که اصلاً این کارها گناه ندارد، و این دروغی است که باید جواب آن را بدهند.

یا این که به راستی در قیامت به آن ها گفته می شود بیاید بار گناهان آن ها را بر دوش بکشید و آن ها سر باز می زنند و دروغ و افترای خود را ظاهر می کنند.

یا این که ظاهر سخنان آن ها این بود که هر انسانی می تواند مسئولیت گناه دیگری را بر عهده گیرد، در حالی که این سخن نیز دروغ و افترا است و هر کس مسئول اعمال خویش است.

نکته ها

1. سنت های نیک و بد

در منطق اسلام پایه گذاری يك برنامه اجتماعی مسئولیت آفرین است و خواه ناخواه انسان را در آن برنامه و کار تمام کسانی که به آن عمل می کنند شریک و سهیم می سازد، چرا که انگیزه های عمل، بخشی از مقدمات عمل است، و می دانیم هر کس در مقدمه کاری دخیل باشد در ذی المقدمه نیز شریک است هر چند مقدمه ساده ای باشد.

شاهد این سخن حدیثی است که از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل شده است:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) با جمعی از یاران همراه بود سائلی آمد و تقاضای کمک کرد کسی به او چیزی نداد، مردی پیشقدم شد و به او کمکی کرد، دیگران تشویق شدند، آن ها نیز کمک کردند، در این جا پیامبر فرمود:

ص: 190

«من سن خیرا فاسنن به کان له اجره و من اجور من تبعه، غیر منتقص من اجورهم شیئا، و من سن شرا فاسنن به کان علیه وزره و من اوزار من تبعه، غیر منتقص من اوزارهم شیئا!؛ کسی که سنت نیکی بگذارد و دیگران به آن اقتدا کنند پاداش آن و از پاداش کسانی که پیروی کردند برای او خواهد بود، بی آن که از پاداششان کاسته شود، و کسی که سنت شری بگذارد و به آن اقتدا کنند گناه آن و از گناهان کسانی که پیروی کرده اند بر او خواهد بود، بی آن که از گناهان آن ها کاسته شود.»⁽¹⁾

نظیر همین معنی به عبارات گوناگون در منابع حدیث شیعه و اهل تسنن آمده است و این حدیثی است مشهور.

2. پاسخ به يك سؤال

بعضی این سؤال را در این جا مطرح کرده اند که در قوانین اسلامی گاهی دیه انسان بر عهده دیگری است مثلاً در قتل خطای محض دیه بر عهده "عاقله" است (منظور از عاقله خویشاوندان ذکور از سوی پدر است که دیه خطا در میان آن ها تقسیم می شود و هر کدام باید بخشی از آن را بپردازند).

آیا این مسأله با آیات فوق تضاد ندارد؟

در پاسخ می گوئیم در بحث های فقهی این حقیقت را روشن ساخته ایم که ضامن بودن عاقله در حقیقت يك نوع بیمه متقابل و الزامی در اعضای يك فامیل است، اسلام برای این که بار سنگین دیه خطا بر دوش يك فرد نماند به مردان يك فامیل الزام کرده که در برابر یکدیگر ضامن دیه خطا باشند، و مبلغ آن را در میان

ص: 191

خود سرشکن کنند، امروز این یکی ممکن است مرتکب خطایی شود و فردا دیگری (توضیح بیش تر را در باره این مسأله به بحث دیات از کتاب فقه موکول می کنیم).

به هر حال این برنامه يك نوع تعاون و هم کاری در حفظ منافع متقابل است، و به هیچ وجه مفهوم گناه دیگران را به گردن گرفتن ندارد، به خصوص که دیه قتل خطا اصلاً جریمه گناه نیست، بلکه جبران خسارت است. (1)

10. منافقان و توطئه خطرناک دیگری

قرآن کریم می فرماید:

«يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهِزُّوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ * وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَّ»؛ (2)

«منافقان از آن بیم دارند که سوره ای بر ضد آنان نازل گردد، و به آن ها از اسرار درون قلبشان خبر دهد. بگو: استهزا کنید! خداوند، آن چه را از آن بیم دارید، آشکار می سازد! و اگر از آن ها پرسشی (چرا این اعمال خلاف را انجام دادید؟!)، می گویند: ما بازی و شوخی می کردیم!» بگو: «آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می کردید?!»

در آیات گذشته دیدیم که چگونه منافقان نقاط قوت را نقطه ضعف می پنداشتند و برای ایجاد تفرقه در میان مسلمانان روی آن تبلیغ می کردند. "در آیات مورد بحث به قسمت دیگری از برنامه ها و روش های آن ها اشاره شده است.

از آیه نخست چنین استفاده می شود که خداوند برای دفع خطر منافقان از پیامبر، گهگاه پرده از روی اسرار آن ها برمی داشت، و آنان را به جمعیت معرفی

ص: 192

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 16، ص: 221.

2- . توبه / 64 و 65.

می کرد، تا مسلمانان به هوش باشند، و به دام آن ها گرفتار نشوند، و آن ها نیز متوجه موقعیت خویش شوند، و دست و پای خود را جمع کنند، روی این جهت غالباً آنان در يك حالت ترس و وحشت به سر می بردند، قرآن به این وضع اشاره کرده، می گوید:

«منافقان می ترسند که بر ضد آن ها سوره ای نازل شود، و آنان را به آن چه در دل دارند آگاه سازد»؛ «يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ».

ولی عجیب این که بر اثر شدت لجاجت و دشمنی باز هم دست از استهزاء و تمسخر نسبت به کارهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید «به آن ها بگو: هر چه می خواهید استهزاء و تمسخر نسبت به کارهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر نمی داشتند، لذا خداوند در پایان این آیه به پیامبرش می گوید «به آن ها بگو: هر چه می خواهید استهزاء کنید، اما بدانید خدا آن چه را از آن بیم دارید آشکار می سازد، و شما را رسوا می کند!»؛ «قُلِ اسْتَهْزُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ».

البته جمله استهزاء (مسخره کنید) از قبیل امر برای تهدید است، همانند این که انسان به دشمنش می گوید: «هر قدر کارشکنی و اذیت و آزار در قدرت داری بکن، پاسخ آن ها را يك جا خواهم داد» این گونه تعبیرات در مقام تهدید ذکر می شود.

ضمناً باید توجه داشت که از آیه فوق استفاده می شود که منافقان در دل از حقانیت دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) با خبر بودند، و ارتباط او را با خدا به خوبی می دانستند، ولی با اینحال بر اثر لجاجت و عناد و دشمنی با حق، به جای این که در برابر او تسلیم باشند، کارشکنی می کردند، به همین دلیل قرآن می گوید:

منافقان از این بیم داشتند که آیاتی بر ضد آن‌ها نازل شود، و مکنون خاطرشان را آشکار سازد.

توجه به این نکته نیز لازم است که جمله «تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ» مفهومش این نیست که این گونه آیات بر منافقان نازل می‌شد، بلکه منظور این است که درباره آن‌ها و بر ضد آن‌ها بوده، هر چند بر شخص پیامبر نازل می‌گردید.

در آیه بعد به یکی دیگر از برنامه‌های منافقان اشاره کرده، می‌گوید:

«اگر از آن‌ها بررسی که چرا چنین سخن نادرستی را گفته‌اند، و یا چنین کار خلافی را انجام داده‌اند، می‌گویند: ما مزاح و شوخی می‌کردیم و در واقع قصد و غرضی نداشتیم!»؛ «وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ»؛ (1) در واقع این راه فرار عجیبی بود که توطئه‌ها را می‌چیدند، و سمپاشی‌ها را می‌کردند، به این قصد که اگر رازشان آشکار نشد و هدف شومشان تحقق یافت، به مقصود جدی خود رسیده باشند، اما اگر پرده‌ها کنار رفت و رازشان فاش شد، خود را در زیر نقاب "مزاح و شوخی" پنهان سازند، و با این عذر و بهانه از مجازات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مردم فرار کنند.

منافقان امروز و منافقان هر زمان که برنامه‌های يك نواختی دارند از این روش بهره‌برداری فراوان می‌کنند، حتی گاه می‌شود جدی‌ترین مطالب را در لباس مزاحها و شوخی‌های ساده مطرح کنند، اگر به هدفشان رسیدند چه بهتر، و الا با عنوان کردن شوخی و مزاح از چنگال مجازات فرار می‌کنند.

اما قرآن با تعبیری قاطع و کوبنده، به آن‌ها پاسخ می‌گوید، و به پیامبر (صلی الله علیه و آله)

ص: 194

1- «خوض» بر وزن «حوض» چنان که در کتب لغت آمده است به معنی داخل شدن تدریجی در آب است، سپس به عنوان کنایه به ورود در کارهای مختلف اطلاق شده است، ولی غالباً در قرآن به معنی ورود، یا شروع به کارها یا سخنان زشت و بد آمده است.

دستور می دهد که «به آن ها بگو: آیا خدا، و آیات او، و رسولش، را مسخره می کنید و به شوخی می گیرید؟!»، «قُلْ أ بِاللَّهِ وَ آيَاتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ»؛ یعنی آیا با همه چیز می توان شوخی کرد، حتی با خدا و پیامبر و آیات قرآن؟! آیا این امور که از جدی ترین مسائل هستند شوخی پذیرند؟! آیا مسأله رم دادن شتر، و سقوط پیامبر (صلی الله علیه و آله) از آن گردنه خطرناک، چیزی است که بتوان زیر نقاب شوخی آن را پوشاند؟! و یا استهزاء و مسخره کردن آیات الهی، و اخبار پیامبر از پیروزی های آینده مطلبی است که به بازی گرفته شود! همه این ها گواهی می دهد که آنان اهداف خطرناکی داشتند که در زیر این پوششها قرار می دادند. (1)

11. منافقین و افساد آن ها

قرآن مجید می فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ»؛ (2)

«و از مردم، کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود؛ (در ظاهر، اظهار محبت شدید می کنند) و خدا را بر آن چه در دل دارند گواه می گیرند. (این در حالی است که) آنان، سرسخت ترین دشمنانند. (نشانه آن، این است که) هنگامی که روی برمی گردانند (و از نزد تو خارج می شوند)، در راه فساد در زمین، کوشش می کنند، و زراعت ها و چهارپایان را نابود می سازند؛ (با این که می دانند)

ص: 195

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 8، ص: 25.

2- . بقره / 204.

خدا فساد را دوست نمی‌دارد. و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: از خدا بترسید! (لجاجت آنان بیش تر می‌شود)، و لجاجت و تعصب، آن‌ها را به گناه می‌کشاند. آتش دوزخ برای آنان کافی است؛ و چه بد جایگاهی است!»

تفسیر

در نخستین آیه، اشاره سر بسته ای، به بعضی از منافقان کرده، می‌فرماید:

«و بعضی از مردم چنین هستند که گفتار او در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می‌شود (ولی در باطن چنین نیست) و خداوند بر آن چه در قلب اوست گواه می‌باشد، و او سرسخت ترین دشمنان است»؛ «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ».

«الد» به معنی کسی است که دشمنی شدید دارد، و اصل آن از لیدد گرفته شده که به دو طرف گردن گفته می‌شود، و کنایه از کسی است که از هر طرف روی آورد، بر دشمنی غلبه می‌کند، و «خصام» معنی مصدری دارد و به معنی خصومت و دشمنی است.

سپس می‌افزاید: «نشانه دشمنی باطنی او این است که وقتی روی بر می‌گرداند و از نزد تو خارج می‌شود، کوشش می‌کند که در زمین فساد به راه بیندازد، و زراعت و چهارپایان را نابود کند (با این که می‌داند) خدا فساد را دوست ندارد»؛ «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ».

آری این گونه خداوند پرده از روی کار آن‌ها بر می‌دارد و درون قلبشان را برای پیامبرش آشکار می‌سازد، زیرا اگر این‌ها در اظهار دوستی و محبت، به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و پیروان او صادق بودند هرگز دست به فساد و تخریب نمی‌زدند، و به

زراعت ها و دام ها، بی رحمانه هجوم نمی آوردند، ظاهر آنان دوستی خالصانه است، اما در باطن، بی رحم ترین، و سرسخت ترین دشمنانند.

به هر حال تعبیر به «يُهْلِكُ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ» کلام بسیار مختصر و جامعی است که تولید فساد را در سطح جامعه در زمینه اموال و انسان ها، شامل می شود.

در آیه بعد می افزاید: هنگامی که او را از این عمل زشت نهی کنند «و به او گفته شود از خدا بترس (آتش لجاجت در درونش شعله ور می گردد) و لجاج و تعصب، او را به گناه می کشاند»؛ «وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ».

[\(1\)](#)

اونه به اندرز ناصحان، گوش فرا می دهد، و نه به هشدارهای الهی، بلکه پیوسته با غرور و نخوت مخصوص به خود، بر خلافکاری هایش می افزاید، چنین کسی را جز آتش دوزخ رام نمی کند، و لذا در پایان آیه می فرماید: «آتش دوزخ برای آن ها کافی است و چه بد جایگاهی است»؛ «فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَيْسَ الْمِهَادُ».

در حقیقت این یکی از صفات زشت و ناپسند منافقان است که بر اثر تعصب و لجاجت خشک و خشونت آمیز در برابر هیچ حقیقتی تسلیم نمی شوند، و همین تعصب و غرور آن ها را به بدترین گناهان می کشاند، بدیهی است این چوب های کج، جز با آتش دوزخ راست نمی شوند! به گفته بعضی از مفسران، خداوند این گونه اشخاص را به پنج وصف در آیات فوق توصیف کرده نخست این که: سخنانی فریبنده دارند، دیگر این که درون قلب آن ها آلوده و تاریک است، سوم این که

ص: 197

1- «عزت» در اصل نقطه مقابل «ذلت» است، ولی در این جا به معنی غرور و «نخوت» می باشد (آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، ج 2، ص: 96) ولی «راغب» در «مفردات»، این واژه را به معنی قدرت شکست ناپذیر تفسیر کرده و می گوید: گاهی مجازا به معنی غرور و نخوت نکوهیده آمده است، مانند آیه مورد بحث.

سرسخت ترین دشمنان اند، چهارم این که به هنگامی که زمین های پیش آید، نه بر انسان ها رحم می کنند و نه بر حیوان و زراعت، پنجم این که بر اثر غرور و نخوت، اندرز هیچ ناصحی را پذیرا نیستند.

سپس می افزاید: «نشانه دشمنی باطنی او این است که وقتی روی بر می گرداند و از نزد تو خارج می شود، کوشش می کند که در زمین فساد به راه بیندازد، و زراعت و چهارپایان را نابود کند (با این که می داند) خدا فساد را دوست ندارد»؛ «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ».

آری این گونه خداوند پرده از روی کار آن ها بر می دارد و درون قلبشان را برای پیامبرش آشکار می سازد، زیرا اگر این ها در اظهار دوستی و محبت، به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و پیروان او صادق بودند هرگز دست به فساد و تخریب نمی زدند، و به زراعت ها و دام ها، بی رحمانه هجوم نمی آوردند، ظاهر آنان دوستی خالصانه است، اما در باطن، بی رحم ترین، و سرسخت ترین دشمنانند.

بسیاری از مفسران، احتمال داده اند که مقصود از جمله «إِذَا تَوَلَّى» همان مسأله قبول ولایت و حکومت است، یعنی منافقان هنگامی که به مرحله ای از حکومت و سلطه برسند، دست به فساد و خرابی زده و ظلم و ستم را در میان بندگان خدا به راه می اندازند و به خاطر ظلم و ستم آن ها آبادیها رو به ویرانی می گذارد، دام ها هلاک می شوند، و جان و مال مردم بر باد می رود (1).

«حرث» به معنی زراعت، و «نسل» به معنی اولاد است، و بر اولاد انسان و غیر

ص: 198

1- . طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ج 2، ص: 96؛ در تفسیر مجمع البیان و ابو الفتوح رازی و تفسیر کبیر ذیل آیه مورد بحث نیز به این معنی اشاره شده است، ولی این قول با شأن نزول آیات سازگار نیست، هر چند مفهوم آیه وسیع و گسترده است.

انسان اطلاق می شود، بنا بر این هلاک کردن حرث و نسل به معنی از میان بردن هر گونه موجود زنده است، اعم از موجودات زنده نباتی، یا حیوانی و انسانی.

در معنی حرث و نسل، تفسیرهای دیگری نیز ذکر شده از جمله این که: منظور از «حرث» زنانند، به قرینه آیه شریفه «نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ» (1).

و منظور از «نسل»، اولاد است، یا این که منظور از حرث در این جا، دین و آیین است، و نسل مردم (این تفسیر مطابق حدیثی است از امام صادق (علیه السلام) که در تفسیر مجمع البیان نقل شده است) (2).

به هر حال تعبیر به «يُهْلِكُ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ» کلام بسیار مختصر و جامعی است که تولید فساد را در سطح جامعه در زمینه اموال و انسان ها، شامل می شود.

در آیه بعد می افزاید: هنگامی که او را از این عمل زشت نهی کنند «و به او گفته شود از خدا بترس (آتش لجاجت در درونش شعله ور می گردد) و لجاج و تعصب، او را به گناه می کشاند»؛ «وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ». او نه به اندرز ناصحان، گوش فرا می دهد، و نه به هشدارهای الهی، بلکه پیوسته با غرور و نخوت مخصوص به خود، بر خلافتکاری هایش می افزاید، چنین کسی را جز آتش دوزخ رام نمی کند، و لذا در پایان آیه می فرماید: «آتش دوزخ برای آن ها کافی است و چه بد جایگاهی است»؛ «فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لِبُئْسَ الْمِهَادُ».

در حقیقت این یکی از صفات زشت و ناپسند منافقان است که بر اثر تعصب و لجاجت خشک و خشونت آمیز در برابر هیچ حقیقتی تسلیم نمی شوند، و همین

ص: 199

1- . بقره / 223.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ج اول، ص: 300.

تعصب و غرور آن‌ها را به بدترین گناهان می‌کشاند، بدیهی است این چوب‌های کج، جز با آتش دوزخ راست نمی‌شوند! به گفته بعضی از مفسران، خداوند این گونه اشخاص را به پنج وصف در آیات فوق توصیف کرده نخست این که: سخنانی فریبنده دارند، دیگر این که درون قلب آن‌ها آلوده و تاریک است، سوم این که سرسخت‌ترین دشمنان اند، چهارم این که به هنگامی که زمین‌های پیش‌آید، نه بر انسان‌ها رحم می‌کنند و نه بر حیوان و زراعت، پنجم این که بر اثر غرور و نخوت، اندرز هیچ ناصحی را پذیرا نیستند. (1)

12. کفار و طاغوت، پناهگاه منافقین

اشاره

قرآن می‌فرماید:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ قَبْلِكَ يَرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا * فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاؤُكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا»؛ (2) «آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آن چه (از کتاب‌های آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با این که به آن‌ها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه‌های دور دستی بيفکند. و

ص: 200

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 2، ص: 74.

2- . نساء / 61 و 62.

هنگامی که به آن‌ها گفته شود: به سوی آن چه خداوند نازل کرده، و به سوی پیامبر بیایید، منافقان را می‌بینی که (از قبول دعوت) تو، اعراض می‌کنند! و هنگامی که به آن‌ها گفته شود: به سوی آن چه خداوند نازل کرده، و به سوی پیامبر بیایید، منافقان را می‌بینی که (از قبول دعوت) تو، اعراض می‌کنند! پس چگونه وقتی به خاطر اعمالشان، گرفتار مصیبتی می‌شوند، سپس به سراغ تو می‌آیند، سوگند یاد می‌کنند که منظور (ما از بردنِ داوری نزد دیگران)، جز نیکی کردن و توافق (میان طرفین نزاع)، نبوده است؟! آن‌ها کسانی هستند که خدا، آن‌چه را در دل دارند، می‌داند. از (مجازات) آنان صرف نظر کن! و آن‌ها را اندرز ده! و با بیانی رسا، نتایج اعمالشان را به آن‌ها گوشزد نما!»

تفسیر

حکومت طاغوت

آیه فوق در واقع مکمل آیه گذشته است، زیرا آیه پیش، مؤمنان را به- اطاعت فرمان خدا و پیامبر و اولوا الامر و به داوری طلبیدن کتاب و سنت دعوت نمود و این آیه از اطاعت و پیروی و داوری طاغوت، نهی می‌نماید.

همان طور که سابقاً هم اشاره کرده ایم، «طاغوت» از ماده طغیان است و این کلمه با همه مشتقاتش به معنی سرکشی و شکستن حدود و قیود، و یا هر چیزی که وسیله طغیان‌گری و یا سرکشی است می‌باشد، بنا بر این آن‌ها که داوری به باطل می‌کنند «طاغوت» هستند، زیرا حدود و مرزهای الهی و حق و عدالت را شکست هاند، در حدیثی نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

«الطاغوت كل من يتحاكم اليه من يحكم بغير الحق؛ هر کس به غير حق حکم کند و مردم او را به داوری بطلبند، طاغوت است.»

آیه فوق مسلمانانی را که برای داوری به نزد حکام می رفتند ملامت می کند، و می گوید: «ای پیامبر! آیا نمی بینی کسانی را که خود را مسلمان می پندارند و می گویند به تمام کتب آسمانی که بر تو و انبیاء پیشین نازل شده است ایمان آوردیم، در عین حال داوری های خود را به نزد طاغوت می برند، در حالی که به آن ها دستور داده شده که هرگز فرمان طاغوت را نبرند؟!»، «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ

وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ».

سپس قرآن اضافه می کند: «مراجعه به طاغوت يك دام شیطانی است که می خواهد انسان ها را از راه راست به بیراهه های دوردستی بيفکند»؛ «وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا».

ناگفته پیدا است که آیه فوق هم چون سایر آیات قرآن يك حکم عمومی و جاودانی را برای همه مسلمانان در سراسر اعصار و قرون بیان می نماید، و به آنان اخطار می کند که مراجعه کردن به حکام باطل، و داوری خواستن از طاغوت، با ایمان به خدا و کتب آسمانی سازگار نیست، به علاوه انسان را از مسیر حق به بیراهه هایی پرتاب می کند که فاصله آن از حق، بسیار زیاد است، مفسد چنین داوری ها در به هم ریختن سازمان اجتماعی بشر بر هیچ کس پوشیده نیست، و یکی از عوامل عقب گرد اجتماعات محسوب می شود.

نتیجه داوری طاغوت

به دنبال نهی شدید از مراجعه به طاغوت، و داوران جور، که در آیه سابق آمد،

در این سه آیه نتایج این گونه داوری ها و دستاویزهایی که منافقان برای توجیه کار خود به آن متشبث می شدند، مورد بررسی قرار گرفته است.

در آیه نخست می فرماید: «این گونه مسلمان نماها نه تنها برای داوری به سراغ طاغوت می روند، بلکه هنگامی که به آن ها تذکر داده می شود که به سوی حکم خدا بیایند و داوری پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بپذیرید، مقاومت به خرج داده و از قبول دعوت تو اعراض و امتناع می ورزند و با اصرار روی این کار می ایستند».

در حقیقت قرآن می گوید: مراجعه آن ها به طاغوت يك اشتباه زودگذر نبوده که با یادآوری اصلاح گردد، بلکه مقاومت و اصرار آن ها در این کار نشان دهنده روح نفاق و ضعف ایمان آن ها است، و الا با دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیدار می شدند و به- اشتباه خود معترف می گشتند؛ «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا»؛ و در آیه بعد این حقیقت را بیان می کند که همین افراد منافق هنگامی که در نتیجه اعمالشان گرفتار مصیبتی می شوند، و در بن بست قرار می گیرند، به حکم اجبار به سوی تو می آیند، «فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاؤُكَ...».

و در این موقع سوگند یاد می کنند که منظور و هدف ما از بردن داوری به نزد دیگران جز نیکی کردن و ایجاد توافق در میان طرفین دعوی نبوده است؛ «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا».

در این جا باید به دو نکته توجه داشت: نخست این که ببینیم منظور از مصیبتی که دامن گیر آن ها می شود چیست؟ بعید نیست که منظور از آن نابسامانی ها و بدبختی ها و مصیبت هایی باشد، که بر اثر داوری طاغوت دامن گیر

آن‌ها می‌شود، زیرا جای تردید نیست که اگر بر اثر داوری افراد ناصالح و ستم‌گر، منفعت آنی عائد یکی از طرفین دعوی شود، چیزی نمی‌گذرد که ادامه این داوری‌ها باعث توسعه ظلم و فساد و هرج و مرج، و از هم پاشیدن سازمان اجتماع می‌گردد، بنا بر این چنین افرادی به زودی نتایج کار خود را خواهند دید و از کرده خود پشیمان می‌شوند.

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که منظور از «مصیبت» همان رسوایی منافقان در میان جمعیت و یا مصائبی باشد که به فرمان خدا، دامن آن‌ها را می‌گیرد (همانند بلاها و شکست‌های غیر منتظره).

نکته دیگر این که آیا منظور منافقان از کلمه احسان و نیکی کردن، احسان به طرفین دعوی بوده، و یا نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله؟ ممکن است منظورشان هر دو باشد، آن‌ها بهانه‌های مضحکی برای ارجاع داوری به بیگانگان درست کرده بودند، از جمله این که می‌گفتند آوردن داوری به نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دون شأن او است!، زیرا غالباً طرفین دعوی جار و جنجال به راه می‌اندازند و این با مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله) سازگار نیست!

به علاوه قضاوت و داوری همیشه به زیان یک طرف تمام می‌شود و طبعاً دشمن تراش است، گویا آن‌ها با چنین بهانه‌هایی می‌خواستند خود را تبرئه کنند که منظور ما خدمت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و طرفین دعوی بوده است.

و یا این که اصولاً نظر ما داوری نبوده، بلکه نظر ما آشتی دادن و ایجاد توفیق و توافق در میان طرفین نزاع بوده است، ولی خداوند در آیه سوم نقاب از چهره آن‌ها کنار می‌زند و این گونه تظاهرات دروغین را ابطال می‌کند، و می‌فرماید: «این‌ها

کسانی هستند که خداوند اسرار درون دل های آن ها را می داند؛ «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ».

ولی در عین حال به پیامبر خود دستور می دهد که از مجازات آن ها صرف نظر کن (فاعرض عنهم) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) همواره با منافقان به خاطر اظهار اسلام کردن تا آن جا که ممکن بود مدارا می کرد، زیرا مأمور

به ظاهر بود و جز در موارد استثنایی آن ها را مجازات نمی کرد، چه این که ظاهراً در صفوف مسلمانان بود و ممکن بود مجازات آن ها به يك نوع تصفیه حساب شخصی تفسیر شود.

سپس دستور می دهد که آن ها را موعظه کن و اندرز ده و با بیانی رسا که در دل و جان آن ها نفوذ کند، و نتایج اعمالشان را به آن ها گوشزد کن؛ «وَعِظُهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا».(1)

13. منافقان و پیوند دوستی با کفار، نه مؤمنین!؟

قرآن می فرماید:

«الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيَّتُهُمْ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»؛(2)

«همان ها که کافران را به جای مؤمنان، دوست خود انتخاب می کنند. آیا عزت و آبرو نزد آنان می جویند؟ با این که همه عزت ها از آن خداست؟!»

و در آیه اخیر، این دسته از منافقان چنین توصیف شده اند: «آن ها کافران را به جای مومنان دوست خود انتخاب می کنند»؛ «الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ».

ص: 205

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 3، ص: 446.

2- . نساء / 139.

سپس می گوید: هدف آن ها از این انتخاب چیست؟ «آیا راستی می خواهند آبرو و حیثیتی از طریق این دوستی برای خود کسب کنند؟!»،
«أَيَّبَتُّونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ».

در حالی که تمام عزت ها مخصوص خدا است؛ «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً».

زیرا عزت همواره از «علم» و «قدرت» سرچشمه می گیرد و این ها که قدرتشان ناچیز و علمشان نیز همانند قدرتشان ناچیز است، کاری از دستشان ساخته نیست که بتوانند منشأ عزتی باشند.

این آیه به همه مسلمانان هشدار می دهد که عزت خود را در همه شئون زندگی اعم از شئون اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و مانند آن، در دوستی با دشمنان اسلام نجویند، بلکه تکیه گاه خود را ذات پاک خداوندی قرار دهند که سرچشمه همه عزت ها است، و غیر خدا از دشمنان اسلام نه عزتی دارند که به کسی ببخشند و نه اگر می داشتند قابل اعتماد بودند، زیرا هر روز که منافع آن ها اقتضا کند فوراً صمیمی ترین متحدان خود را رها کرده و به سراغ کار خویش می روند که گویی هرگز با هم آشنایی نداشتند، چنان که تاریخ معاصر شاهد بسیار گویای این واقعیت است! (1)

14. قسم های دروغ و فریبکاری منافقین

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا * فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاؤُكَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ

ص: 206

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 4، ص: 170.

أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا * وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا * فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ (1) «و هنگامی که به آن ها گفته شود: به سوی آن چه خداوند نازل کرده، و به سوی پیامبر بیايید، منافقان را می بینی که (از قبول دعوت) تو، اعراض می کنند! پس چگونه وقتی به خاطر اعمالشان، گرفتار مصیبتی می شوند، سپس به سراغ تو می آیند، سوگند یاد می کنند که منظور (ما از بردن داوری نزد دیگران)، جز نیکی کردن و توافق (میان طرفین نزاع) نبوده است؟! آن ها کسانی هستند که خدا، آن چه را در دل دارند، می داند. از (مجازات) آنان صرف نظر کن! و آن ها را اندرز ده! و با بیانی رسا، نتایج اعمالشان را به آن ها گوشزد نما! ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمان های خدا را زیر پا می گذاردند)، به نزد تو می آمدند؛ و از خدا طلب آمرزش می کردند؛ و پیامبر هم برای آن ها استغفار می کرد؛ خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند. به پروردگارت سوگند که آن ها مؤمن نخواهند بود، مگر این که در اختلافات خود، تورا به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند.»

ص: 207

حلف: سوگند، قسم. و حلیف: هم سوگند.

بلیغ: از بلاغت به معنی رسا بودن سخن. شخص بلیغ: کسی که بتواند به وسیله عبارات، هر چه در دل دارد بیان دارد.

اعراب

کیف: خبر برای مبتدای محذوف یعنی: «فکیف صنعهم اذا اصابتهم مصیبة»؛ گویی چنین می گوید: «الاسائة صنعهم بالجرأة علی کذبهم ام الاحسان صنعهم بالتوبة من جرمهم»؛ یعنی آیا بدی این است که جرات بر دروغ کنند یا نیکی این است که توبه از گناه کنند. ممکن است «کیف» در محل نصب باشد یعنی «کیف یکنونون: امصرین ام تائبین یکنونون» یعنی چگونه هستند؟ آیا اصرار بر کردار زشت خود دارند یا توبه گرند؟ ممکن است گفته شود: تقدیر این است: «کیف بک» یعنی: «اصلاح بک ام فساد بک» آیا صلاح تست. یا فساد تو است در این صورت «کیف» مبتداء است و خبر آن محذوف است.

یحلفون: محلا منصوب و حال است.

«إِنْ أَرَدْنَا»؛ جواب قسم احساناً؛ مفعول به یعنی: اردنا احساناً.

مقصود

اکنون با عطف به سابق، می فرماید: «فکَیْفَ»؛ کار آن ها چگونه است؟

«إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»؛ هنگامی که به واسطه نفاق و اظهار نارضایتی از حکم پیامبر، عقوبت خدا دامن گیرشان شود.

«ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا»؛ آن گاه نزد تو آمده، سوگند می خورند که منظور ما از بردن اختلاف نزد دیگری، این بود که زحمت تو را کم کنیم، زیرا دوست نمی داریم که در مجلس تو صدا را بلند کنیم و پیش کسی می رویم که ما را راضی کند، بدون این که حکمی صادر کند و کینه ها را برانگیزد. بنا بر این منظور از «إِلَّا إِحْسَانًا» احسان به طرفین دعواست.

«وَتَوْفِيقًا»؛ طرفین دعوا را دعوت به سازش می کنیم بدون این که بخواهیم حکمی در باره آنان و اختلافشان صادر کرده باشیم، پس معنای توفیق، ایجاد الفت و موافقت است.

برخی گفته اند: منظور ما این است که آن چه موافق حق است به دست آوریم.

برخی گفته اند منظور عبد الله بن ابی و مصیبت همان خواری است که دامن گیر وی شد.

چه او در موقع بازگشت از جنگ بنی المصطلق که همان غزوه مریسیع است مطالبی گفته بود که با نازل شدن سوره منافقین ناچار شد زبان به عذرخواهی و ندامت بگشاید.

این موضوع در سوره منافقین خواهد آمد. یا این که منظور مصیبت مرگ است، زیرا او برای استغفار با حالت تضرع و زاری نزد پیامبر آمد و از او جامه خواست که تا بدان وسیله خود را از آتش جهنم حفظ کند. بنا بر این معنای آیه این است

که ما از گفتگوی دو گروه مخالف، در جنگ بنی المصطلق، نظرم‌ان نیکی و ایجاد سازش بود. این قول از حسین بن علی مغربی است.

دلالت آیه

این آیه دلالت می‌کند بر این که: گاهی بدانند گناهانی که شخص مرتکب می‌شود، دچار مصیبتی می‌شود، سپس در این باره اختلاف شده است: ابوعلی جبایی گوید: این مصیبت، کیفری است که به گناه کاران غیر تائب داده می‌شود. ابوهاشم گوید:

خود این هم لطفی است. قاضی عبد الجبار گوید: گاهی لطف است و گاهی جزاست.

این مطلب احتیاج به دلیل دارد.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ»؛ خداوند از شر و نفاق و خیانت آنان باخبر است.

«فَاعْرِضْ عَنْهُمْ»؛ آن‌ها را دنبال مکن.

«وَعِظُهُمْ»؛ و آن‌ها را موعظه کن.

«وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا»؛ به آن‌ها بگو: اگر نفاق قلبی خود را آشکار کنید، کشته خواهید شد و این سخن بلیغ است، زیرا به بهترین وجهی به نفوس آنان کمک می‌رساند. البته این معنی از حسن است.

ابوعلی جبایی گوید: از قبول عذر آن‌ها اعراض کن و آن‌ها را پند بده و از سختی‌هایی که در صورت تکرار آن عمل دامن‌گیرشان می‌شود، آن‌ها را بترسان.

جمله اخیر دلالت دارد بر این که: بلاغت، فضیلتی است و خداوند تشویق

می‌کند که پیامبر بر بلاغت اعتماد جوید، زیرا بلاغت یکی از اقسام حکمت است و معنی را به نحوی شایسته و موجز به دیگران می‌رساند.

اعراب

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ»؛ ما حرف نفی و من زایده است، زیرا من زایده در جمله مثبت به کار نمی‌رود. فایده زیادی «من» این است که همه افراد را فرا می‌گیرد مثل: «ما جاءنی من احد»؛ یعنی هیچ کس نیامد.

«لَوْ أَنَّهُمْ»؛ لو حرف شرط است و باید بر سر فعل در آید، لکن استثناء بر سر «ان» نیز در می‌آید، چه «ان» هم در افاده تأکید مانند فعل است، بنا بر این «ان» و ما بعد آن در محل رفع است تا فاعل فعل محذوف باشد یعنی: لو وقع انهم جاءوك وقت ظلمهم انفسهم...»

مقصود

در این آیه خداوند آنان را بر نافرمانی‌های شان ملامت می‌کند و می‌گوید: غرض از بعثت انبیاء، اطاعت است.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ»؛ هیچ پیامبری از پیامبران خود را نفرستاده ایم.

«إِلَّا لِيُطَاعَ»؛ مقصود از فرستادن پیامبران، تنها اطاعت و امتثال امر ایشان است.

بیان این جمله برای این منظور است که منافقانی محاکمه خود را پیش طاغوت می‌بردند و گمان می‌کردند که تنها ایمان آوردن - اگر چه به زبان باشد -

ص: 211

کافی است و از اطاعت پیامبر اعراض می کردند از این رو خداوند می فرماید: او رسولی نفرستاده است جز برای اطاعت کردن مردم از او: «يَاذُنِ اللَّهِ»؛ یعنی اطاعت مردم از پیامبران بر طبق امر خداوند است که به وسیله آن مردم را بر اطاعت ایشان رهنمون شده است.

معانی و موارد استعمال اذن:

1. به معنای لطف، مثل: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ (1) یعنی هیچ نفسی را نسزد جز بلطف خداوند ایمان آورد.
2. رفع مانع و تخلیه. مثل: «وَمَا هُمْ بِضَائِرِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ (2) یعنی آن ها به کسی ضرر نمی رسانند جز به این که خداوند جلو آن ها را بازگذارد.
3. امر مثل آیه مورد بحث.

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ»؛ هنگامی که نفس خود را با انجام معصیت و فراهم کردن اسباب عقوبت و عذاب. ضرر رسانیدند و خود را از ثواب کار نیکو محروم کردند یا بقولی به وسیله کفر و نفاق در باره خود ستم کردند.

«جاءوك»؛ اگر به عنوان توبه پیش تو می آمدند.

«فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ»؛ و خدا را به خاطر گناهان شان استغفار می کردند و دست از کردار گذشته خود می کشیدند.

«وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ»؛ و پیامبر برای ایشان استغفار می کرد. در این جا بنا بر عادت مرسوم عرب، از خطاب به غیبت متوجه می شود.

ص: 212

1- . یونس / 100.

2- . بقره / 102.

«لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ این جمله را دو جور ممکن است معنی کرد:

1. مغفرت خداوند را نسبت بگناهان خود و رحمت او را می یافتند.

2. به توبه پذیری و رحم خداوند، عالم می شدند. کلمه و جدان به معنی علم و به معنی ادراک می آید، لکن خداوند ادراک شدنی نیست، بنا بر این کلمه را نباید به معنای ادراک که ظاهر آن است حمل کرد.

این آیه، با تأکید هر چه بیش تر، بطلان قول جبریان را ثابت می کند. چه آن ها می گویند: اراده خداوند این است که گروهی از مردم امر پیامبران را اطاعت کنند و گروهی امرشان را مخالفت کنند. حال آن که خداوند می فرماید: «مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ»؛ یعنی پیامبری نفرستادیم جز برای این که از او اطاعت شود.

حسن در باره این آیه می گوید: دوازده تن از منافقان، با یکدیگر قرار گذاشتند که حيله ای نسبت به پیامبر به کار برند و به او آسیبی رسانند. از این رو جبرئیل نازل شد و به او خبر داد. پیامبر فرمود. گروهی که داخل شده اند. می خواهند کاری کنند که موفق نخواهند شد، بنا بر این باید برخیزند و استغفار کنند تا من هم پیش خدا آن ها را شفاعت کنم. چند بار این مطلب را تکرار کرد، ولی هیچ يك بلند نشدند.

آن گاه یکی یکی آن ها را به نام صدا کرد و گفت برخیزید. همه برخاستند و اعتراف کردند که سوء قصد داشته اند و خواهش کردند که پیامبر شفاعت کند تا توبه آن ها پذیرفته شود. فرمود: بروید، من در آغاز، با طیب خاطر برای شفاعت شما آماده بودم و خداوند هم سریعتر اجابت می کرد. آن ها از پیش پیامبر رفتند.

این آیه دلالت دارد بر این که شخصی که مرتکب گناه کبیره شده، باید استغفار کند، زیرا خداوند توبه او را می پذیرد و نیز دلالت دارد بر این که مجرد استغفار

کافی نیست، بلکه باید اصرار و تصمیمی برای تکرار معصیت نداشته باشد، زیرا پیامبر برای آن گروه بدون این که آنان توبه کنند، استغفار نمی کرد. پس سزاوار است که انسان توبه کند و نادام شود و تصمیم بگیرد که هرگز آن گناه را تکرار نکند، آن گاه در پیش گاه خداوند، استغفار کند تا توبه اش را بپذیرد.

لغت

شجر الامر: اختلاط الامر یعنی امر مخلوط شد. این لغت از همان «شجر» به معنی درخت است و چون شاخ و برگ درخت به هم می پیچد و مخلوط می شود، از این لحاظ در اختلاط چیزهای دیگر مخصوصاً در مورد نزاع و اختلاف که مطالب طرفین به هم مخلوط می شود، به کار رفته است.

حرج: تنگی و برخی گفته اند: گناه.

اعراب

لا: در اول کلام برای رد سخن آن هاست یعنی: «فليس الكلام على ما يزعمون انهم آمنوا و هم يخالفون حكمك» یعنی کلام نه آن طوری است که آن ها گمان می کنند که ایمان آورده اند، در حالی که مخالفت حکم تو می کنند. پس از حرف «لا» قسم می خورد و جمله را از سر می گیرد. برخی گفته اند: «لا» به منظور توطئه برای نفی بعدی است، زیرا ذکر نفی در اول و آخر کلام برای تأکید بهتر است، به خصوص که نفی مقتضی این است که در صدر کلام قرار گیرد و این که باز هم نفی در کلام تکرار می شود، به خاطر این است که قسم بجواب احتیاج دارد.

ص: 214

تسلیم: مفعول مطلق تأکیدی است. این قبیل مصدرها به منزله تکرار فعل می باشند.

شأن نزول

گفته شده است که در این آیه در باره زبیر و مردی از انصار نازل شده است که اختلاف خود را نزد پیامبر برده بودند. اختلاف بر سر مجرای ابی بود که از زمینی سنگزار به سوی باغ نخلی آن دو می رفت. پیامبر به زبیر فرمود: باغت را آبیاری کن، سپس آب را برای همسایه ات بفرست. انصاری خشم گین شد و گفت: جانب پسر عمویت را می گیری؟

رنگ چهره پیامبر تغییر کرد. آن گاه به زبیر فرمود: باغت را آب بده و جلو آب را بگیر تا برگردد به طرف دیوارها و حق خود را به طور کامل تحصیل کن سپس برای همسایه ات بفرست. در پاسخ اول، طوری دستور داده بود که برای هر دوی آن ها گشایش و آسایش بود.

گفته اند: این مرد حاطب بن ابی بلتعہ بوده است. راوی می گوید: آن دو خارج شدند و بر مقدار گذشتند. مقدار پرسید: به نفع کدامیک از شما حکم شد. ابو بلتعہ گفت:

«به نفع پسر عمویش حکم کرد» و این سخن را با دهن کجی ادا کرد. مردی یهودی که با مقدار بود، متوجه شد. گفت: خداوند این ها را بکشد، باور دارند که او پیامبر خداست آن گاه در حکمی که صادر می کند او را

متهم می کنند. به خدا قسم، ما در زندگی موسی يك بار معصیت کردیم. او ما را دعوت به توبه کرد و دستور

داد که خودمان را بکشیم در راه اطاعت امر خدا هفتاد هزار نفر از افراد خودمان را کشتیم تا خدا از ما راضی شد.

ثابت بن قیس شماس گفت: سوگند به خدا، که راست می گویم. اگر محمد ص امر کند که خودم را بکشم، می کشم.

بهمین مناسبت، آیه در باره حاطب بن ابی بلتعنه و دهن کجی وی نازل گردید.

شعبی گوید: آیه در باره بشر که مردی منافق بود و مرد یهودی که نزاع خود را پیش عمر و برده بودند، نازل گردیده است در باره این دو، قبلاً بحث شد.

مقصود

خداوند بیان می کند که ایمان، این است که انسان به حکم پیامبر گرامی ملزم شود و به آن راضی باشد، از این رو فرمود:

«فَلَا»؛ یعنی آن طوری که شما در باره آن ها گمان دارید و آن ها را اهل ایمان می پندارید، نیست، زیرا آن ها اختلاف خود را نزد طاغوت می برند و این با ایمان سازگار نیست.

«وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ خداوند سوگند یاد می کند که این منافقان مؤمن نیستند و در ایمان داخل نشده اند.

«حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ»؛ در صورتی آن ها ایمان دارند که در خصومت هایی که میان آن ها واقع می شود و احکامی که بر آن ها مشتبه می شود تو را «حکم و داور» قرار دهند.

«ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ»؛ آن گاه در دل خود در باره حکم

تو شکی نداشته باشند، این معنی از مجاهد است: ضحاک می گوید: یعنی با انکار حکم تو خود را به گناه نیفکنند. ابو علی جبایی گوید: یعنی پیش خود به سبب شك یا مخالفت، دلتنگی نداشته باشند. این قول پسندیده است.

«وَأُیَسِّرُ لَكُمْ تَسْلِيمًا»؛ در برابر حکم تو با اعتقاد و خضوع، رام و تسلیم باشند. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که: اگر مردمی خدای را عبادت کنند و نماز پبای دارند و زکات بدهند و ماه رمضان را روزه گیرند و حج کنند، سپس در باره کاری که پیامبر انجام داده است، بگویند: نباید چنین می کرد، این کار خلاف است. یا این که نسبت به کار او پیش خود احساس دلتنگی کنند، مشرک خواهند بود. سپس این آیه را تلاوت کرد. (1)

تفسیر

اشاره

به دنبال نهی شدید از مراجعه به طاغوت، و داوران جور، که در آیه سابق آمد، در این سه آیه نتایج این گونه داوری ها و دستاویزهایی که منافقان برای توجیه کار خود به آن متشبث می شدند، مورد بررسی قرار گرفته است.

در آیه نخست می فرماید: «این گونه مسلمان نماها نه تنها برای داوری به سراغ طاغوت می روند، بلکه هنگامی که به آن ها تذکر داده می شود که به سوی حکم خدا بیایند و داوری پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بپذیرید، مقاومت به خرج داده و از قبول دعوت تو اعراض و امتناع می ورزند و با اصرار روی این کار می ایستند».

در حقیقت قرآن می گوید: مراجعه آن ها به طاغوت يك اشتباه زودگذر نبوده

ص: 217

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 5، ص: 210.

که با یادآوری اصلاح گردد، بلکه مقاومت و اصرار آن‌ها در این کار نشان‌دهنده روح نفاق و ضعف ایمان آن‌ها است، و الا با دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیدار می‌شدند و به- اشتباه خود معترف می‌گشتند: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا»؛ و در آیه بعد این حقیقت را بیان می‌کند که همین افراد منافق هنگامی که در نتیجه اعمالشان گرفتار مصیبتی می‌شوند، و در بن بست قرار می‌گیرند، به حکم اجبار به سوی تو می‌آیند؛ «فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا يَا قَوْمِ إِنَّا كُنَّا بِكُمْ مُنَادِينَ أَنْ تُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ تَذَكَّرُونَ» (سوره بقره، آیه ۱۲۵). «...جاؤك».

و در این موقع سوگند یاد می‌کنند که منظور و هدف ما از بردن داوری به نزد دیگران جز نیکی کردن و ایجاد توافق در میان طرفین دعوی نبوده است؛ «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا».

در این جا باید به دو نکته توجه داشت: نخست این که ببینیم منظور از مصیبتی که دامن گیر آن‌ها می‌شود چیست؟ بعید نیست که منظور از آن نابسامانی‌ها و بدبختی‌ها و مصیبت‌هایی باشد، که بر اثر داوری طاغوت دامن گیر آن‌ها می‌شود، زیرا جای تردید نیست که اگر بر اثر داوری افراد ناصالح و ستم‌گر، منفعت آنی عائد

یکی از طرفین دعوی شود، چیزی نمی‌گذرد که ادامه این داوری‌ها باعث توسعه ظلم و فساد و هرج و مرج، و از هم پاشیدن سازمان اجتماع می‌گردد، بنا بر این چنین افرادی به زودی نتایج کار خود را خواهند دید و از کرده خود پشیمان می‌شوند.

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که منظور از «مصیبت» همان رسوایی

منافقان در میان جمعیت و یا مصائبی باشد که به فرمان خدا، دامن آن ها را می گیرد (همانند بلاها و شکست های غیر منتظره).

نکته دیگر این که آیا منظور منافقان از کلمه احسان و نیکی کردن، احسان به طرفین دعوی بوده، و یا نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله؟ ممکن است منظورشان هر دو باشد، آن ها بهانه های مضحکی برای ارجاع داوری به بیگانگان درست کرده بودند، از جمله این که می گفتند آوردن داوری به نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دون شأن او است!، زیرا غالباً طرفین دعوی جار و جنجال به راه می اندازند و این با مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله) سازگار نیست!

به علاوه قضاوت و داوری همیشه به زیان يك طرف تمام می شود و طبعاً دشمن تراش است، گویا آن ها با چنین بهانه هایی می خواستند خود را تبرئه کنند که منظور ما خدمت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و طرفین دعوی بوده است.

و یا این که اصولاً نظر ما داوری نبوده، بلکه نظر ما آشتی دادن و ایجاد توفیق و توافق در میان طرفین نزاع بوده است، ولی خداوند در آیه سوم نقاب از چهره آن ها کنار می زند و این گونه تظاهرات دروغین را ابطال می کند، و می فرماید: «این ها کسانی هستند که خداوند اسرار درون دل های آن ها را می داند»؛ «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ».

ولی در عین حال به پیامبر خود دستور می دهد که از مجازات آن ها صرف نظر کن (فاعرض عنهم) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) همواره با منافقان به خاطر اظهار اسلام کردن تا آن جا که ممکن بود مدارا می کرد، زیرا مأمور به ظاهر بود و جز در موارد استثنایی

آن‌ها را مجازات نمی‌کرد، چه این‌که ظاهراً در صفوف مسلمانان بود و ممکن بود مجازات آن‌ها به یک نوع تصفیه حساب شخصی تفسیر شود.

سپس دستور می‌دهد که آن‌ها را موعظه کن و اندرز ده و با بیانی رسا که در دل و جان آن‌ها نفوذ کند، و نتایج اعمالشان را به آن‌ها گوشزد کن؛ «وَعِظُهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا».

قرآن در آیات گذشته مراجعه به داوران جور را شدیداً محکوم نمود، در این آیه به عنوان تأکید این سخن می‌گوید: پیامبرانی را که ما می‌فرستادیم همه برای این بوده‌اند که به فرمان خدا از آن‌ها اطاعت شود و هیچ‌گونه مخالفتی نسبت به آن‌ها انجام نگیرد؛ «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ زیرا آن‌ها هم رسول و فرستاده خدا بوده‌اند و هم رئیس حکومت الهی، بنا بر این مردم موظف بوده‌اند هم از نظر بیان احکام خداوند و هم از نظر چگونگی اجرای آن از آن‌ها پیروی کنند، و تنها به ادعای ایمان قناعت نکنند.

از این جمله به خوبی استفاده می‌شود که هدف از فرستادن پیامبران، اطاعت و فرمانبرداری کردن همه مردم بوده است، حال اگر بعضی از مردم از آزادی خود سوء استفاده کردند و اطاعت نمودند، تقصیر متوجه خود آن‌ها است، بنا بر این آیه فوق عقیده جبریون را که می‌گویند بعضی از مردم از آغاز موظف به اطاعت، و بعضی محکوم به عصیان و مخالفت هستند نفی می‌کند.

ضمناً از تعبیر باذن الله استفاده می‌شود که پیامبران الهی هر چه دارند از ناحیه خدا است و به عبارت دیگر وجوب اطاعت آن‌ها بالذات نیست، بلکه آن‌ها هم به فرمان پروردگار و از ناحیه اوست.

سپس در دنباله آیه راه بازگشت را به روی گناه کاران و آن ها که به طاغوت مراجعه کردند، و یا به نحوی از انحاء مرتکب گناهی شدند، گشوده و می فرماید:

«اگر آن ها هنگامی که به خویش ستم کردند، به سوی تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می نمودند و پیامبر هم برای آن ها طلب آمرزش می نمود، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند»؛ «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا».

قابل توجه این که قرآن به جای این که بگوید: نافرمانی خدا کردند و مراجعه به داوران جور نمودند می گوید: «إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ»؛ «هنگامی که به خویش ستم کردند!» اشاره به این که فایده اطاعت فرمان خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) متوجه خود شما می شود، و مخالفت با آن در واقع يك نوع ستم به خویش است، زیرا زندگی مادی شما را به هم می ریزد و از نظر معنوی مایه عقب گرد شما است.

از این آیه ضمناً پاسخ کسانی که توسل جستن به پیامبر و یا امام را يك نوع شرك می پندارند روشن می شود، زیرا این آیه صریحاً می گوید که آمدن به سراغ پیامبر (صلی الله علیه و آله) و او را بر درگاه خدا شفیع قرار دادن، و

وساطت و استغفار او برای گناه کاران مؤثر است، و موجب پذیرش توبه، و رحمت الهی است.

اگر وساطت و دعا و استغفار و شفاعت خواستن از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شرك بود چگونه ممکن بود که قرآن چنین دستوری را به گناه کاران بدهد! منتها افراد خطاکار باید نخست خود توبه کنند و از راه خطا برگردند، سپس برای قبول توبه خود از استغفار پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز استفاده کنند.

بدیهی است پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمرزنده گناه نیست، او تنها می تواند از خدا طلب

آمزش کند و این آیه پاسخ دندان شکنی است به آن ها که این گونه وساطت را انکار می کنند (دقت کنید) جالب توجه این که قرآن نمی گوید: تو برای آن ها استغفار کن، بلکه می گوید "رسول" برای آن ها استغفار کند، این تعبیر گویا اشاره به آن است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مقام و موقعیتش استفاده کند و برای خطاکاران توبه کننده استغفار نماید.

این معنی (تأثیر استغفار پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای مؤمنان) در آیات دیگری از قرآن نیز آمده است مانند آیه 19 سوره محمد و آیه 5 سوره منافقون و آیه 114 سوره توبه که در باره استغفار ابراهیم نسبت به پدرش (عمویش) اشاره می کند، و آیات دیگری که نهی از استغفار برای مشرکان می کند و مفهومی این است که استغفار برای مؤمنان بی مانع است، و نیز از بعضی از آیات استفاده می شود که فرشتگان برای جمعی از مؤمنان خطاکار در پیش گاه خداوند استغفار می کنند مثل آن چه در سوره غافر آیه 7 و سوره شوری آیه 5 آمده است.

خلاصه این که آیات زیادی از قرآن مجید حکایت از این معنی می کند که پیامبران یا فرشتگان و یا مؤمنان پاکدل می توانند برای بعضی از خطاکاران استغفار کنند، و استغفار آن ها در پیش گاه خدا اثر دارد، این خود یکی از معانی شفاعت کردن پیامبر و یا فرشتگان و یا مؤمنان پاکدل برای خطاکاران است، ولی همان طور که گفتیم چنین شفاعتی نیازمند به وجود زمینه و شایستگی و آمادگی در خود خطاکاران است.

شگفت انگیز این که از پاره ای از کلمات بعضی از مفسران استفاده می شود که خواسته اند استغفار پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در آیه فوق مربوط به تجاوز به حقوق شخصی

خود پیامبر(صلی الله علیه و آله) بدانند و بگویند چون نسبت به خود پیغمبر(صلی الله علیه و آله) ستم کرده بودند، لازم بود رضایت او را به دست آورند تا خداوند از خطای آن‌ها بگذرد! ولی روشن است که ارجاع داوری به غیر پیامبر(صلی الله علیه و آله) ستمی به شخص پیغمبر نیست، بلکه مخالفت با منصب خاص او و یا به عبارت دیگر مخالفت با فرمان خدا است و به فرض که ستمی بر شخص پیامبر(صلی الله علیه و آله) باشد قرآن روی آن تکیه نکرده است، بلکه تکیه قرآن روی این مطلب است که آن‌ها بر خلاف فرمان خدا رفتار کردند.

به علاوه اگر ما به کسی ستم کنیم رضایت او کافی است چه نیازی به استغفار

او در پیش گاه خدا است؟ و از همه گذشته به فرض که چنین تفسیری برای آیه فوق کنیم در مورد آن همه آیات دیگر که استغفار پیامبران و فرشتگان و مؤمنان را در حق خطاکاران مؤثر می‌داند چه خواهیم گفت؟ آیا در مورد آن‌ها نیز پای حقوق شخصی در میان بوده است؟!

شان نزول

«زبیر بن عوام» که از مهاجران بود با یکی از انصار (مسلمانان مدینه) بر سر آبیاری نخلستانهای خود که در کنار هم قرار داشتند، اختلافی پیدا کرده بودند، هر دو برای حل اختلاف خدمت پیامبر(صلی الله علیه و آله) رسیدند، از آن جا که باغستان زبیر در قسمت بالای نهر و باغستان انصاری در قسمت پائین نهر قرار داشت پیامبر(صلی الله علیه و آله) به زبیر دستور داد که اول او باغ هایش را آبیاری کند و بعد مسلمان انصاری (و این مطابق همان سنتی بود که در باغ‌های مجاور هم جریان داشت) اما این مرد انصاری به ظاهر مسلمان از داوری عادلانه پیامبر(صلی الله علیه و آله) ناراحت شد و گفت: آیا این

قضاوت به خاطر آن بود که زبیر، عمه زاده تو است؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله) از این سخن بسیار ناراحت شد به حدی که رنگ رخسار او دگرگون گردید، در این موقع آیه فوق نازل شد و به مسلمانان هشدار داد.

در بعضی از تفاسیر اسلامی شأن نزول های دیگری ذکر شده که کم و بیش با شأن نزول فوق شباهت دارد (تفسیر تبیان، و طبرسی، و المنار).

تفسیر

تسلیم در برابر حق

گرچه شأن نزول خاصی در بالا برای آیه فوق نقل شد، ولی همان طور که بارها گفته ایم شأن نزول های خاص

هیچ گاه با عمومیت مفهوم آیه منافات ندارد، و به همین دلیل این آیه می تواند مکمل بحث آیات قبل نیز بوده باشد.

در این آیه خداوند سوگند یاد کرده که افراد، ایمان واقعی در صورتی خواهند داشت که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در اختلافات خود به داوری بطلبند و به بیگانگان مراجعه نمایند؛ «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ»؛ (1)

سپس می فرماید: «نه فقط به داوری را به نزد تو آورند، بلکه هنگامی که تو در میان آن ها حکمی کردی، خواه به سود آن ها باشد یا به زیان آن ها، علاوه بر این که اعتراض نکنند در دل خود نیز احساس

ص: 224

1- . «شجر» در اصل از ماده «شجر» (بر وزن قمر) به معنی «درخت» گرفته شده و از آن جا که در مشاجره و نزاع، يك نوع آشفتگی و بهم پیچیدگی همانند پیچیدگی شاخه های درختان به یکدیگر آشکار می شود به معنی نزاع و کشمکش آمده است، و در آیه فوق به همین معنی استعمال شده است.

ناراحتی ننماینند و کاملاً تسلیم باشند»؛ «ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا».

گرچه ناراحتی درونی از قضاوت هایی که احیاناً به زیان انسان است غالباً اختیاری نیست، ولی با تربیتهای اخلاقی و پرورش روح تسلیم در برابر حق و عدالت و توجه به موقعیت واقعی پیامبر (صلی الله علیه و آله) حالتی در انسان پیدا می شود که هیچ گاه از داوری پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حتی دانشمندانی که جانشینان او هستند هرگز ناراحت نخواهد شد، و به هر حال مسلمانان واقعی موظفند روح تسلیم در برابر حق را در خود پرورش دهند.

در آیه فوق نشانه های ایمان واقعی و راسخ در سه مرحله بیان شده است:

1. در تمامی موارد اختلاف خواه بزرگ باشد یا کوچک، به قضاوت و داوری پیامبر (صلی الله علیه و آله) که از حکم الهی سرچشمه می گیرد مراجعه کنند، نه به طاغوت و داوران باطل.

2. هیچ گاه در برابر قضاوت ها و فرمان های پیامبر (صلی الله علیه و آله) که همان فرمان خدا است حتی در دل خود احساس ناراحتی نکنند، و به داوری ها و احکام او بدبین نباشند.

3. در مقام عمل نیز آن را دقیقاً اجرا کنند و به طور کامل تسلیم حق باشند.

روشن است قبول يك مکتب و فرمان های آن در مواردی که به سود انسان تمام می شود دلیل بر ایمان به آن مکتب نیست، بلکه آن جا که ظاهراً به زیان انسان است اما در واقع مطابق با حق و عدالت است اگر پذیرفته شود، نشانه ایمان است.

در حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) در کتاب کافی در تفسیر این آیه نقل شده

ص: 225

چنین می خوانیم: «اگر جمعیتی خدا را بپرستند، نماز را بپا دارند، زکات را بپردازند، روزه ماه رمضان و حج را به جا آورند، ولی نسبت به کارهایی که پیامبر(صلی الله علیه و آله) انجام داده با سوء ظن بنگرند و یا بگویند: اگر او فلان کار را انجام نداده بود بهتر بود، آن ها در حقیقت مؤمنان واقعی نیستند» سپس آیه فوق را امام(علیه السلام) تلاوت فرمود، بعد فرمود: «بر شما باد که در مقابل خدا و حق همیشه تسلیم باشید».

از آیه فوق در ضمن دو مطلب مهم استفاده می شود:

1. آیه یکی از دلایل معصوم بودن پیامبر(صلی الله علیه و آله) است، زیرا دستور به تسلیم مطلق از نظر گفتار و کردار در برابر همه فرمان های پیامبر(صلی الله علیه و آله) و حتی تسلیم قلبی در برابر او، نشانه روشنی بر این است که او در احکام و فرمان ها و داوری هایش نه اشتباه می کند و نه عمدا چیزی بر خلاف حق می گوید، معصوم از خطاست و هم معصوم از گناه.

2. آیه فوق هر گونه اجتهاد در مقام نص پیامبر(صلی الله علیه و آله) و اظهار عقیده را در مواردی که حکم صریح از طرف خدا و پیامبر(صلی الله علیه و آله) در باره آن رسیده باشد نفی می کند، بنا بر این اگر در تواریخ اسلامی می بینیم که گاهی بعضی از افراد در برابر حکم خدا و پیامبر(صلی الله علیه و آله) اجتهاد و یا اظهار نظر می کردند و مثلاً می گفتند پیامبر چنین گفته و ما چنین می گوئیم، باید قبول کنیم که عمل آن ها بر خلاف صریح آیه فوق است. (1)

«يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَعَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا

ص: 226

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 3، ص: 448.

نصیر»؛ (1) «به خدا سوگند می خورند که (در غیاب پیامبر، سخنان نادرست) نگفته اند؛ در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته اند؛ و پس از اسلام آوردنشان، کافر شده اند؛ و

تصمیم (به کار خطرناکی) گرفتند، که به آن نرسیدند. آن ها فقط از این انتقام می گیرند که خداوند و رسولش، آنان را به فضل (و کرم) خود، بی نیاز ساختند! (با این حال،) اگر توبه کنند، برای آن ها بهتر است؛ و اگر روی گردانند، خداوند آن ها را در دنیا و آخرت، به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد؛ و در سراسر زمین، نه، ولی و حامی دارند، و نه یاورى!»

تفسیر

توطئه خطرناک

پیوند این آیه با آیات گذشته کاملاً روشن است، زیرا همه سخن از منافقان می گویند، منتهی در این آیه پرده از روی یکی دیگر از اعمال آنان برداشته شده و آن این که: هنگامی که می بینند اسرارشان فاش شده واقعیات را انکار می کنند و حتی برای اثبات گفتار خود به قسم های دروغین متوسل می شوند.

نخست می گوید «منافقان سوگند یاد می کنند که چنان مطالبی را درباره پیامبر نگفته اند»؛ «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا»؛ در حالی که «این ها به طور مسلم سخنان کفر آمیزی گفته اند»؛ «وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ»؛ و به این جهت «پس از قبول و اظهار اسلام راه کفر را پیش گرفته اند»؛ «وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ».

البته آنان از آغاز مسلمان نبودند که کافر شوند، بلکه تنها اظهار اسلام

ص: 227

می کردند، بنا بر این همین اسلام ظاهری و صوری را نیز با اظهار کفر در هم شکستند.

و از آن بالاتر «آن ها تصمیم خطرناکی داشتند که به آن نرسیدند»؛ «وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا».

این تصمیم ممکن است اشاره به همان داستان توطئه برای نابودی پیامبر در «لیلة العقبة» بوده باشد که شرح آن در شأن نزول گذشت، و یا اشاره به تمام کارها و فعالیت هایی است که برای به هم ریختن سازمان جامعه اسلامی، و تولید فساد و نفاق و شکاف، انجام می دادند، که هرگز به هدف نهایی منتهی نشد.

قابل توجه این که هوشیاری مسلمین در حوادث مختلف سبب می شد که منافقان و نقشه های آن ها شناخته شوند، مسلمانان همواره در کمین آن ها بودند تا اگر سخنی از آن ها بشنوند، برای پیش گیری و اقدام لازم، به پیامبر گزارش دهند، این بیداری و اقدام به موقع و به دنبال آن نزول آیات، و تصدیق خداوند، موجب رسوایی منافقان و خنثی شدن توطئه های آن ها می شد.

در جمله بعد برای این که زشتی و وقاحت فعالیت های منافقان و نمک نشناسی آن ها کاملاً آشکار شود اضافه می کند: آن ها در واقع خلافی از پیامبر ندیده بودند و هیچ لطمه ای از ناحیه اسلام بر آنان وارد نشده بود، بلکه به عکس در پرتو حکومت اسلام به انواع نعمت های مادی و معنوی رسیده بودند، بنا بر این «آن ها در حقیقت انتقام نعمت هایی را می کشیدند که خداوند و پیامبر با فضل و کرم خود تا سرحد استغنا به آن ها داده بودند»؛ «وَمَا تَقْمُوا إِلَّا أَنْ أُغْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ» (1).

ص: 228

1- قابل توجه این که در جمله بالا با این که سخن از «فضل خدا و پیامبر» به میان آمده ضمیر در «من فضله» به صورت مفرد ذکر شده، نه تثنیه، سبب این تعبیر همان است که در چند آیه قبل اشاره کردیم که این گونه تعبیرها برای اثبات حقیقت توحید، و این که همه کارها به دست خداست، و اگر پیامبر کاری می کند به فرمان او است و از اراده او جدا نیست می باشد.

شک نیست که بی نیاز ساختن و رفع احتیاجاتشان در پرتو فضل پروردگار و خدمات پیامبر چیزی نبود که بخواهد انتقام آن را بگیرند، بلکه جای حق شناسی و سپاس‌گزاری داشت، اما این حق ناشناسان زشت سیرت خدمت و نعمت را با جنایت پاسخ گفتند. و این تعبیر زیبا و رسایی است که در بسیاری از گفته‌ها و نوشته‌ها به کار می‌رود، مثل این که به کسی که سال‌ها به او خدمت کرده ایم و بعد به ما خیانت می‌کند، می‌گوئیم: گناه ما فقط این بود که به تو پناه دادیم و از تو دفاع کردیم و حد اکثر محبت را نمودیم.

سپس آن چنان که سیره قرآن است راه بازگشت را به روی آنان گشوده، می‌گوید: «اگر آنان توبه کنند برای آن‌ها بهتر است»؛ «فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ».

و این نشانه واقع‌بینی اسلام و اهتمام به امر تربیت، و مبارزه با هر گونه سخت‌گیری و شدت عمل نابجا است، که حتی راه آشتی و توبه را به روی منافقانی که توطئه برای نابودی پیامبر کردند و سخنان کفر آمیز و توهین‌های زننده داشتند باز گذارده، بلکه از آن‌ها دعوت به توبه می‌کند.

این در حقیقت چهره واقعی اسلام است، ولی چقدر بی‌انصافند آن کسانی که اسلام را با چنین چهره‌ای، دین فشار و خشونت معرفی کرده‌اند.

آیا در دنیای امروز هیچ حکومتی هر چند طرفدار نهایت نرمش بوده باشد در برابر توطئه گرانی که بر ضد او

نقشه کشیده‌اند حاضر به چنین انعطاف و محبتی

می باشد؟ و همان طور که در شأن نزول خواندیم یکی از مجریان اصلی این برنامه های نفاق انگیز با شنیدن این سخن توبه کرد و پیامبر هم توبه او را پذیرفت.

در عین حال برای این که آن ها این نرمش را دلیل بر ضعف نگیرند، به آن ها هشدار می دهد که «اگر به روش خود ادامه دهند، و از توبه روی برگردانند، خداوند در دنیا و آخرت آنان را به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد»؛ «وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يَعَذَّبْهُمْ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ».

و اگر می پندارند کسی در برابر مجازات الهی ممکن است به کمک آنان بشتابد سخت در اشتباهند، زیرا «آن ها در سراسر روی زمین نه، ولی و سرپرستی خواهند داشت و نه یار و یاور»؛ «وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ».

البته مجازات های آن ها در آخرت روشن است، اما عذاب های دنیای آن ها همان رسوایی و بی آبرویی و خواری و بدبختی و مانند آن است.

15. منافقین و کم ظرفیتی آن ها

اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ * فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ * أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ»؛ (1) «از آن ها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته اند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی کند قطعاً صدقه خواهیم داد و از شاكران

ص: 230

خواهیم بود، اما هنگامی که از فضل خود به آن‌ها بخشید بخل ورزیدند، و سرپیچی کردند، و روی گردان شدند. این عمل (روح) نفاق را در دل‌هایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند برقرار ساخت، این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و دروغ گفتند. آیا نمی‌دانستند که خداوند اسرار و سخنان در گوشی آن‌ها را می‌داند، و خداوند از همه غیوب (و پنهانی‌ها) آگاه است.»

شان نزول

در میان مفسران معروف است که این آیات در باره یکی از انصار به نام «ثعلبة بن حاطب» نازل شده است، او که مرد فقیری بود و مرتب به مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌آمد اصرار داشت که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دعا کند تا خداوند مال فراوانی به او بدهد؛ پیغمبر به او فرمود:

«قلیل توئی شکره خیر من کثیر لا تطیقه؛ مقدار کمی که حقش را بتوانی ادا کنی، بهتر از مقدار زیادی است که توانایی اداء حقش را نداشته باشی.» آیا بهتر نیست که توبه پیامبر خدا تاسی جویی و به زندگی ساده‌ای بسازی، ولی ثعلبه دست بردار نبود، و سرانجام به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد به خدایی که تو را به حق فرستاده سوگند یاد می‌کنم، اگر خداوند ثروتی به من عنایت کند تمام حقوق آن را می‌پردازم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای او دعا کرد.

چیزی نگذشت که طبق روایتی پسر عموی ثروت مندی داشت از دنیا رفت و ثروت سرشاری به او رسید، و طبق روایت دیگری گوسفندی خرید و به زودی زاد ولد کرد، آن چنان که نگاهداری آن‌ها در مدینه ممکن نبود، ناچار به آبادیهای اطراف

مدینه روی آورد و آن چنان مشغول و سرگرم زندگی مادی شد که در جماعت و حتی نماز جمعه نیز شرکت نمی کرد.

پس از مدتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) مأمور جمع آوری زکات را نزد او فرستاد، تا زکات اموال او را بگیرد، ولی این مرد کم ظرفیت و تازه به نوارسیده و بخیل، از پرداخت حق الهی خودداری کرد، نه تنها خودداری کرد، بلکه به اصل تشریح این حکم نیز اعتراض نمود و گفت: این حکم برادر «جزیه» است یعنی ما مسلمان شده ایم که از پرداخت جزیه معاف باشیم و با پرداخت زکات، چه فرقی میان ما و غیر مسلمانان باقی می ماند؟! در حالی که او نه مفهوم «جزیه» را فهمیده بود، و نه مفهوم زکات را، و یا فهمیده بود اما دنیا پرستی اجازه بیان حقیقت و اظهار حق به او نمی داد، به هر حال هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخن او را شنید فرمود: یا ویح ثعلبه! یا ویح ثعلبه! «وای بر ثعلبه ای وای بر ثعلبه!» و در این هنگام آیات فوق نازل شد.

شان نزول های دیگری نیز برای آیات فوق نقل شده که کم و بیش با داستان ثعلبه مشابه است، و از مجموع شان نزول های فوق، و مضمون آیات، چنین استفاده می شود که شخص یا اشخاص مزبور در آغاز در صف منافقان نبودند، ولی به خاطر همین گونه اعمال به آن ها پیوستند.

تفسیر

منافقان کم ظرفیتند

این آیات، در حقیقت روی یکی دیگر از صفات زشت منافقان انگشت می گذارد و آن این که: به هنگام ضعف و ناتوانی و فقر و پریشانی، چنان دم از ایمان

ص: 232

می زنند که هیچ کس باور نمی کند آن ها روزی در صف منافقان قرار گیرند، و حتی شاید آن هایی را که دارای امکانات وسیع هستند مذمت می کنند که چرا از امکاناتشان به نفع مردم محروم استفاده نمی کنند؟

اما همین که خودشان به نوایی برسند چنان دست و پای خود را گم کرده و غرق دنیا پرستی می شوند که همه عهد و پیمانهای خویش را با خدا به دست فراموشی می سپارند، گویا به کلی تغییر شخصیت داده، و درك و دید دیگری پیدا می کنند، و همین کم ظرفیتی که نتیجه اش دنیا پرستی و بخل و امساک و خود خواهی است روح نفاق را چنان در آنان متمرکز می سازد که راه بازگشت را به روی آنان می بندد! در آیه نخست می گوید: «بعضی از منافقان کسانی هستند که با خدا پیمان بسته اند که اگر از فضل و کرم خود به ما مرحمت کند قطعاً به نیازمندان کمک می کنیم و از نیکوکاران خواهیم بود.» (1)

16. منافقین از قسم های خود، سب ساخته اند

اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ * وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُسَدَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَادُونَ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُؤُسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ»؛ (2) «آن ها سوگندهای شان را

ص: 233

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 8، ص: 45.

2- . منافقون / 2 الی 5.

سپر ساخته اند تا مردم را از راه خدا باز دارند، و کارهای بسیار بدی انجام می دهند! این به خاطر آن است که نخست ایمان آوردند سپس کافر شدند؛ از این رو بر دل های آنان مهر نهاده شده، و حقیقت را درک نمی کنند! هنگامی که آن ها را می بینی، جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می برد؛ و اگر سخن بگویند، به سخنانشان گوش فرا می دهی؛ اما گویی چوب های خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده اند! هر فریادی از هر جا بلند شود بر ضد خود می پندارند؛ آن ها دشمنان واقعی تو هستند، پس از آنان بر حذر باش! خداوند آن ها را بکشد، چگونه از حق منحرف می شوند؟! هنگامی که به آنان گفته شود: بیاید تا رسول خدا برای شما استغفار کند، سرهای خود را (از روی استهزا و کبر و غرور) تکان می دهند؛ و آن ها را می بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می ورزند!»

تفسیر

«جَنَّة» از ماده «جن» (بر وزن فن) در اصل به معنی پنهان کردن چیزی از حس است، و «جن» (بر وزن سن) به خاطر این که موجودی است ناپیدا، این واژه بر او اطلاق می شود، و از آن جا که «سپر» انسان را از ضربات اسلحه دشمن، مستور می دارد در لغت عرب به آن، «جَنَّة» گفته می شود، و باغ های پردرخت را نیز به خاطر مستور شدن زمین های شان، «جنت» می گویند.

به هر حال، این یکی از آثار نفاق است، که خود را در زیر پوششی از نام مقدس خداوند، و سوگندهای غلاظ و شداد، قرار می دهند تا چهره واقعی خویش را مکتوم دارند، عواطف مردم را به سوی خود جلب کرده و از این طریق به اغفال آن ها پردازند و «فَصَّادُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» کنند.

این تعبیر ضمناً نشان می دهد که آن ها دائماً با مؤمنان در حال جنگ و

این ظاهرسازی و چرب زبانی آن‌ها را خورد، زیرا انتخاب سپر مخصوص میدان‌های نبرد است.

درست است که در بعضی از مواقع، انسان چاره‌ای جز سوگند ندارد، و یا لا اقل سوگند کمک به بیان اهمیت موضوع مورد نظر می‌کند، ولی نه سوگند دروغ، و نه سوگند برای هر چیز و هر کار که این شیوه منافقان است.

در آیه 74 سوره توبه می‌خوانیم «يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ»؛ «آن‌ها به خدا سوگند یاد می‌کنند که (سخنان زنده در غیاب پیامبر) نگفته‌اند، در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته‌اند».

مفسران برای جمله «فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»، دو معنی ذکر کرده‌اند:

نخست اعراض از راه خدا و دیگر بازداشتن دیگران از این راه، گرچه جمع میان هر دو معنی در آیه مورد بحث امکان‌پذیر است، ولی با توجه به توسل آن‌ها به سوگندهای دروغ، معنی دوم، مناسبتر به نظر می‌رسد، چرا که هدف از این سوگندها، اغفال دیگران است.

يك جا «مسجد ضرار» بر پا می‌کنند، و هنگامی که از آن‌ها سؤال می‌شد هدفشان چیست؟ سوگند یاد می‌کنند که جز هدف خیر ندارند!

در جای دیگر برای شرکت در جنگ‌هایی که فاصله آن نزدیک و احتمال غنائم در آن زیاد است اظهار آمادگی می‌کنند، ولی برای شرکت در میدان «تبوك» که پر از مشکلات است هزار عذر و بهانه می‌آورند و سوگند یاد می‌کنند که اگر توانایی می‌داشتیم همراه شما حرکت می‌کردیم! (1)

ص: 235

آن‌ها نه فقط برای مردم سوگند دروغین یاد می‌کنند، بلکه همان‌گونه که در آیه 18 سوره مجادله آمده در عرصه محشر نیز در پیش‌گاه خداوند متوسل به سوگند دروغ می‌شوند! و این نشان می‌دهد که این عمل جزء بافت وجودشان شده است که حتی در عرصه محشر و در پیش‌گاه خدا نیز دست بردار نیستند!

آیه بعد به علت اصلی این‌گونه اعمال ناروا پرداخته می‌افزاید: «این به خاطر آن است که آن‌ها نخست ایمان آوردند، سپس کافر شدند، و لذا بر دل‌های آن‌ها مهر نهاده شده و حقیقت را درک نمی‌کنند»؛ «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ».

جمعی از مفسران معتقدند که منظور از این ایمان در این‌جا ایمان ظاهری است، در حالی که در باطن کافر بودند.

ولی ظاهر آیه نشان می‌دهد که آن‌ها در آغاز حقیقتاً مؤمن شدند، و بعد از آن که طعم ایمان را چشیدند و نشانه‌های حقانیت اسلام و قرآن را دیدند راه کفر را پیش گرفتند، اما کفری توأم با نفاق، نه آشکارا و با صراحت، و همین سبب شد که خدا حس تشخیص را از آن‌ها سلب کند، و از درک حقائق محروم بمانند، زیرا اگر از اول حق را تشخیص نداده بودند عذری داشتند، اما بعد از تشخیص حق و ایمان آوردن اگر به آن پشت پا بزنند خداوند توفیق را از آن‌ها سلب می‌کند.

در حقیقت منافقان دو گروهند، گروهی از اول ایمانشان صوری و ظاهری بوده، و گروه دیگر در آغاز ایمان حقیقی داشته‌اند سپس راه ارتداد و نفاق را پیش گرفته‌اند، ظاهر آیه مورد بحث گروه دوم را می‌گوید.

در حقیقت این آیه شبیه آیه 74 سوره توبه است که می گوید: «وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ»؛ «آن ها پس از اسلام کافر شدند».

به هر حال این سومین نشانه از نشانه های آن ها است که از درك حقائق روشن غالباً محرومند، و ناگفته پیدا است که این هرگز منتهی به جبر نمی شود چرا که مقدمات آن را خودشان فراهم کرده اند. (1)

قرآن کریم در آیاتی دیگر می فرماید:

«وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ

الْعَدُوُّ فَاحْذَرُهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»؛ (2)

«هنگامی که آنها (منافقین) را می بینی، جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می برد؛ و اگر سخن بگویند، به سخنانشان گوش فرا می دهی؛ اما گویی چوب های خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده اند! هر فریادی از هر جا بلند شود بر ضد خود می پندارند؛ آن ها دشمنان واقعی تو هستند، پس از آنان بر حذر باش! خداوند آن ها را بکشد، چگونه از حق منحرف می شوند؟!»

تفسیر

نشانه های دیگری از منافقان

این آیات هم چنان ادامه بیان اعمال منافقان و نشانه های گوناگون آن ها است، می فرماید: «هنگامی که به آن ها گفته شود بیائید تا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای شما

ص: 237

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 24، ص: 151.

2- . منافقون / 4.

استغفار کند، سرهای خود را از روی استهزاء و کبر و غرور تکان می دهند و مشاهده می کنی که از سخنان تو اعراض کرده، تکبر ورزند؛ «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُؤُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ».

آری در برابر لغزش هایی که از آن ها سر می زند و فرصت توبه و جبران آن را دارند، کبر و غرور به آنان اجازه نمی دهد که در مقام جبران برآیند، نمونه بارز این مطلب، همان عبد الله بن ابی بود که ماجرای عجیب او را در شأن نزول خواندیم، هنگامی که آن سخن بسیار زشت و ناروا را در باره پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان مهاجر گفت: که وقتی به مدینه بازگردیم عزیزان ذلیلان را بیرون خواهند کرد، و آیات قرآن نازل شد و سخت او را نکوهش نمود به او پیشنهاد کردند که نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیاید تا برای او از درگاه خداوند آموزش بطلبد سخن ناروای دیگری گفت که حاصلش این بود: گفتید: ایمان بیاورم، آوردم، گفتید زکات بده، دادم، چیزی نمانده که بگوئید برای محمد ص سجده کن! روشن است که روح اسلام، تسلیم در برابر حق است و کبر و غرور، همیشه مانع این تسلیم است، به همین دلیل یکی از نشانه های منافقان، بلکه یکی از انگیزه های نفاق را همین خودخواهی و خود برتر بینی و غرور می توان شمرد.

«لَوَّ» از ماده «لوی» در اصل به معنی «تابیدن طناب» است، و به همین مناسبت به معنی برگرداندن سر و یا تکان دادن سر، نیز آمده است. یصدون چنان که قبلاً نیز گفتیم در دو معنی به کار می رود: «منع کردن» و «اعراض نمودن» بد و مناسب آیه مورد بحث، معنی دوم، و مناسب آیه گذشته، معنی اول است.

در آیه بعد برای رفع هر گونه ابهام در این زمینه، می افزاید: به فرض که آن ها نزد تو بیایند و برای آن ها استغفار کنی، زمینه آمرزش در آن ها وجود ندارد بنا بر این «تفاوتی نمی کند که برای آن ها استغفار کنی یا نکنی، هرگز خداوند آن ها را نمی بخشد!»؛ «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ».

دلیل آن هم این است که «خداوند، قوم فاسق را هدایت نمی کند»؛ «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ».

و به تعبیر دیگر استغفار پیامبر (صلی الله علیه و آله) علت تامه برای آمرزش نیست، بلکه مقتضی است، و تنها در صورتی اثر می گذارد که زمینه مساعد و قابلیت لازم فراهم شود، اگر به راستی آن ها توبه کنند و تغییر مسیر دهند و از مرکب کبر و غرور پیاده شوند و سر تسلیم در مقابل حق فرود آورند، استغفار پیامبر (صلی الله علیه و آله) و شفاعت او مسلماً مؤثر است، و در غیر این صورت کم ترین اثری نخواهد داشت.

شبهه همین معنی در آیه 80 سوره توبه نیز آمده است که در باره گروه دیگری از منافقان می گوید: «اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»؛ «چه برای آن ها استغفار کنی و چه نکنی، تأثیری ندارد، حتی اگر هفتاد بار برای آن ها، استغفار کنی خداوند آن ها را نمی بخشد، چرا که آن ها به خدا و رسولش کافر شدند و خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند».

روشن است که عدد هفتاد عدد تکثیر است یعنی هر قدر هم برای آن ها استغفار کنی سودی ندارد.

این نکته نیز معلوم است که منظور از فاسق هر گونه گناه کاری نیست، چرا

که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برای نجات گناه کاران آمده، بلکه منظور آن دسته از گناه کاران است که در گناه اصرار می ورزند و لجاجت دارند، و در برابر حق مستکبرند.

سپس به یکی از گفته های بسیار زشت آن ها که روشن ترین گواه نفاق آن ها محسوب می شود اشاره کرده، می فرماید: «آن ها همان کسانی هستند که می گویند به افرادی که نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستند انفاق نکنید، و

از اموال و امکانات خود در اختیار آن ها قرار ندهید، تا پراکنده شوند»؛ «هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا».

«غافل از این که تمام خزائن آسمان ها و زمین از آن خدا است، ولی منافقان درک نمی کنند»؛ «وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ».

این بینواها نمی دانند که هر کس هر چه دارد از خدا دارد، و همه بندگان از خوان گسترده او روزی می خورند، اگر "انصار" می توانند به «مهاجران» پناه دهند و آن ها را در اموال خود سهیم کنند این بزرگ ترین افتخاری است که نصیبشان شده، نه تنها نباید منتی بگذارند، بلکه باید خدا را بر این توفیق بزرگ شکر گویند، ولی همان گونه که در شأن نزول خواندیم منافقان مدینه منطق دیگری داشتند.

سپس به یکی دیگر از نفرت انگیزترین سخنان آن ها اشاره کرده، می افزاید:

«آن ها می گویند اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند!»؛ «يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ».

این همان گفتاری است که از دهان آلوده «عبد الله بن ابی» خارج شد، و منظورش این بود که ما ساکنان مدینه، رسول الله (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان مهاجر را بیرون

می کنیم، و مراد از بازگشت به مدینه، بازگشت از غزوه «بنی المصطلق» بود که مشروحاً در شأن نزول به این مطلب اشاره شد.

درست است که این سخن از يك نفر صادر شد، ولی چون همه منافقان همین خط و مشی را داشتند قرآن به صورت جمعی از آن تعبیر می کند و می فرماید:

يقولون... (آن ها می گویند).

سپس قرآن پاسخ دندان شکنی به آنان داده، می گوید: «عزّت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است، ولی منافقان نمی دانند»؛ «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ».

تنها منافقان مدینه نبودند که این سخن را در برابر مؤمنان مهاجر گفتند، بلکه قبل از آن ها نیز سران قریش در مکه می گفتند: اگر این گروه اندک مسلمان فقیر را در محاصره اقتصادی قرار دهیم، یا از مکه بیرونشان کنیم، مطلب تمام است! امروز نیز دولت های استعماری به پندار این که خزائن آسمان و زمین را در اختیار دارند می گویند ملت هایی را که در برابر ما تسلیم نمی شوند باید در محاصره اقتصادی قرار داد تا بر سر عقل آیند و تسلیم شوند! این کوردلان تاریخ که شیوه آن ها دیروز و امروز یکسان بوده و هست خبر ندارند که با يك اشاره خداوند تمام ثروتها و امکاناتشان بر باد می رود و عزّت پوشالی آن ها دست خوش فنا می گردد.

به هر حال این طرز تفکر (خود را عزیز دانستن و دیگران ذلیل، و خود را، ولی نعمت و دیگران محتاج شمردن) يك تفکر منافقانه است که از غرور و تکبر از يك سو، و گمان استقلال در برابر خدا از سوی دیگر، ناشی می شود، اگر آن ها به حقیقت

عبودیت آشنا بودند و مالکیت خدا را بر همه چیز مسلم می دانستند هرگز گرفتار این اشتباهات خطرناک نمی شدند.

قابل توجه این که در آیه قبل در مورد منافقان تعبیر به «لا یَفْقَهُونَ» (نمی فهمند) آمده، و در این جا «لا یَعْلَمُونَ» (نمی دانند) این تفاوت تعبیر ممکن است برای پرهیز از تکرار که مخالف فصاحت است بوده باشد، و نیز ممکن است از این جهت باشد که درك مسأله مالکیت خداوند نسبت به تمام خزائن آسمان ها و زمین مطلب پیچیده تری است که احتیاج به دقت و فهم بیش تری دارد، در حالی که اختصاص عزت به خدا و پیامبر و مؤمنان بر کسی مخفی نیست.

17. ده نشانه از منافقین!

از مجموع آیات فوق، نشانه های متعددی برای منافقان، استفاده می شود که در يك جمع بندی می توان، آن را در ده نشانه، خلاصه کرد:

1. دروغ گویی صریح و آشکار؛ «وَاللّٰهُ یَشْهَدُ اِنَّ الْمُنَافِقِیْنَ لَكَاذِبُوْنَ».
2. استفاده از سوگندهای دروغین برای گمراه ساختن مردم؛ «اتَّخَذُوا اَیْمَانَهُمْ جُنَّةً».
3. عدم درك واقعیات، بر اثرها کردن آئین حق، بعد از شناخت آن؛ «لا یَفْقَهُونَ».
4. داشتن ظاهری آراسته و زبانی چرب، علی رغم تهی بودن درون و باطن؛ «وَ اِذَا رَاَیْتَهُمْ تُعْجِبُكَ اَجْسَامُهُمْ».
5. بیهودگی در جامعه و عدم انعطاف در مقابل حق، هم چون يك قطعه چوب خشک؛ «كَانَهُمْ خُشْبٌ مُّسَنَّدَةٌ».

6. بدگمانی و ترس و وحشت از هر حادثه و هر چیز به خاطر خائن بودن؛ «يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ».

7. حق را به باد سخریه و استهزاء گرفتن؛ «لَوْأَ رَأَوْهُمْ».

8. فسق و گناه؛ «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ».

9. خود را مالک همه چیز دانستن، و دیگران را محتاج به خود پنداشتن؛ «هُمْ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا».

10. خود را عزیز و دیگران را ذلیل، تصور کردن؛ «لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ».

بدون شك نشانه های منافق منحصر به این ها نیست، و از آیات دیگر قرآن و روایات اسلامی و نهج البلاغه نیز نشانه های متعدد دیگری برای آن ها استفاده می شود، حتی در معاشرتهای روزمره می توان به اوصاف و ویژگی های دیگری از آن ها پی برد، ولی آن چه در آیات این سوره آمده، قسمت مهم و قابل توجهی از این اوصاف است.

در نهج البلاغه خطبه ای مخصوص توصیف منافقان است، در قسمتی از آن خطبه چنین آمده است:

«ای بندگان خدا شما را به تقوی و پرهیزکاری سفارش می کنم و از منافقان بر حذر می دارم، چرا که آن ها گمراه و گمراه کننده اند، خطاکار و غلط اندازند.

هر روز به رنگ تازه ای در می آیند، و به قیافه ها و زبانهای مختلف خودنمایی می کنند.

از هر وسیله ای برای فریفتن و درهم شکستن شما بهره می گیرند و در هر کمین گاهی به کمین شما نشسته اند.

بد باطن و خوش ظاهرند، و پیوسته مخفیانه برای فریب مردم گام برمی دارند، و از بیراهه ها حرکت می کنند.

گفتارشان به ظاهر شفافبخش، اما کردارشان، دردی است درمان ناپذیر.

بر رفاه و آسایش مردم، حسد می ورزند، و اگر کسی گرفتار بلائی شود خوشحالند.

همواره امیدواران را مأیوس می کنند و همه جا آیه یاس می خوانند.

آن ها در هر راهی کشته ای دارند! و برای نفوذ در هر دلی راهی! و برای هر مصیبتی اشک ساختگی می ریزند!

مدح و ثنا به یکدیگر، قرض می دهند، و از یکدیگر انتظار پاداش دارند.

در تقاضاهای خود اصرار می ورزند، و در ملامت پرده دری می کنند، و هر گاه حکمی کنند از حد تجاوز می نمایند.

در برابر هر حقی باطلی ساخته، و در مقابل هر دلیلی شبهه ای، برای هر زنده ای عامل مرگی، برای هر دری کلیدی، و برای هر شبی چراغی تهیه دیده اند! برای رسیدن به مطامع خویش و گرمی بازار خود و فروختن کالا به گرانترین قسمت تخم یاس در دل ها می پاشند.

باطل خود را شبیه حق جلوه می دهند، و در توصیف ها راه فریب پیش می گیرند.

طریق وصول به خواسته ی خود را آسان، و طریق خروج از دامشان را تنگ و پر پیچ و خم جلوه می دهند، آن ها دار و دسته شیطان و شراره های آتش دوزخند! همان گونه که خداوند فرموده: «أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ

الْخَاسِرُونَ»؛ «آن‌ها حزب شیطانند، بدانید حزب شیطان زیانکارند!»⁽¹⁾ در این خطبه غرا به اوصاف زیادی از آن‌ها اشاره شده که بحث‌های گذشته را تکمیل می‌کند.

18. خطر منافقان در نظام و جامعه

همان‌گونه که در مقدمه این بحث گفتیم منافقان خطرناک‌ترین افراد هر اجتماعند چرا که:

اولاً: در درون جامعه‌ها زندگی می‌کنند و از تمام اسرار با خبرند.

ثانیاً: شناختن آن‌ها همیشه کار آسانی نیست، و گاه خود را چنان در لباس دوست نشان می‌دهند که انسان باور نمی‌کند.

ثالثاً: چون چهره اصلی آن‌ها برای بسیاری از مردم ناشناخته است درگیری مستقیم و مبارزه صریح با آن‌ها کار مشکلی است.

رابعاً: آن‌ها پیوندهای مختلفی با مؤمنان دارند (پیوندهای سببی و نسبی و غیر این‌ها) و وجود همین پیوندها مبارزه با آن‌ها را پیچیده‌تر می‌سازد خامسا- آن‌ها از پشت خنجر می‌زنند و ضرباتشان غافل‌گیرانه است.

این جهات و جهات دیگری سبب می‌شود که آن‌ها ضایعات جبران‌ناپذیری برای جوامع به بار آورند، و به همین دلیل برای دفع شر آن‌ها باید برنامه ریزی دقیق و وسیعی داشت.

در حدیثی آمده است که پیامبر فرمود:

«انی لا اخاف علی امتی مؤمنا و لا مشرکا اما المؤمن فیمنعه الله بایمانه، و اما

ص: 245

1- . شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، خطبه 194 (از ذکر متن خطبه برای رعایت اختصار صرف نظر شد).

المشرك فيخزيه الله بشركه، و لكنى اخاف عليكم كل منافق عالم اللسان، يقول ما تعرفون و يفعل ما تنكرون؛ من بر اتمم نه از مؤمنان بيمناكم، نه از مشركان، اما مؤمن ايمانش مانع ضرر او است، و اما مشرك خداوند او را به خاطر شركش رسوا مى كند، ولى من از «منافق» بر شما مى ترسم كه از زبانش علم مى ريزد (و در قلبش كفر و جهل است) سخنانى مى گويد كه براى شما دلپذير است، اما اعمالى (در خفا) انجام مى دهد كه زشت و بد است.» (1)

كوتاه سخن اين كه كم تر گروهى است كه قرآن در باره آن ها اين همه بحث كرده باشد، و نشانه ها و اعمال و خطرات آن ها را بازگو نموده باشد، اين سرمايه- گزاري وسيع قرآن در اين باره دليل بر خطر فوق العاده منافقان است.

19. منافق، خشك و شكنده اند

در طول زندگى طوفان هاى مى وزد، و امواج خروشانى پديدار مى گردد.

مؤمنان با استفاده از نيروى ايمان و توكل، و نقشه هاى صحيح، گاه جنگ و گريز، و گاه حمله هاى پى در پى، آن ها را از سر مى گذرانند و پيروز مى شوند، اما منافق يكدنده و لجوج مى ايستد تا مى شكند، در حديثى (از پيغمبر گرامى اسلام) آمده:

«مثل المؤمن كمثل الزرع لا تزال الريح تميله، و لا يزال المؤمن يصيبه البلاء، و مثل المنافق كمثل شجرة الارز لا تهتز حتى تستحصد؛ مؤمن هم چون ساقه هاى زراعت است، بادهها او را مى خواباند اما بعدا به پا مى خيزد و پيوسته حوادث سخت و بلاها

ص: 246

را تحمل کرده از سر می گذرانند، اما منافق همانند درخت صنوبر است نرمشی از خود نشان نمی دهد و می ایستد تا از ریشه کنده شود! (1)» (2)

20. تعامل اولیه اسلام با منافقین و اتمام حجت به آن ها

اشاره

قرآن می فرماید:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا * وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا * فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ (3) «آن ها کسانی هستند که خدا، آن چه را در دل دارند، می داند. از (مجازات) آنان صرف نظر کن! و آن ها را اندرز ده! و با بیانی رسا، نتایج اعمالشان را به آن ها گوشزد نما! ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمان های خدا را زیر پا می گذاردند)، به نزد تو می آمدند؛ و از خدا طلب آمرزش می کردند؛ و پیامبر هم برای آن ها استغفار می کرد؛ خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند. به پروردگارت سوگند که آن ها مؤمن نخواهند بود، مگر این که در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند.»

ص: 247

1- . ابی الحسین مسلم بن الحجاج، الجامع الصحیح، ج 4، ص: 2163.

2- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 24، ص: 160.

3- . نساء / 63 الی 65.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ»؛ خداوند از شر و نفاق و خیانت آنان با خبر است.

«فَاعْرِضْ عَنْهُمْ»؛ آن‌ها را دنبال مکن.

«وَعِظْهُمْ»؛ و آن‌ها را موعظه کن.

«وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا»؛ به آن‌ها بگو: اگر نفاق قلبی خود را آشکار کنید، کشته خواهید شد و این سخن بلیغ است، زیرا به بهترین وجهی به نفوس آنان کمک می‌رساند. البته این معنی از حسن است.

ابو علی جبایی گوید: از قبول عذر آن‌ها اعراض کن و آن‌ها را پند بده و از سختی‌هایی که در صورت تکرار آن عمل دامن‌گیرشان می‌شود، آن‌ها را بترسان.

جمله اخیر دلالت دارد بر این که: بلاغت، فضیلتی است و خداوند تشویق می‌کند که پیامبر بر بلاغت اعتماد جوید، زیرا بلاغت یکی از اقسام حکمت است و معنی را به نحوی شایسته و موجز به دیگران می‌رساند.

اعراب

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ»؛ ما حرف نفی و من زایده است، زیرا من زایده در جمله مثبت به کار نمی‌رود. فایده زیادی «من» این است که همه افراد را فرا می‌گیرد مثل: «ما جاءنی من احد»؛ یعنی هیچ کس نیامد.

«لَوْ أَنَّهُمْ»؛ لو حرف شرط است و باید بر سر فعل در آید، لکن استثناء بر سر «ان» نیز در می‌آید، چه «ان» هم در افاده تأکید مانند فعل است، بنا بر این «ان» و ما

بعد آن در محل رفع است تا فاعل فعل محذوف باشد یعنی: «لَوْ وَقَعَ انْهَمَّ جَاءُوكَ وَقَتَ ظَلَمَهُمْ انْفَسَهُمْ...»

مقصود

در این آیه خداوند آنان را بر نافرمانی های شان ملامت می کند و می گوید: غرض از بعثت انبیاء، اطاعت است.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ؛ هیچ پیامبری از پیامبران خود را نفرستاده ایم.

«إِلَّا لِيُطَاعَ»؛ مقصود از فرستادن پیامبران، تنها اطاعت و امتثال امر ایشان است.

بیان این جمله برای این منظور است که منافقانی محاکمه خود را پیش طاغوت می بردند و گمان می کردند که تنها ایمان آوردن- اگر چه به زبان باشد- کافی است و از اطاعت پیامبر اعراض می کردند از این رو خداوند می فرماید: او رسولی نفرستاده است جز برای اطاعت کردن مردم از او.

«يَاذُنِ اللَّهِ»؛ یعنی اطاعت مردم از پیامبران بر طبق امر خداوند است که به وسیله آن مردم را بر اطاعت ایشان رهنمون شده است.

معانی و موارد استعمال اذن:

1. به معنای لطف، مثل: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ [\(1\)](#) یعنی هیچ نفسی را نسزد جز بلطف خداوند ایمان آورد.

ص: 249

2. رفع مانع و تخلیه. مثل: و «مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ (1) یعنی آن‌ها به کسی ضرر نمی‌رسانند جز به این که خداوند جلو آن‌ها را بازگذارد.

3. امر مثل آیه مورد بحث.

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ»؛ هنگامی که نفس خود را با انجام معصیت و فراهم کردن اسباب عقوبت و عذاب. ضرر رسانیدند و خود را از ثواب کار نیکو محروم کردند یا بقولی به وسیله کفر و نفاق در باره خود ستم کردند.

«جَاءُوكَ»؛ اگر به عنوان توبه پیش تو می‌آمدند.

«فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ»؛ و خدا را به خاطر گناهان شان استغفار می‌کردند و دست از کردار گذشته خود می‌کشیدند.

«وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ»؛ و پیامبر برای ایشان استغفار می‌کرد. در این جا بنا بر عادت مرسوم عرب، از خطاب به غیبت متوجه می‌شود.

«لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ این جمله را دو جور ممکن است معنی کرد:

1. مغفرت خداوند را نسبت بگناهان خود و رحمت او را می‌یافتند.

2. به توبه پذیری و رحم خداوند، عالم می‌شدند. کلمه و جدان به معنی علم و به معنی ادراک می‌آید، لکن خداوند ادراک شدنی نیست، بنا بر این کلمه را نباید به معنای ادراک که ظاهر آن است حمل کرد.

این آیه، با تأکید هر چه بیش تر، بطلان قول جبریان را ثابت می‌کند. چه آن‌ها می‌گویند: اراده خداوند این

است که گروهی از مردم امر پیامبران را اطاعت کنند و

ص: 250

گروهی امرشان را مخالفت کنند. حال آن که خداوند می فرماید: «مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ»؛ یعنی پیامبری نفرستادیم جز برای این که از او اطاعت شود.

حسن در باره این آیه می گوید: دوازده تن از منافقان، با یکدیگر قرار گذاشتند که حيله ای نسبت به پیامبر به کار برند و به او آسیبی رسانند. از این رو جبرئیل نازل شد و به او خبر داد. پیامبر فرمود. گروهی که داخل شده اند. می خواهند کاری کنند که موفق نخواهند شد، بنا بر این باید برخیزند و استغفار کنند تا من هم پیش خدا آن ها را شفاعت کنم. چند بار این مطلب را تکرار کرد، ولی هیچ يك بلند نشدند.

آن گاه یکی یکی آن ها را به نام صدا کرد و گفت برخیزید. همه برخاستند و اعتراف کردند که سوء قصد داشته اند و خواهش کردند که پیامبر شفاعت کند تا توبه آن ها پذیرفته شود. فرمود: بروید، من در آغاز، با طیب خاطر برای شفاعت شما آماده بودم و خداوند هم سریعتر اجابت می کرد. آن ها از پیش پیامبر رفتند.

این آیه دلالت دارد بر این که شخصی که مرتکب گناه کبیره شده، باید استغفار کند، زیرا خداوند توبه او را می پذیرد و نیز دلالت دارد بر این که مجرد استغفار کافی نیست، بلکه باید اصرار و تصمیمی برای تکرار معصیت نداشته باشد، زیرا پیامبر برای آن گروه بدون این که آنان توبه کنند، استغفار نمی کرد. پس سزاوار است که انسان توبه کند و نادم شود و تصمیم بگیرد که هرگز آن گناه را تکرار نکند، آن گاه در پیش گاه خداوند، استغفار کند تا توبه اش را بپذیرد.

لغت

شجر الامر: اختلط الامر یعنی امر مخلوط شد. این لغت از همان «شجر» به معنی درخت است و چون شاخ و برگ درخت به هم می پیچد و مخلوط می شود،

از این لحاظ در اختلاط چیزهای دیگر مخصوصاً در مورد نزاع و اختلاف که مطالب طرفین به هم مخلوط می شود، به کار رفته است.

حرج: تنگی و برخی گفته اند: گناه.

اعراب

لا: در اول کلام برای رد سخن آن هاست یعنی: «فليس الكلام على ما يزعمون انهم آمنوا وهم يخالفون حكمك» یعنی کلام نه آن طوری است که آن ها گمان می کنند که ایمان آورده اند، در حالی که مخالفت حکم تو می کنند. پس از حرف «لا» قسم می خورد و جمله را از سر می گیرد. برخی گفته اند: «لا» به منظور توطئه برای نفی بعدی است، زیرا ذکر نفی در اول و آخر کلام برای تأکید بهتر است، به خصوص که نفی مقتضی این است که در صدر کلام قرار گیرد و این که باز هم نفی در کلام تکرار می شود، به خاطر این است که قسم بجواب احتیاج دارد.

تسلیم: مفعول مطلق تأکیدی است. این قبیل مصدرها به منزله تکرار فعل می باشند.

شأن نزول

گفته شده است که در این آیه در باره زیبر و مردی از انصار نازل شده است که اختلاف خود را نزد پیامبر برده بودند. اختلاف بر سر مجرای آبی بود که از زمینی سنگزار به سوی باغ نخلی آن دو می رفت. پیامبر به زیبر فرمود: باغت را آبیاری کن، سپس آب را برای همسایه ات بفرست. انصاری خشم گین شد و گفت: جانب پسر عمویت را می گیری؟

ص: 252

رنگ چهره پیامبر تغییر کرد. آن گاه به زبیر فرمود: باغت را آب بده و جلو آب را بگیر تا برگردد به طرف دیوارها و حق خود را به طور کامل تحصیل کن سپس برای همسایه ات بفرست. در پاسخ اول، طوری دستور داده بود که برای هر دوی آن ها گشایش و آسایش بود.

گفته اند: این مرد حاطب بن ابی بلتعہ بوده است. راوی می گوید: آن دو خارج شدند و بر مقدار گذشتند. مقدار پرسید: به نفع کدامیک از شما حکم شد. ابو بلتعہ گفت:

«به نفع پسر عمویش حکم کرد» و این سخن را با دهن کجی ادا کرد. مردی یهودی که با مقدار بود، متوجه شد. گفت: خداوند این ها را بکشد، باور دارند که او پیامبر خداست آن گاه در حکمی که صادر می کند او را متهم می کنند. به خدا قسم، ما در زندگی موسی یک بار معصیت کردیم. او ما را دعوت به توبه کرد و دستور داد که خودمان را بکشیم در راه اطاعت امر خدا هفتاد هزار نفر از افراد خودمان را کشتیم تا خدا از ما راضی شد.

ثابت بن قیس شماس گفت: سوگند به خدا، که راست می گویم. اگر محمد ص امر کند که خودم را بکشم، می کشم.

بهمین مناسبت، آیه در باره حاطب بن ابی بلتعہ و دهن کجی وی نازل گردید.

شعبی گوید: آیه در باره بشر که مردی منافق بود و مرد یهودی که نزاع خود را پیش عمر و برده بودند، نازل گردیده است در باره این دو، قبلاً بحث شد.

خداوند بیان می کند که ایمان، این است که انسان به حکم پیامبر گرامی ملزم شود و به آن راضی باشد، از این رو فرمود:

فَلَا: یعنی آن طوری که شما در باره آن ها گمان دارید و آن ها را اهل ایمان می پندارید، نیست، زیرا آن ها اختلاف خود را نزد طاغوت می برند و این با ایمان سازگار نیست.

«وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ خداوند سوگند یاد می کند که این منافقان مؤمن نیستند و در ایمان داخل نشده اند.

«حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ»؛ در صورتی آن ها ایمان دارند که در خصومت هایی که میان آن ها واقع می شود و احکامی که بر آن ها مشتمل می شود تو را «حکم و داور» قرار دهند.

«ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ»؛ آن گاه در دل خود در باره حکم تو شکی نداشته باشند، این معنی از مجاهد است: ضحاک می گوید: یعنی با انکار حکم تو خود را به گناه نیفکنند. ابوعلی جبایی گوید: یعنی پیش خود به سبب شك یا مخالفت، دلتنگی نداشته باشند. این قول پسندیده است.

«وَأُيَسَّرُ لَكُمْ تَسْلِيمًا»؛ در برابر حکم تو با اعتقاد و خضوع، رام و تسلیم باشند. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که: اگر مردمی خدای را عبادت کنند و نماز بیای دارند و زکات بدهند و ماه رمضان را روزه گیرند و حج کنند، سپس در باره کاری که پیامبر انجام داده است، بگویند: نباید چنین می کرد، این کار خلاف است. یا

این که نسبت به کار او پیش خود احساس دلتنگی کنند، مشرک خواهند بود. سپس این آیه را تلاوت کرد. (1)

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ...»؛ این جمله تکذیب همان عذر خواهی آنان است، و در آن نفرموده که چه نیتی فاسد در دل دارند، بلکه به این اکتفاء نموده که (خدا می داند چه در دل دارند) و این بدان جهت بوده که جمله بعدی که فرموده «فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَ عَظَّمَهُمْ»، (پس از آنان اعراض کن و نصیحتشان کن)، می فهماند سر این کوتاه گویی این بوده که اگر در دلشان نیت فاسدی نداشته اند و سخنان صدق و حق بوده او باید عذرشان را بپذیرد، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هرگز مأمور نیست به این که از سخن حق و صدق اعراض کند.

«وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا»؛ یعنی به ایشان سخنی بگو که دل های شان آن را درک کند، و بفهمند چه می گویی و خلاصه با زبان دل آنان حرف بزنی تا متوجه شوند، که این رفتارشان چه مفاسدی دارد، و اگر معلوم شود نفاق ورزیده اند، چه عذابی ناشی از خشم خدای تعالی بر آنان نازل می شود.

اطاعت از رسول الله (صلی الله علیه و آله) همان اطاعت از خدا

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ این جمله ردی است مطلق بر همه آن مطالبی که قبلاً از منافقین حکایت کرده بود، یعنی تحاکم بردنشان به نزد طاغوت، و اعراضشان از رسول الله (صلی الله علیه و آله)، و سوگند خوردن، و عذرخواهیشان به این که ما منظوری به جز احسان و توفیق نداشتیم می فرماید: همه این مطالب هر یک

ص: 255

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 5، ص: 212.

به وجهی مخالفت رسول کردن است، حال چه این که توأم با عذری که بهانه آنان بشود باشد، و چه توأم با چنان عذری نباشد برای این که خدای تعالی که اطاعت رسول کردن را واجب فرموده، قید و شرطی برایش نیاورد و اصلاً رسول الله را نفرستاده مگر برای همین که به اذن او اطاعت شود.

و نباید کسی خیال کند که اطاعت تنها حق خدا است، و رسول بشری و فردی که خدای تعالی او را خلق کرده، و تنها در جایی می توان اطاعتش کرد که اطاعت او سودی و مصلحتی عاید ما سازد، در نتیجه اگر همان سود و آن مصلحت بدون اطاعت رسول دست بدهد دیگر چه احتیاجی به اطاعت او است؟ و چرا نتوانیم مستقلاً آن را احراز کنیم؟ و رسول را کناری زده او را ترك کنیم؟ و آیا در چنین فرضی اگر باز هم رجوع به رسول را لازم بدانیم شرك به خدا نوزیده ایم؟ و رسول را دوشادوش خدا نپرستیده ایم؟ و اگر این اطاعت

شرك به خدا نیست، پس چرا بعضی از مسلمانان صدر اسلام وقتی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) امری را بر آنان واجب می کرد از آن جناب می پرسیدند، آیا این تکلیف دستور خود تو است؟ و یا از ناحیه خدا است؟ معلوم می شود همان طور که به نظر ما رسیده اطاعت رسول کردن شرك به خدا است، و چیزی است در مقابل اطاعت خدا، و گرنه سؤال اصحاب معنا نمی داشت.

وجه بطلان این خیال همان است که گفتیم خدای تعالی رسول(صلی الله علیه و آله) را نفرستاده مگر برای همین که اطاعت بشود، و خودش فرموده: (هیچ رسولی را نفرستادیم مگر برای همین که به اذن خدا اطاعت شود) و در این وجوب اطاعت هیچ قید و شرطی نیاورده، پس معلوم می شود اطاعت از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) کردن، آن

هم به طور مطلق همان اطاعت خدا کردن است چون خود خدا دستور داده رسول را اطاعت کنید، و در جای دیگر فرموده: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (1).

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ می فرماید اگر رسول را مخالفت کردند، و با این مخالفتشان از او اعراض کردند، اگر به سوی خدا و رسول برگردند و توبه کنند، برایشان بهتر است از این که سوگند بخورند، که به خدا ما منظورمان مخالفت نبوده، و برای توجیه عمل خود سخنانی به هم بیافند، و عذرهایی غیر موجه بتراشند که نه سودی دارد، و نه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را راضی می سازد، چون خدای تعالی قبل از این که اینان عذر بدتر از گناه خود را بیان کنند، حقیقت و باطن امرشان را برای رسول خود بیان کرده، و به وی فرموده: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ...».

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ...»؛ کلمه «شجر» فعل ماضی از ماده «شجر» به سکون جیم، و نیز از شجور است و شجر و شجور به معنای اختلاط است، وقتی گفته می شود: «شجر شجرا و شجورا»، معنایش این است که فلان چیز مخلوط شد، و تشاجر و مشاجره نیز از این باب است گویا وقتی دو نفر با هم نزاع می کنند گفته های شان در هم و برهم می شود، (و شنونده نمی فهمد این چه می گوید و آن دیگری چه می گوید)، درخت را هم که شجر نامیده اند به این مناسبت بوده که شاخه های آن در یکدیگر فرو می روند، و کلمه «حرج» به معنای تنگی و مضيقه است.

و ظاهر سیاق در بدو نظر چنین می نماید که این آیه رد بر منافقین باشد، که

ص: 257

1- «کسی که رسول را اطاعت کند در حقیقت خدا را اطاعت کرده است.» (نساء / 80)

خیال کردند به پیغمبر ایمان آوردند، و در عین حال داوری را نزد طاغوت می برند، در نتیجه معنای آن چنین می شود: (پس نه به پروردگارت سوگند، این طور که آنان پنداشته اند نیست، ایمانی به تو ندارند، با این که داوری نزد طاغوت می برند، بلکه به تو ایمان ندارند تا زمانی که تو را در بین خود حکم کنند...).

این آن معنایی است که گفتیم: در بدو نظر از آیه فهمیده می شود، و لیکن غایت یعنی جمله- تا زمانی که...- غیر منافقین را نیز شامل می شود و هم چنین جمله بعد از آن که می فرماید: «وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ» تا جمله «مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ» مؤید این است که رد دعوی ایمان، اختصاص به منافقین ندارد، بلکه غیر آنان را نیز شامل می شود، چون بسیاری از غیر منافقین هستند که ظاهر حالشان چنین نشان می دهد که خیال می کنند به صرف این که قرآن و احکامی که از ناحیه خدای تعالی نازل شده چه معارفش و چه دستورات اخلاقی و عملیش را تصدیق کردند، ایمان به خدا و رسول و ایمان بدان چه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) از ناحیه پروردگارش آورده در دلشان افتاده، و در نتیجه ایمان حقیقی دارند، در حالی که این طور نیست، بلکه ایمان عبارت است از این که انسان به طور تام و کامل و به باطن و ظاهر تسلیم امر خدا و رسولش باشد، و چگونه ممکن است کسی مؤمن حقیقی باشد، و در عین حال در برابر حکمی از احکام او تسلیم نشود، یا به ظاهر و یا اگر به ظاهر اظهار تسلیم می کند در باطن جانش تسلیم نباشد به ظاهر از ترس رسوایی اظهار تسلیم کند، ولی در باطن دلش به خاطر این که حکم نامبرده که با حال و هوای او سازگار نیست منزجر باشد، با این که خدای تعالی به رسول گرامیش فرموده بود: «لِتَحْكُمَ بَيْنَ

النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ»؛ (1) و در آن هدف و غرض نهایی بعثت آن جناب را داوری در بین مردم معرفی کرده بود.

پس با این حال اگر این رسول بزرگوار حکمی علیه کسی بکند، و آن کس از حکم آن جناب منزجر و ناراحت شود، در حقیقت از حکم خدای تعالی ناراحت شده، چون خدای تعالی این شرافت را به آن جناب داده بود، که بندگان اطاعتش کنند، و حکمش را در بین خود نافذ بدانند.

تسلیم حکم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودن، علامت ایمان واقعی

پس اگر بندگان خدا تسلیم حکم رسول شدند، و از هیچ حکم آن جناب در باطن دلشان ناراحت نگشتند، آن وقت است که مسلمان واقعی شده اند، و در این صورت است که می توان گفت به طور قطع تسلیم حکم خدایند، و حتی در برابر حکم تکوینی خدا نیز تسلیمند، آری تسلیم بودن در برابر حکم دینی و تشریحی خدا، دلیل بر تسلیم بودن در برابر حکم تکوینی او است.

هم چنان که آن شاعر زبان حال این گونه افراد را در شعر خود آورده می گوید:

یکی درد و یکی درمان پسندد *** یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران *** پسندم آن چه را جانان پسندد

و این مرحله یکی از مراحل ایمان است، که هر مؤمنی به آن مرحله برسد صفاتی در او رشد می کند، که از همه روشن ترش تسلیم شدن در برابر همه دستورات و مقدراتی است که از ناحیه خدای تعالی به وی می رسد و چنین کسی دیگر حالت اعتراض

ص: 259

و چون و چرا به خود نمی گیرد، نه در زبان رده ای می گوید، و نه در دل نقی می زند، و به همین جهت است که می بینیم در آیه مورد بحث تسلیم را مطلق آورده است.

از این جا روشن می شود که جمله «فَلَا وَرَبِّكَ...» هر چند که به حسب لفظ تنها رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را نام برده، و فرموده: «به پروردگارت سوگند که ایمان نمی آورند مگر وقتی که تو را در اختلافات خود حکم قرار دهند»، در نتیجه به ذهن می رسد که مسأله مخصوص احکام تشریحی خدای تعالی است لیکن مسأله منحصر به آن نیست، چون به قول معروف مورد، منحصر نیست در آیه شریفه سخن از این رفته بود که مسلمانان نباید به غیر رسول الله(صلی الله علیه و آله) مراجعه کنند، با این که خدا بر آنان واجب فرموده که تنها به او رجوع کنند قهراً احکام تشریحی مورد گفتگو قرار می گیرد لیکن مسأله تسلیم منحصر به آن نیست، بلکه معنای آیه عام است، و شامل احکام تشریحی خدا و رسول و احکام تکوینی خدای تعالی هر دو می شود که توضیحش از نظر خواننده گذشت.

بلکه از این هم عمومی تر است و شامل قضای رسول خدا(صلی الله علیه و آله) یعنی داوری آن جناب و حتی همه روش هایی که آن جناب در زندگیش سیره خود قرار داده می شود، و مسلمانان (اگر ایمانشان مستعار و سطحی نباشد)، باید اعمال آن جناب را سیره خود قرار دهند، هر چند که خوشایندشان نباشد.

پس هر چیزی که به نحوی از انحا و به وجهی از وجوه انتسابی به خدا و رسول او(صلی الله علیه و آله) داشته باشد، چنین مؤمنی نمی تواند آن را رد کند، و یا به آن اعتراض نماید و یا از آن اظهار خستگی کند و یا به وجهی از وجوه از آن بدش آید، چون اثر در همه مشترك است، و مخالفت در همه آن ها ناشی از شرك است، البته به مراتبی که در

شرك هست، و به همين جهت است كه خداى تعالى فرموده: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (1). (2)

«اولئك» اشاره به منافقين است كه تحاكم الى الطاغوت كردند و مورد اضلال شيطان شدند؛ «الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» كه باطن آن ها غير ظاهر آن ها است باطن كافر ظاهر مسلمان، مى گویند ما نظرم ان احسان و توفيق بين مسلمين است و در باطن غرض آن ها تفرقه است چنان چه مفاد «يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا» است.

«فَاعْرِضْ عَنْهُمْ»؛ از اين جمله استفاده مى شود كه حضرت رسول (صلى الله عليه و آله) منافقين را ميشناخت لكن مأمور بود كه متعرض آن ها نشود و نفاق آن ها را ظاهر نكند و لكن به طور كلى موعظه و نصيحت كه نفاق بدترين اقسام كفر است چنان چه در قرآن خداوند متعال مى فرمايد: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»؛ (3) ولى شخصى را معين نمي كند كه كياند.

«وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا»؛ حجت را بر آن ها تمام كند كه راه عذرى بر احدى از آن ها باقى نماند.

و در سورة مباركه «نساء» مى فرمايد:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛
«و ما پيغمبرى نفرستاديم مگر آن كه امت اطاعت فرامين آن را بنمايند بخواست خداوند و اگر مخالفت كردند و به خود ظلم نمودند ميآمدند نزد تو و توبه و استغفار مى نمودند از گناهان خود نزد خدا و پيغمبر هم

ص: 261

1- «و اكثرشان به خدا ايمان نمى آورند مگر آن كه در عين حال مشرك نيز هستند.» (يوسف / 106)

2- . طبرسى، فضل بن حسن، تفسير مجمع البيان، مترجم: جمعى از اساتيد، ج 4، ص: 646.

3- . نساء/ 145.

برای آن‌ها از خداوند طلب مغفرت می‌نمود هر آینه می‌یافتند خداوند را که هم آن‌ها را می‌آمرزید و از معاصی آن‌ها در می‌گذشت و هم مشمول رحمت او می‌شدند و بفیوضات بهشت نائل می‌گشتند.»

از این آیه شریفه چند مطلب استفاده می‌شود:

اول: آن‌که غرض الهی از ارسال رسل اطاعت بنده‌گان است به آن‌چه انبیاء فرموده و آورده‌اند چنان‌چه غرض از اصل خلقت عبادت و بندگی است؛ «ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (1).

دوم: آن‌که بنده در اطاعت مستقل نیست چنان‌چه مجبور هم نیست محتاج است بمشیت و اراده و اذن و توفیق الهی که مفاد؛ «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» است.

سوم: آن‌که کافر و منافق و مرتد و فاسق و عاصی اگر توبه کنند و بازگشت نمایند و دست از کفر و نفاق و ارتداد و فسق و معصیت بردارند خداوند قبول می‌فرماید و مغفرت شامل حال آن‌ها می‌شود چنان‌چه مفاد بسیاری از آیات است و جمله «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ» است.

چهارم: آن‌که بنده در دربار الهی احتیاج به واسطه دارد مثل نبی و امام و سایر مقربان درگاه که مفاد «وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ» است.

پنجم: دلیل است بر آن‌که البته در صورت توبه و استغفار و واسطه خداوند قبول می‌فرماید و تخلف نمی‌کند که لزوم قبول توبه است که مفاد «لَوْ جَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا» است.

ص: 262

ششم: آن که علاوه از گذشت و عدم مؤاخذه مورد عنایات الهی هم واقع می شود که مفاد «رحیماً» و این آیه از ادله رجاء است که بنده در هیچ حالتی نباید مأیوس باشد.

و در همان سوره می فرماید:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛

آن چنان است که گمان می کنند که ایمان دارند، به پروردگار تو قسم که ایمان پیدا نمی کنند تا تو را حکم قرار ندهند در مشاجرات و اختلافاتی که بین آن ها رخ می دهد و برای آن ها ناگوار نباشد آن چه را که تو در حق آن ها قضاوت فرموده و تسلیم حکم تو باشند تسلیم مسلمی.

اغلب ناس در موارد مراجعه به حاکم در ترافع اگر محکوم له واقع شوند مسرور می شوند و کمال رضایت را از حاکم و حکم او دارند و اگر محکوم علیه واقع شوند کمال نارضایتی از حکم و حاکم دارند چنان چه در سایر احکام شرعیه اگر موافق هوس های نفسانیه باشد می پذیرند و قبول می کنند و اگر بر خلاف آن باشد زیر بار نمیروند و نمی پذیرند و این علامت بی ایمانی است، زیرا ایمان به خدا و رسول و امام مستلزم آن است که هر چه فرموده و می فرمایند بجان و دل قبول و بپذیرند خواه به نفع آن ها باشد یا به ضرر آن ها؛ لذا می فرماید «فلا» مدخول آن محذوف است به قرینه آیات قبل یعنی «لیس كما یزعمون».

(وربك) قسم به پروردگار تو، برای تأکید است و عظمت مطلب و الا فرمایش الهی حق است و صدق؛ «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا».

ص: 263

«وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا»؛ (1) «لَا يُؤْمِنُونَ» به حقیقت ایمان و الا-ایمان ظاهری و اقرار لسانی از منافق متمشی می شود «حَتَّى يُحَكِّمُوكُمْ» حکومت بین مترافین دو نحوه است یکی آن که نزد حاکم مرضی الطرفین بروند و بحکومت آن فصل خصومت کنند این را قضیه حکمیت گویند، دیگر آن که حاکم منصوب از طرف الهی حکم فرماید و این در زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و در زمان ائمه اطهار (علیهم السلام)

منحصر به آن ها است یا کسی که آن ها نصب نمایند برای قضاوت خصوصا یا عموما جهت اقامه امور مربوطه به آن ها که تعبیر بوالی می کنند، و اگر مدعی به غیر آن ها رجوع کند رجوع به حکم طاغوت است چنان چه گذشت و از ایمان خارج است چنان چه مفاد این جمله است.

«فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ»؛ مشاجره همان منازعه و اختلاف است می گویی تشاجر و تنازع و تخالف.

«ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا»؛ حرج به معنای ضیق است چنان چه می فرماید: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»؛ (2) معنای این جمله به فارسی می گویی دل تنگ نباش سیما از حکمیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آن چه می فرماید خواه به نفع شما باشد و خواه بضرر، زیرا حکم آن طبق حق و واقع است و مثل احکام طاغوت نیست که تمام بر خلاف حق و واقع باشد.

«مِمَّا قَضَيْتَ»؛ قضی در قرآن به معانی زیادی اطلاق شده:

1. به معنی خلق و صنع مثل؛ «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» (3).

ص: 264

1- . نساء / 122 و 87.

2- . حج / 78.

3- . فصلت / 11.

2. به معنی امر مثل؛ «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ». (1).

3. به معنی اعلام مثل؛ «وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ». (2).

4. حکم مثل همین آیه.

5. فعل مثل؛ «فَأَقْضِي مَا أَنْتَ قَاضٍ». (3).

6. به معنی اتمام مثل؛ «فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ»؛ (4) و به معنای بر آوردن حاجت و اداء دین و وفاء بعهد و انفاذ وصیت هم آمده است، و ممکن است ارجاع بعضی از این معانی ببعض دیگر.

«وَيَسِّرْ لَكُمْ أَسْرَابَكُمْ»؛ مؤمن باید تسلیم جمیع افعال الهی و اوامر و نواهی و دستورات و احکام خداوند باشد، بلکه حقیقت اسلام تسلیم است چنانچه قبلاً هم متذکر شده ایم. (5).

21. نتیجه مخالفت های منافقین وعدم اطاعت آن ها

اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا* وَ لَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ أَوْ احْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ

ص: 265

1- . اسراء / 24.

2- . اسراء / 4.

3- . طه / 75.

4- . قصص / 29.

5- . طيب، عبدالحسين، اطيب البيان في تفسير القرآن، ج 4، ص: 123.

«به پروردگارت سوگند که آن‌ها مؤمن نخواهند بود، مگر این‌که در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند؛ و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند. اگر (همانند بعضی از امت‌های پیشین) به آنان دستور می‌دادیم: یکدیگر را به قتل برسانید، و یا: از وطن و خانه خود، بیرون روید، تنها عده کمی از آن‌ها عمل می‌کردند! و اگر اندرزهایی را که به آنان داده می‌شد انجام می‌دادند، برای آن‌ها بهتر بود؛ و موجب تقویت ایمان آن‌ها می‌شد.»

تفسیر

«فَلَا»؛ یعنی آن طوری که شما در باره آن‌ها گمان دارید و آن‌ها را اهل ایمان می‌پندارید، نیست، زیرا آن‌ها اختلاف خود را نزد طاغوت می‌برند و این با ایمان سازگار نیست.

«وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ خداوند سوگند یاد می‌کند که این منافقان مؤمن نیستند و در ایمان داخل نشده‌اند.

«حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ»؛ در صورتی آن‌ها ایمان دارند که در خصومت‌هایی که میان آن‌ها واقع می‌شود و احکامی که بر آن‌ها مشتبه می‌شود تو را «حکم و داور» قرار دهند.

«ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ»؛ آن‌گاه در دل خود در باره حکم تو شکی نداشته باشند، این معنی از مجاهد است: ضحاک می‌گوید: یعنی با انکار

ص: 266

حکم تو خود را به گناه نيفکنند. ابو علی جبایی گوید: یعنی پیش خود به سبب شك یا مخالفت، دلتنگی نداشته باشند. این قول پسندیده است.

«وَيْسَ لَمُؤَا تَسْلِيمًا»؛ در برابر حکم تو با اعتقاد و خضوع، رام و تسلیم باشند. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که: اگر مردمی خدای را عبادت کنند و نماز پبای دارند و زکات بدهند و ماه رمضان را روزه گیرند و حج کنند، سپس در باره کاری که پیامبر انجام داده است، بگویند: نباید چنین می کرد، این کار خلاف است. یا این که نسبت به کار او پیش خود احساس دلتنگی کنند، مشرک خواهند بود. سپس این آیه را تلاوت کرد:

«وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اقْرَبُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا * وَإِذَا لَا تَأْتِيهِمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا * وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا»؛ ⁽¹⁾ «اگر بر آن ها واجب می کردیم که خود را بکشید یا از دیارتان خارج شوید، جز کمی از آن ها انجام نمی دادند و اگر آن ها پندی را که به ایشان داده می شد، به کار می بستند، برای ایشان بهتر و برای ثبات بر ایمان محکم تر بود و اگر چنین می کردند از جانب خود به آن ها پاداشی بزرگ می دادیم و آن ها را براه راست هدایت می کردیم.»

قرائت

ابن کثیر و نافع و ابن عاعر «ان اقتلوا» را به ضم نون و «او اخرجوا» را به ضم واو و عاصم و حمزه به کسر نون و واو و ابو عمرو به کسر نون و ضم واو قرائت کرده اند.

ص: 267

ابن عامر «الاقیلا» بنصب خوانده است و در قرآن های اهل شام نیز به نصب است. دیگران برفع خوانده اند.

علت این که ابو عمرو در «ان قتلوا» و «او اخرجوا» میان نون و واو فرق گذارده، این است که ضمه برای واو نیکوتر است، زیرا شباهت دارد به واو ضمیر و جمهور معتقدند که واو ضمیر را به ضم باید خواند مثل: «لا تَسْؤُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ»؛ (1) علت ضمه نون در «ان اقتلوا» این است که نون به جای همزه وصل است که به خاطر ضم عین الفعل مضموم است. در ضمه واو «او اخرجوا» این وجه و وجه سابق هر دو جاری است. بدین ترتیب در نظایر این کلمه نیز ضمه بهتر از کسره است، زیرا حرفی که مضموم می شود به جای همزه است. دلیل کسانی که نون و واو را کسره داده اند این است که این دو حرف، جدای از فعلی که مضموم العین است می باشند و همزه متصل به فعل است و نمی توان حرف منفصل را به منزله حرف متصل قرار داد.

در مورد «الاقلیل» بهتر رفع است تا بدل او واو «فعلوا» باشد، مثل این که گفته است: «ما فعله الا قلیل» و کسی که نصب داده است، نفی را به منزله ایجاب قرار داده است چه جمله منفی و چه جمله مثبت هر دو کلام تام هستند، پس همان طوری که مستثنی ما در جمله مثبت، منصوب می شود، در جمله منفی نیز منصوب می شود.

ص: 268

لو: این حرف برای امتناع است مثل. «لو اتانی زید لا کرمته» مقصود این است که اکرام من به خاطر امتناع آمدن زید، ممتنع شد، حق این است که بعد از آن فعل واقع شود. لکن «ان» همان طوری که از اسم و خبر نیابت می کند از فعل نیز نیابت می کند. پس «وَلَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ» مثل: «و لو کتبنا علیهم» است.

اذن: برای این آورده شده است که بر معنای جزاء دلالت کند. معنای اذن، جواب و جزاست. این کلمه در اول، وسط و آخر کلام قرار می گیرد و هنگامی در فعل مضارع عمل می کند که در اول و فعل به معنای آینده باشد.

«لَا تَيَّنَاهُمْ... وَ لَهَدَيْنَاهُمْ»؛ این هر دو لام دو جواب لو واقع شده اند. لام در جواب قسم نیز واقع می شود مثل شعر امرء القیس:

حلفت لنا بالله حلفة فاجر

لناموا فما ان من حديث ولا صال

یعنی: مثل گنه کاران برای او به خدا سوگند یاد کردم که خوابیده اند، پس نه حدیثی بود و نه گرم شونده ای به آتش.

هم چنان که لام برای جواب (شرط و قسم) می آید برای ابتدا نیز می آید. با این فرق، که لام ابتدا فقط بر سر مبتدا یا خبر «ان» در می آید. مثل، «علمت ان زیداً ليقوم» که در این جا بر سر خبر «ان» که فعل مضارع است در آمده و فعل مضارع شبیه اسم است صراطاً: مفعول دوم برای هدینا.

مقصود

خداوند از اسرار باطنی آن گروه (منافقان) خبر می دهد و می فرماید: «وَلَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ»؛ اگر بر مردمی که ذکرشان گذشت واجب می کردیم.

«أَنْ أَقْتُلُوا أَنْفُسَهُمْ أَوْ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ»؛ که خود را بکشید یا از دیارتان خارج شوید، جز عده کمی اطاعت نمی کردند. چنان که بامت موسی دستور دادیم و بر این کار آن ها را ملزم ساختیم و آن ها خویشتن را کشتند و به سوی «تیه» رفتند.

«مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ»؛ به خاطر مشقتی که در اطاعت این دستورات هست، تنها مردم مؤمن خالص، اطاعت می کنند. گفته اند منظور از این «قلیل» که استثناء شده، ثابت بن قیس بن شماس است و برخی گفته اند: منظور جماعتی از اصحاب پیامبر است که می گفتند: به خدا اگر به ما امر شود، اطاعت می کنیم پس خدای را حمد می کنیم که ما را به این کار امر نکرد. از این جماعت، عبد الله بن مسعود و عمار یاسر هستند.

از این رو پیامبر فرمود: «برخی از افراد امت من، مردانی هستند که ایمان در دل ایشان از کوه های بلند استوارتر است».

«وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا»؛ اگر به امر خدا عمل می کردند، برای آن ها بهتر و از لحاظ بصیرت در امر دین، سخت تر بود. لفظ تثبیت، کنایه از بصیرت، قرار داده شده است، زیرا کسی که در کار دینش بصیرت داشته باشد، در دینش ثابت قدم تر و در اعتقادش قویتر و همیشگی تر از آنانی است که در باره دین بصیرتی نداشته باشند. بقولی معنایش این است که: اگر آن ها موعظه خدا و رسولش را در امور دین و دنیا قبول کنند. ثبات آن ها به حق بیش تر و از گمراهی و اشتباه دورتر خواهند بود. چنان که خداوند می فرماید:

«وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى»؛ (1) یعنی آنان که هدایت پذیر باشند، خداوند

ص: 270

بر هدایتشان می افزاید. برخی هم گفته اند: معنای آن این است که: نفع آن ها از حق بیش تر است، زیرا دوام دارد و هیچ گاه باطل نمی شود و سرانجام به پاداش آخرت، اتصال پیدا می کند، در حالی که نفعی که آن ها از باطل می گیرند، دوام ندارد و سرانجام بکیفر آخرت، متصل می شود.

بلخی گوید: معنای آیه این است که اگر کشتن و خارج شدن از دیار، بر آن ها واجب می شد انجام نمی دادند. اکنون که این کارها بر آن ها واجب نشده است، کارهای آسانی که به آن ها دستور داده شده، انجام دهند که برای آن ها بهتر و در راه ثبات ایمان محکم تر است. در دعا آمده است که: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْنَا عَلَى دِينِكَ» یعنی به ما چیزی لطف کن که با آن بر دینت استوار بمانیم. (1)

22. قاطعیت در مقابل لجajt وارتداد و کفر منافقین

اشاره

قرآن مجید می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا * بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا * الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيَّتُهُمْ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا * وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَأَلْتُمْ عَنْ شَيْءٍ قُلْ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ فَإِنْ كَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا»؛ (2) «کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز هم ایمان آوردند، و دیگر بار کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند، خدا هرگز آن ها را نخواهد بخشید، و آن ها

ص: 271

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 5، ص: 218.

2- . نساء / 137 الی 140.

را به راه (راست) هدایت نخواهد کرد. به منافقان بشارت ده که مجازات دردناکی در انتظار آن هاست! همان ها که کافران را به جای مؤمنان، دوست خود انتخاب می کنند. آیا عزّت و آبرو نزد آنان می جویند؟ با این که همه عزّت ها از آن خداست؟! و خداوند (این حکم را) در قرآن بر شما نازل کرده که هر گاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می کنند، با آن ها نشینید تا به سخن دیگری پردازند! و گر نه، شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند، منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می کند.»

تفسیر

سرنوشت منافقان لجوج

به تناسب بحثی که در آیه گذشته در باره کافران و گمراهی دور و دراز آن ها بود در این آیات اشاره به حالت جمعی از آنان کرده که هر روز شکل تازه ای به خود می گیرند، روزی در صف مؤمنان، و روز دیگر در صف کفار، و باز در صف مؤمنان، و سپس در صفوف کفار متعصب و خطرناک قرار می گیرند، خلاصه هم چون "بت عیار" هر لمحّه به شکلی و هر روز به رنگی در می آیند و سرانجام در حال کفر و بی ایمانی جان می دهند! نخستین آیه از آیات فوق در باره سرنوشت چنین کسانی می گوید: «آن ها که ایمان آوردند سپس کافر شدند باز ایمان آوردند و بار دیگر راه کفر پیش گرفتند و سپس بر کفر خود افزودند، هرگز خداوند آن ها را نمیامرزد و به راه راست هدایت نمی کند»؛

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أُزْدُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا».

این تغییر روش های پی در پی، و هر روز به رنگی در آمدن، یا مولود تلون و

عدم تحقیق کافی در مبانی اسلام بود، و یا نقش های بود که افراد منافق و کفار متعصب اهل کتاب برای متزلزل ساختن مومنان واقعی، طرح و اجرا می کردند که با این رفت و آمدهای پی در پی، مؤمنان واقعی را در ایمان خود متزلزل سازند.

البته آیه فوق هیچ گونه دلالتی بر عدم قبول توبه این گونه اشخاص ندارد، بلکه موضوع سخن در آیه تنها آن دست های هستند که در حال شدت کفر، سرانجام چشم از جهان میپوشند، چنین افرادی به مقتضای ایمانی و عملشان نه شایسته آمرزشند و نه هدایت، مگر این که در کار خود تجدید نظر کنند. سپس در آیه بعد می گوید: «به این دسته از منافقان بشارت بده که عذاب دردناکی برای آن ها است»؛ «بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا».

تعبیر به عنوان «بشارت» در موردی که سخن از «عذاب الیم» است یا به عنوان استهزاء نسبت به افکار پوچ و بی اساس آن ها است، و یا به خاطر آن است که کلمه بشارت که در اصل از «بشر» به معنی صورت گرفته شده، معنی وسیعی دارد، و هر گونه خبری را که در صورت انسان اثر بگذارد و آن را مسرور یا غم آلود کند، شامل می شود.

و در آیه اخیر، این دسته از منافقان چنین توصیف شده اند: «آن ها کافران را به جای مومنان دوست خود انتخاب می کنند»؛ «الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ».

سپس می گوید: هدف آن ها از این انتخاب چیست؟ «آیا راستی می خواهند آبرو و حیثیتی از طریق این دوستی برای خود کسب کنند؟!»؛ «أَيَتَّبِعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ».

در حالی که تمام عزت ها مخصوص خدا است؛ «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا».

زیرا عزت همواره از «علم» و «قدرت» سرچشمه می‌گیرد و این‌ها که قدرتشان ناچیز و علمشان نیز همانند قدرتشان ناچیز است، کاری از دستشان ساخته نیست که بتوانند منشأ عزتی باشند.

این آیه به همه مسلمانان هشدار می‌دهد که عزت خود را در همه شئون زندگی اعم از شئون اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و مانند آن، در دوستی با دشمنان اسلام نجویند، بلکه تکیه‌گاه خود را ذات پاک خداوندی قرار دهند که سرچشمه همه عزت‌ها است، و غیر خدا از دشمنان اسلام نه عزتی دارند که به کسی ببخشند و نه اگر می‌داشتند قابل اعتماد بودند، زیرا هر روز که منافع آن‌ها اقتضا کند فوراً صمیمی‌ترین متحدان خود را رها کرده و به سراغ کار خویش می‌روند که گویی هرگز با هم آشنایی نداشتند، چنان‌که تاریخ معاصر شاهد بسیار گویای این واقعیت است!

در سوره نساء آمده است:

«وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَأَلْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسَّهَرُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا»؛ (1) «خداوند در قرآن (این حکم را) بر شما فرستاده که هنگامی که بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می‌نمایند با آن‌ها ننشینید

تا به سخن دیگری پردازند، زیرا در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود، خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می‌کند.»

ص: 274

از ابن عباس در باره نزول این آیه چنین نقل شده که جمعی از منافقان در جلسات دانشمندان یهود می نشستند، جلساتی که در آن نسبت به آیات قرآن استهزاء می شد، آیه فوق نازل گشت و عاقبت شوم این عمل را روشن ساخت.

تفسیر

در مجلس گناه ننشینید

در سوره «انعام» که از سوره های مکی قرآن است در آیه 68 صریحاً به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داده شده است که «اگر مشاهده کنی کسانی نسبت به آیات قرآن استهزاء می کنند و سخنان ناروا می گویند، از آن ها اعراض کن» مسلم است که این حکم اختصاصی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ندارد، بلکه يك دستور عمومی است که در شکل خطاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیان شده، و فلسفه آن هم کاملاً روشن است، زیرا این يك نوع مبارزه عملی به شکل منفی در برابر این گونه کارها است.

آیه مورد بحث بار دیگر این حکم اسلامی را تأکید می کند و به مسلمانان هشدار می دهد که: «در قرآن به شما قبلاً دستور داده شده که هنگامی بشنوید افرادی نسبت به آیات قرآن کفر می ورزند و استهزاء می کنند با آن ها ننشینید تا از این کار صرف نظر کرده، به مسائل دیگری پردازند»؛ «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَتَعَدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ».

سپس نتیجه این کار را چنین بیان می کند که «اگر شما در این گونه مجالس

شرکت کردید همانند آن‌ها خواهید بود و سرنوشتتان سرنوشت آن‌ها است»؛ «إِنَّكُمْ إِذَا مِثَلْتَهُمْ».

باز برای تأکید این مطلب اضافه می‌کند شرکت در این گونه جلسات نشانه روح نفاق است «و خداوند منافقان و کافران را در دوزخ جمع می‌کند»؛ «إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا».

از این آیه چند نکته استفاده می‌شود:

1. شرکت در این گونه «جلسات گناه» به منزله شرکت در «گناه» است، اگر چه شرکت کننده ساکت باشد، زیرا این گونه سکوت‌ها یک نوع رضایت و امضای عملی است.

2. نهی از منکر اگر به صورت «مثبت» امکان‌پذیر نباشد لا اقل باید به صورت «منفی» انجام گیرد به این طریق که از محیط گناه و مجلس گناه انسان دور شود.

3. کسانی که با سکوت خود و شرکت در این گونه جلسات عملاً گناه کاران را تشویق می‌کنند مجازاتی همانند مرتکبین گناه دارند.

4. نشست و برخاست با کافران در صورتی که نسبت به آیات الهی توهین نکنند و خطر دیگری نداشته باشد مانعی ندارد، زیرا جمله «حَتَّى يُخَوِّضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ» این کار را مباح شمرده است.

5. مجامله با این گونه گناه کاران نشانه روح نفاق است، زیرا یک مسلمان واقعی هرگز نمی‌تواند در مجلسی شرکت کند که در آن نسبت به آیات و احکام الهی

توهین می شود، و اعتراض ننماید، یا لا اقل عدم رضایت خود را با ترك آن مجلس آشکار نسازد. (1)

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا»؛ گفته اند در باره معنای این عبارت، اقوالی است:

1. مقصود کسانی است که به موسی ایمان آوردند. آن گاه به وسیله پرستش گوساله و جز آن، کفر ورزیدند؛ «ثُمَّ آمَنُوا»؛ یعنی مسیحیانی که به عیسی ایمان آوردند؛ «ثُمَّ كَفَرُوا»؛ آن گاه به عیسی کافر شدند؛ «ثُمَّ ارْزَادُوا كُفْرًا»؛ سپس بر کفر خویش نسبت به حضرت محمد ص افزودند. این قول از قتاده است.

2. مقصود کسانی است که به موسی ایمان آوردند، آن گاه پس از موسی کافر شدند، سپس بعزیز ایمان آوردند، سپس به عیسی کافر شدند و پس از آن بر کفر خود نسبت به پیامبر گرامی اسلام، افزودند. این قول از زجاج و فراء است.

3. مقصود، طایفه ای از اهل کتاب است که می خواستند گروهی از اصحاب پیامبر گرامی اسلام را دچار شك و

حیرت سازند. از این رو پیش آنان اظهار ایمان می کردند، سپس می گفتند: برای ما شبهه تازه ای پیدا شده است و کافر می شدند و از راه پایداری و ثبات بر کفر تا هنگام مرگ بر کفر خود می افزودند. این قول از حسن است. و مؤید این معنی است آیه «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ (2) یعنی طایفه ای از اهل کتاب گفتند در اول روز به قرآن ایمان آورید و در آخر روز کفر بورزید، شاید مسلمانان تغییر عقیده دهند).

ص: 277

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 4، ص: 170.

2- . آل عمران / 72.

4. مجاهد و ابن زید گویند: مراد منافقانی است که: ایمان می آوردند، سپس مرتد می شدند آن گاه ایمان می آوردند و سر انجام کافر می شدند و بر کفر خود جان می سپردند.

ابن عباس گوید: هر منافقی که معاصر پیامبر گرامی اسلام، بوده، داخل در این آیه است.

«لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ»؛ اینان را خداوند با اظهار ایمان نمی آمرزد، زیرا اگر باطن آنان مانند ظاهرشان بود، پس از ایمان کافر نمی شدند. «وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا»؛ و آن ها را براه بهشت، هدایت نمی کند، چنان که بعداً فرموده است: «وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ»؛ یعنی آن ها را براهی جزء راه جهنم، هدایت نخواهد کرد. ممکن است مقصود این باشد که خداوند آن ها را خوار می سازد و لطف خود را به خاطر همان کفر پیشین، شامل حالشان نمی سازد. سپس فرمود:

«بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ»؛ ای محمد ص آن ها را خبر ده؛ «بَأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»؛ که برای ایشان در آخرت، عذابی دردناک است، اگر بر کفر و نفاق خود بمیرند.

دلالت آیه

این آیه دلیل است بر این که: آیه سابق در شأن منافقان نازل شده است، بنا بر این قول چهارم، از اقوال دیگر صحیح تر هست، سپس این منافقان را وصف کرده، می فرماید:

«الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ»؛ کسانی که مشرکین عرب و بقولی یهود را یار و مددکار و دوست، می گیرند...

ص: 278

«مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ آن هایی که غیر از مؤمنین هستند؛ «أَيَّتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ»؛ آیا با دوست گرفتن ایشان و اعراض از اهل ایمان، از آن ها نیرو و حمایتی می طلبند؟! «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»؛ اگر از روی اخلاص به خداوند ایمان می آوردند و عزّت را از او و دین و پیامبر و مؤمنان، می جستند برای ایشان بهتر بود از این که عزّت را از مردم مشرک، بخواهند، زیرا هر گونه عزتی از خداوند متعال است و او از جانب خود هر که را بخواهد عزیز و هر که را بخواهد ذلیل می سازد.

«وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَأَلْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسَّهَرُ بِهَا فَلَا تَتَّعِدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعاً * الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فِتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً»؛ (1) «خداوند در قرآن بر شما نازل کرده است که چون بشنوید که آیات خدا را مورد انکار و استهزا قرار می دهند، با ایشان منشینید، تا در سخنی دیگر سر گرم شوند، زیرا شما در این هنگام مانند ایشان هستید. خداوند منافقان و کافران را در جهنم گرد می آورد. آنان که برای شما انتظار می کشند، پس اگر از جانب خدا فتحی نصیب شما شد، گویند: آیا ما با شما نبودیم؟ و اگر برای کافران نصیبی باشد. گویند: آیا بر شما مستولی نشدیم و شما را از مؤمنان حفظ نکردیم؟ خداوند در روز قیامت، میان شما حکم می کند و برای کافران، بر مردم مؤمن راهی و تسلطی قرار نداده است.»

ص: 279

قرائت

عاصم و یعقوب «نزل» به صیغه معلوم و دیگران «نزل» به صیغه مجهول قرائت کرده اند و وجه آن ها گذشت.

اعراب

«أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ»؛ هر گاه «نزل» به صیغه معلوم خوانده شود «ان» در محل نصب و الا در محل رفع خواهد بود و «ان» مخوف از «ان» است.

شان نزول

ابن عباس گوید: منافقان نزد علمای یهود می نشستند و قرآن را به تمسخر می گرفتند، از این رو خداوند از این کار نهی فرمود.

مقصود

پیش از این، در پیرامون مردم منافق و دوستی آنان با کفار، سخن گفت.

اکنون، آنان را از هم نشینی و آمیزش آنان نهی کرده، می فرماید: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ»؛ و در قرآن بر شما نازل کرده است.

«أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَتَعَدُّوا مَعَهُمْ»؛ که چون بشنوید که مشرکین و منافقین به قرآن کفر می ورزند و آن را مورد استهزا قرار می دهند، با ایشان منشینید.

«حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ»؛ تا به سخنی دیگر، غیر از استهزای دین پردازند برخی گفته اند: یعنی تا به ایمان برگردند و دست از کفر و استهزاء بر دارند.

آن چه در قرآن در اینباره نازل شده، در سوره انعام است: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ

يُخَوِّضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضُ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ»؛ (1) «و هنگامی که می بینی کسانی که در آیات ما خوض می کنند و به یاد مسخره و استهزاء می گیرند، از آن ها اعراض کن تا به سخنی دیگر پردازند.»

دلالت آیه

این آیه دلالت دارد بر این که: هم نشینی با کفار، هنگامی که بآیات خدا کفر بورزند و دین را مورد مسخره قرار دهند، حرام است و هنگامی که کاری بدین نداشته، به مطالب و امور دیگری پردازند، مباح است. لکن از حسن روایت شده است که این اباحه، به وسیله آیه شریفه «فَلَا تَقْعُدُوا بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ (2) یعنی پس از یاد آوری با مردم ستم کار، منشین) نسخ شده است.

«إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ»؛ هر گاه با ایشان مجالست کنید، در حالی که کارشان استهزای آیات الهی است، شما نیز مثل ایشان هستید، زیرا بر این که قدرت بر انکار و مخالفت دارید، با ایشان مخالفت نمی کنید و از رفتار آنان کراهتی نشان نمی دهید و چون بر کفر ایشان راضی هستید، کافرید، زیرا رضایت بر کفر، خود کفر است.

دلالت دیگر آیه

هم چنین آیه دلالت دارد بر این که: با بدون قدرت، مخالفت با منکران، لازم است و اگر کسی با داشتن قدرت، این وظیفه را ترک کند، خطا کار و گنه کار است.

ص: 281

1- . انعام / 86.

2- . انعام / 68.

و نیز آیه دلالت دارد بر این که: مجالست با مردم فاسق و بدعت گذار، از هر کیشی که باشند، حرام است. گروهی از اهل تفسیر، این مطلب را بیان داشته اند و عبد الله بن مسعود و ابراهیم و ابروabl نیز بر همین عقیده اند ابراهیم گوید: از همین جهت است که: هر گاه انسان در مجلسی سخن گوید و اهل مجلس او را تکذیب کرده، مورد استهزا قرار دهند خداوند بر ایشان غضب می کند. عمر بن عبد العزیز نیز چنین گفته است و در روایت است که وی مردی را که روزه دار بود و با مردی باده گسار، مجالست کرده بود، تازیانه زد. عیاشی از امام هشتم (علیه السلام) در تفسیر این آیه روایت کرده است که «هر گاه بشنوید که حق مورد انکار و تکذیب قرار می گیرد و اهل مجلس به این کار سرگرم هستند، از آن مجلس برخیزید، از ابن عباس روایت شده است که: خداوند، در این آیه، به اتفاق و هماهنگی امر و از جدایی و مخالفت نهی فرموده است. طبری و بلخی و جماعتی از مفسران نیز چنین گفته اند. جبابی گوید: اگر انسان در مجلس آن ها نباشد و در جایی باشد که صدای آن ها را بشنود، مانعی ندارد. حرام این است که با آن ها منشیند و گفتار آن ها را مورد انکار قرار ندهد. و نیز گوید: آیه دلالت دارد بر بطلان قول کسانی که نفی عرض می کنند و می گویند: غیر از جسم، چیزی

وجود ندارد!، زیرا می گوید:

تا در حدیثی دیگر خوض کنند و اثبات می کند که غیر از آن چه آن ها می گویند و معتقدند، چیزی دیگر هم وجود دارد، که همان عرض است.

«إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا»؛ خداوند در روز قیامت. اهل کفر و نفاق را در آتش جهنم گرد می آورد و آن ها را مورد عقاب قرار می دهد،

چنان که در دنیا بر دشمنی مومنان اتفاق کردند و برای مخالفت با ایشان، پشتیبان یکدیگر بودند. (1)

23. منافقین و تذبذب وی اعتقادی آن ها به اسلام ناب

اشاره

قرآن در سوره نساء می فرماید:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاؤْنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا * مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَاءٍ وَلَا إِلَى هُوَاءٍ وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا»؛ (2)

«منافقان می خواهند خدا را فریب دهند؛ در حالی که او آن ها را فریب می دهد؛ و هنگامی که به نماز بر می خیزند، با کسالت بر می خیزند؛ و در برابر مردم ریا می کنند؛ و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند! آن ها افراد بی هدفی هستند که نه سوی اینها، و نه سوی آن هاینند! (نه در صف مؤمنان قرار دارند، و نه در صف کافران!) و هر کس را خداوند گمراه کند، راهی برای او نخواهی یافت.»

تفسیر

در باره معنای خدعه، در اول سوره بقره، بحث کرده ایم. خلاصه مطلب، این که معنای خدعه منافقان با خداوند متعال این است که آنان بر حسب ظاهر، اظهار ایمان می کنند و جان و مال خود را محفوظ می دارند. حسن و زجاج گویند: آنان با پیامبر، خدعه می کردند و همان طوری که خداوند متعال، بیعت پیامبر را در آیه

ص: 283

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 6، ص: 98.

2- . نساء 142 و 143.

«إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ»؛ (1) بیعت خود دانسته، در این جا نیز خدعه با پیامبر را خدعه با خود به حساب آورده است.

معنای خدعه خداوند با آنان، این است که کیفر خدعه آنان را می دهد چنان که در آیه «اللَّهُ يَسِّرُ تَهْزِيئَهُمْ»؛ (2) (یعنی آن ها را استهزا می کند) گفتیم که خداوند در حقیقت کیفر استهزای آنان را می دهد.

برخی گفته اند: خدعه خداوند، همان حکم خداوند است به محفوظ بودن جان و مالشان، با علم به این که آن ها دروغ می گویند.

حسن و سدی و جماعتی از مفسران گویند: خدعه خداوند، این است که در روز قیامت، نخست به آن ها نوری می دهد که با مسلمانان حرکت کنند سپس نور را از آن ها سلب می کنند و میان ایشان و مسلمانان، دیواری قرار می دهد.

«وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى»؛ و چون به نماز برخیزند، با کسالت و بی حالی و خلاصه عدم اشتیاق، پیا می ایستند.

«يُرَاؤُنَ النَّاسَ»؛ آنان عبادات را به منظور قرب به حضرت ربوبی، انجام نمی دهند.

تنها منظورشان این است که موقعیت خود را در میان جامعه اسلامی حفظ کنند و از کیفر قتل و مصادرة اموال مصون بمانند. هر گاه مسلمانان آن ها را ببینند، نماز می خوانند و چهره بر خاک می ساینند و هر گاه کسی آن ها را نبیند و مسلمانی

ص: 284

1- . فتح / 10.

2- . بقره / 15.

نباشد که عمل این سالوس های متظاهر را بنگرد، از خواندن نماز سر باز می زنند. این معنی از قتاده و ابن زید است.

عیاشی به اسناد خود از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که: از پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: نجات در چیست؟ فرمود: نجات در این است که با خداوند، خدعه نکنید که خداوند نیز با شما خدعه می کند- یعنی کیفر خدعه شما را می دهد-، زیرا هر کس با خداوند خدعه کند، کیفر خدعه خود را از جانب خداوند متعال می بیند و اگر متوجه باشد، نفسش نیز با وی خدعه می کند. پرسیدند: چگونه انسان، با خداوند خدعه می کند؟

فرمود: به امر خداوند، عمل می کند و از این عمل، غیر خدا را قصد می کند. بنا بر این از ریا و تظاهر پرهیزید که ریا، شرك است. ریا کار را در روز قیامت، به چهار نام می خوانند، کافر، بدکار، فریبکار و زیانکار و به او می گویند: عملت زایل و اجرت باطل گردید و امروز تورا بهره و نصیبی نیست، پس مزدت را از کسی بخواه که برای او و به خاطر او عملی را انجام داده ای.

«وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ و کمی خدا را ذکر می کنند. یعنی خدا را با نیت خالص یاد نمی کنند و اگر با نیت خالص، خدا را یاد می کردند، کم نبود، بلکه بسیار بود. علت این که ذکر آن ها را کم، توصیف کرده، این است که برای غیر خداست. این معنی از حسن و ابن عباس است.

ابو علی جبایی گوید: یعنی آنان خدا را بذكر آسان، یاد می کنند و از کاری چون تکبیر و چیزهایی که بلند گفته می شود، بر زبان می آورند و تسبیح و قرائتی که آهسته گفته می شوند، ترك می کنند.

برخی هم گفته اند: ذکر آن ها را قلیل دانسته، به خاطر این که مقبول درگاه خداوند نیست و هر چه نزد خداوند مردود شناخته شود، اندک است.

«مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ»؛ آنان میان کفر و ایمان، سرگردان شده اند. گویی آن ها را سرگردان کرده اند، در حالی که در حقیقت، عامل این سرگردانی خود ایشانند.

برخی گفته اند منظور این است که آنان از هر دو طرف، مطرود هستند، نه از این گروهند نه از آن گروه. بنا بر این، کلمه از «ذب» به معنای طرد، می باشد.

خداوند آن ها را این چنین وصف می کند که: در دین خود حیرانند و تصمیم قاطعی ندارند. نه بصیرتی دارند که به سوی اهل ایمان گرایند و نه در گمراهی خود قاطعند که در صف کافران، تمرکز پیدا کنند. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: «آن ها بگوسفندی می مانند که میان دو گله، سرگردانند، گاهی به این طرف نگاه می کند و گاهی به آن طرف و نمی داند که از کدام يك، پیروی نماید!»؛ لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ؛ در حقیقت، نه با این گروهند، نه با آن گروه.

هم چون مردم مؤمن، اظهار ایمان می کنند و هم چون مردم مشرک، کفر را در دل، پنهان می سازند. پس با هیچ يك از آن ها نیستند، زیرا مردم مؤمن، همان طوری که اظهار ایمان می کنند، ایمان را در دل پنهان می کنند و مردم مشرک، همان طوری که کفر را در دل پنهان می کنند، به زبان هم اظهار می دارند.

«وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا»؛ آنان که خداوند گمراهشان کند، برای آن ها راهی و مذهبی نمی یابی. ما در سوره بقره، ذیل آیه «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» به تفصیل در باره گمراه کردن خداوند، سخن گفته ایم و تکرار آن لزومی ندارد.

قرآن کریم در ادامه سوره مبارکه «نساء» می فرماید:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا * إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»؛ (1) «ای مردم مؤمن، غیر از مؤمنان، کافران را دوست مگیرید. آیا می خواهید برای خداوند بر خودتان حجتی آشکار قرار دهید؟ منافقان در طبقه زیرین جهنم هستند و هرگز برای آن ها یآوری نمی یابی. جز آنان که توبه کرده، اصلاح کنند و به خدا پناه آورند و دین خود را برای خدا خالص گردانند بنا بر این آنان با مؤمنانند و به زودی خداوند مؤمنان را اجر بزرگ، می دهد.» (2)

تفسیر

در این دو آیه پنج صفت دیگر از صفات منافقان در عبارات کوتاهی آمده است:

1. آن ها برای رسیدن به اهداف شوم خود از راه خدعه و نیرنگ وارد می شوند و حتی می خواهند: «به خدا خدعه و نیرنگ زنند در حالی که در همان لحظات که در صدد چنین کاری هستند در يك نوع خدعه واقع شده اند، زیرا برای به دست آوردن سرمایه های ناچیزی سرمایه های بزرگ وجود خود را از دست می دهند»؛ «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ».

تفسیر فوق از «واو» «وَهُوَ خَادِعُهُمْ» که واو حالیه است استفاده می شود و این درست شبیه داستان معروفی است که از بعضی بزرگان نقل شده است که به جمعی

ص: 287

1- . نساء / 144 الی 146.

2- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 6، ص: 108.

از پیشه وران می گفت: از این بترسید که مسافران غریب بر سر شما کلاه بگذارند، کسی گفت اتفاقاً آن ها افراد بیخبر و ساده دلی هستند ما بر سر آن ها می توانیم کلاه بگذاریم، مرد بزرگ گفت: منظور من هم همانست، شما سرمایه ناچیزی از این راه فراهم می سازید و سرمایه بزرگ ایمان را از دست می دهید!

2. آن ها از خدا دورند و از راز و نیاز با او لذت نمی برند و به همین دلیل: «هنگامی که به نماز برخیزند سرتاپای آن ها غرق کسالت و بی حالی است»؛ «وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى».

3. آن ها چون به خدا و وعده های بزرگ او ایمان ندارند، اگر عبادت یا عمل نیکی انجام دهند آن نیز از روی ریا است نه به خاطر خدا! «يُرَاؤْنَ النَّاسَ».

4. آن ها اگر ذکر می گویند و یادی از خدا کنند از صمیم دل و از روی آگاهی و بیداری نیست و اگر هم باشد بسیار کم است؛ «وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا».

5. آن ها افراد سرگردان و بی هدف و فاقد برنامه و مسیر مشخص اند، نه جزء مؤمنانند و نه در صف کافران!؛ «مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ».

باید توجه داشت که کلمه مذذب اسم مفعول از ماده ذذب است و در اصل به معنی صدای مخصوصی که به هنگام حرکت دادن يك شيء آویزان بر اثر برخورد با امواج هوا به گوش می رسد و سپس به اشیاء متحرك و اشخاص سرگردان و متحیر و فاقد برنامه مذذب گفته شده است و این یکی از لطیفترین تعبیراتی است که در قرآن در باره منافقین وارد شده است و يك اشاره ضمنی به این مطلب دارد که چنان نیست که نتوان منافقان را شناخت، بلکه این تذذب آن ها آمیخته با آهنگ مخصوصی است که با توجه به آن شناخته می شوند، و نیز این حقیقت را می توان

از این تعبیر استفاده کرد که این ها همانند يك جسم معلق و آویزان ذاتا فاقد جهت حرکتند، بلکه این بادها است که آن ها را به هر سو حرکت می دهد و به هر سمت بوزد با خود می برد! و در پایان آیه سرنوشت آن ها را چنین بیان می کند آن ها افرادی هستند که بر اثر اعمالشان خدا حمایتش را از آنان برداشته و در بیراهه ها گمراهشان ساخته «و هر کس را خدا گمراه کند هیچ گاه راه نجاتی برای آنان نخواهی یافت»؛ «وَمَنْ يُضَلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» (1).

24. دورویی و موضع منافقین در شکست ها و پیروزی ها

اشاره

قرآن می فرماید:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛ (2) «منافقان همان ها هستند که پیوسته انتظار می کشند و مراقب شما هستند؛ اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد، می گویند: مگر ما با شما نبودیم؟ (پس ما نیز در افتخارات و غنایم شریکیم!) و اگر بهره ای نصیب کافران گردد، به آنان می گویند: مگر ما شما را به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان، تشویق نمی کردیم؟ (پس با شما شریک خواهیم بود!) خداوند در روز رستاخیز، میان شما داوری می کند؛ و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.»

ص: 289

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 4، ص: 178.

2- . نساء / 141.

صفات منافقان

این آیه و آیات بعد قسمتی دیگر از صفات منافقان و اندیشه های پریشان آن ها را بازگو می کند، و می گوید: «منافقان کسانی هستند که همیشه می خواهند از هر پیش آمدی به نفع خود بهره برداری کنند، اگر پیروزی نصیب شما شود فوراً خود را در صف مومنان جا زده، می گویند آیا ما با شما نبودیم و آیا کمک های ارزنده ما موثر در غلبه و پیروزی شما نبود؟ بنا بر این ما هم در تمام این موفقیتها و نتایج معنوی و مادی آن شریک و سهمیم»؛ «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ».

اما اگر بهره ای از این پیروزی نصیب دشمنان اسلام شود، فوراً خود را به آن ها نزدیک کرده، مراتب

رضامندی خویش را به آن ها اعلام می دارند و می گویند: «این ما بودیم که شما را تشویق به مبارزه با مسلمانان و عدم تسلیم در برابر آن ها کردیم بنا بر این ما هم در این پیروزی ها سهمی داریم!»؛ «وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (1).

به این ترتیب این دسته با فرصت طلبی مخصوص خود می خواهند در صورت پیروزی مومنان در افتخارات و حتی در غنائم آنان شرکت جویند و منتهی هم بر آن ها بگذارند، و در صورت پیروزی کفار خوشحالند و با مصمم ساختن آن ها

ص: 290

1- . «استحوذ» در اصل از ماده «حوذ» به معنی قسمت عقب ران ها است و چون به هنگامی که ساربان می خواهد شتر را به سرعت براند در پشت سر او قرار گرفته و به ران و پشت او می زند تا به سرعت حرکت کند کلمه «استحواذ» به معنی سوق دادن، تحریک کردن توأم با تسلط و استیلا آمده است و در آیه فوق نیز به همین معنی است.

در کفرشان و جاسوسی به نفع آنان، مقدمات این پیروزی را فراهم می سازند، گاهی «رفیق قافله» اند و گاهی «شریک دزد» و عمری را با این دودوزه بازی کردن می گذرانند!

ولی قرآن سرانجام آن ها را با يك جمله کوتاه بیان می کند و می گوید:

بالآخره روزی فرا می رسد که پرده ها بالا می رود و نقاب از چهره زشت آنان برداشته می شود، آری «در روز قیامت خداوند در میان شما قضاوت می کند»؛ «فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» و برای این که مومنان واقعی مرعوب آنان نشوند در پایان آیه اضافه می کند: «هیچ گاه خداوند راهی برای پیروزی و تسلط کافران بر مسلمانان قرار نداده است»؛ «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا».

آیا هدف از این جمله تنها عدم پیروزی کفار از نظر «منطق» بر افراد با ایمان است و یا پیروزی های «نظامی» و مانند آن را شامل می شود؟.

از آن جا که کلمه «سبیل» به اصطلاح از قبیل «نکره در سیاق نفی» است و معنی عموم را می رساند از آیه استفاده می شود که کافران نه تنها از نظر منطق، بلکه از نظر نظامی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و خلاصه از هیچ نظر بر افراد با ایمان، چیره نخواهند شد.

و اگر پیروزی آن ها را بر مسلمانان در میدان های مختلف با چشم خود می بینیم به خاطر آن است که بسیاری از مسلمانان مومنان واقعی نیستند و راه و رسم ایمان و وظائف و مسئولیت ها و رسالتهای خویش را به کلی فراموش کرده اند، نه خبری از اتحاد و اخوت اسلامی در میان آنان است و نه جهاد به معنی واقعی کلمه انجام می دهند، و نه علم و آگاهی لازم را که اسلام آن را از لحظه تولد تا لحظه مرگ بر همه لازم شمرده است دارند، و چون چنانند طبعاً چنینند! جمعی از فقهاء

در مسائل مختلف به این آیه برای عدم تسلط کفار بر مومنان از نظر حقوقی و حکمی استدلال کرده اند و با توجه به عمومیتی که در آیه دیده می شود این توسعه زیاد بعید به نظر نمی رسد.

قابل توجه این که در این آیه پیروزی مسلمانان به عنوان «فتح» بیان شده در حالی که از پیروزی کفار تعبیر به «نصیب» شده است اشاره به این که اگر پیروزی هایی نصیب آنان گردد محدود و موقت و ناپایدار است و فتح و پیروزی نهایی با افراد با ایمان می باشد. (1)

25. بدبینی منافقین و تهمت آن ها به مؤمنین

اشاره

قرآن می فرماید:

«إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ (2)

«و هنگامی را که منافقان، و آن ها که در دل های شان بیماری است می گفتند: این گروه (مسلمانان) را دینشان مغرور ساخته است. (آن ها نمی دانستند که) هر کس بر خدا توکل کند، (پیروز می گردد؛) خداوند قدرتمند و حکیم است!»

تفسیر

«إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ»؛ منافق کسی است که قلباً کافر و ظاهراً مؤمن باشد.

«وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»؛ کسانی که در دل های شان مرض است، آن هایی هستند که ظاهراً اظهار اسلام می کنند و باطناً در باره آن تردید دارند. برخی گفته اند:

ص: 292

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 4، ص: 175.

2- . انفال / 49.

چند جوان از قریش بودند که در مکه اسلام آوردند و پدرانشان آن‌ها را بزندان افکندند.

اینان عبارتند از قیس بن ولید بن مغیره و علی بن امیه بن خلف و عاص بن منبه و حارث بن زمعه و ابوقیس بن فاکهه بن مغیره. در جنگ بدر، همین که چشمشان بعده قلیل مسلمین افتاد، گفتند:

«عَرَّ هُوَ لَاءِ دِينُهُمْ»؛ اینان مغرور دین خود شده اند و بدون توجه به جمعیت انبوه مشرکین، فریب پیامبر خود خورده، به جنگ آمده اند. سپس خداوند بیان می‌کند که مغرور خود آن‌ها هستند: می‌فرماید:

«وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ هر کس کار خود را به خدا واگذارد و به او اعتماد کند و با رفتار خود، خدا را خشنود گرداند، خداوند یاری اش می‌کند و اسباب پیرویش را فراهم می‌سازد، زیرا او مقتدر و حکیم است و کسی که به او پناه آورد، در پناه قدرت و حکمتش، مصونیت پیدا می‌کند. (1)

26. امیدی به منافقین نیست

اشاره

قرآن می‌فرماید:

«فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرَكَسَ بِهِمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا * وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يَهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَحُذُّوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»؛ (2) «چرا درباره منافقین دو دسته

ص: 293

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 10، ص: 239.

2- . نساء / 88 و 89.

شده اید؟! (بعضی جنگ با آن‌ها را ممنوع، و بعضی مجاز می‌دانید.) در حالی که خداوند به خاطر اعمالشان، (افکار) آن‌ها را کاملاً وارونه کرده است! آیا شما می‌خواهید کسانی را که خداوند (بر اثر اعمال زشتشان) گمراه کرده، هدایت کنید؟! در حالی که هر کس را خداوند گمراه کند، راهی برای او نخواهی یافت. آنان آرزو می‌کنند که شما هم مانند ایشان کافر شوید، و مساوی یکدیگر باشید. بنا بر این، از آن‌ها دوستانی انتخاب نکنید، مگر این که (توبه کنند، و) در راه خدا هجرت نمایند. هر گاه از این کار سر باز زنند، (و به اقدام بر ضد شما ادامه دهند)، هر جا آن‌ها را یافتید، اسیر کنید! و (در صورت احساس خطر) به قتل برسانید! و از میان آن‌ها، دوست و یار و یآوری اختیار نکنید!»

شأن نزول

مطابق نقل جمعی از مفسران از ابن عباس، عده‌ای از مردم مکه ظاهراً مسلمان شده بودند، ولی در واقع در صف منافقان قرار داشتند، به همین دلیل حاضر به مهاجرت به مدینه نشدند، و عملاً هوادار و پشتیبان بت پرستان بودند، اما سرانجام مجبور شدند از مکه خارج شوند (و تا نزدیکی مدینه بیایند و شاید هم به خاطر موقعیت ویژه‌ای که داشتند برای هدف جاسوسی این عمل را انجام دادند) و خوشحال بودند که مسلمانان آن‌ها را از خود می‌دانند و ورود به مدینه طبعاً برای آن‌ها مشکلی ایجاد نخواهد کرد.

مسلمانان از جریان آگاه شدند، ولی به زودی درباره چگونگی برخورد با این جمع در میان مسلمین اختلاف افتاد، عده‌ای معتقد بودند که باید این عده را طرد کرد، زیرا در واقع پشتیبان دشمنان اسلامند، ولی بعضی از افراد ظاهر بین و ساده دل با این طرح مخالفت کردند و گفتند: عجب! ما چگونه با کسانی که گواهی به توحید

و نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) داده اند بچنگیم؟ و تنها به جرم این که هجرت نمودند خون آن ها را حلال بشمریم؟ آیه فوق نازل شد و دسته دوم را در برابر این اشتباه ملامت و سپس راهنمایی کرد(1).

تفسیر

با توجه به شأن نزول بالا پیوند این آیه و آیات بعد از آن با آیاتی که قبلاً درباره منافقان بود کاملاً روشن است.

در آغاز آیه می فرماید: «چرا در مورد منافقان دو دسته شده اید و هر کدام طوری قضاوت می کنید؟» «فَمَا

لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنِينَ» (2).

یعنی این افراد که با ترك مهاجرت و هم کاری عملی با مشرکان و عدم شرکت در صف مجاهدان اسلام نفاق خود را آشکار ساخته اند نباید در باره سرنوشت آن ها کسی تردید کند، این ها به طور مسلم از منافقان دست اولند، و عملشان گواه زنده عدم ایمانشان است، پس چرا بعضی فریب اظهار توحید و ایمان آن ها را می خورند؟ و در مقام شفاعت از آن ها بر می آیند با این که در آیات قبل اشاره شد که «مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا» و به این ترتیب خود را در سرنوشت شوم آن ها سهیم می نمایند.

سپس می فرماید: «این عده از منافقان به خاطر اعمال زشت و ننگینی که انجام

ص: 295

-
- 1- در باره این آیه و آیات بعد شأن نزولهای دیگری گفته شده از جمله این که بعضی آن را مربوط به جریان غزوه احد دانسته اند در حالی که آیات بعد که اشاره به مسئله مهاجرت می کند با آن سازگار نیست و مناسب شأن نزولی است که در بالا ذکر کردیم.
 - 2- جمله فوق در واقع جمله محذوفی دارد که با توجه به بقیه جمله روشن می شود و اصل جمله در واقع چنین بوده: فما لكم تفرقتم فی المنافقين فتنين.

داده اند خداوند توفیق و حمایت خویش را از آن ها برداشته و افکارشان را به کلی واژگونه کرده، همانند کسی که به جای ایستادن به روی پا، با سر بایستد؛ «وَاللَّهُ أَزْكَهُمْ بِمَا كَسَبُوا» (1).

ضمناً از جمله «بما کسبوا» استفاده می شود که بازگشت ها از جاده هدایت و سعادت و نجات معلول اعمال خود انسان است و اگر این عمل به خداوند نسبت داده می شود به خاطر آن است که خداوند حکیم و هر کس را مطابق اعمال خویش کیفر می دهد و به مقدار لیاقت و شایستگی پاداش خواهد داد.

و در پایان آیه خطاب به افراد ساده دلی که حمایت از این دسته منافقان می نمودند کرده، می فرماید: «آیا شما می خواهید کسانی را که خدا بر اثر اعمال زشتشان از هدایت محروم ساخته هدایت کنید در حالی که چنین افراد هیچ راهی به سوی هدایت ندارند»؛ «أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْتَدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَ مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا»، زیرا این يك سنت فناپذیر الهی است که اثر اعمال هیچ کس از او جدا نمی شود چگونه می توانید انتظار داشته باشید افرادی که فکرشان آلوده و قلبشان مملو از نفاق و عملشان حمایت از دشمنان خدا است مشمول هدایت شوند این يك انتظار بی دلیل و نابجا است (2).

خداوند در سوره نساء می فرماید:

«وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ

ص: 296

1- «ارکسهم» از ماده «رکس» (بر وزن مکث) به معنی وارونه کردن چیزی و آن را با سر بر زمین گذاردن است و به معنی باز گرداندن نیز آمده است.

2- جهت مطالعه بیش تر پیرامون موضوع «هدایت و ضلالت» ر.ک: مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 1، ص: 101.

يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَحُذَوْهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»؛ (1)

«آنان دوست دارند که شما هم مانند آن‌ها کافر شوید و مساوی یکدیگر گردید، بنا بر این از آن‌ها دوستانی انتخاب نکنید مگر این که (توبه کنند و) مهاجرت در راه خدا نمایند، اما آن‌ها که از کار سرباز زنند (و به اقدامات بر ضد شما ادامه دهند) آن‌ها را هر کجا بیابید اسیر کنید و (یا در صورت لزوم) به قتل برسانید و از میان آن‌ها دوست و یار و یآوری اختیار نکنید.»

تفسیر

در تعقیب آیه قبل درباره منافقانی که بعضی از مسلمانان ساده دل به حمایت از آن‌ها برخاسته و از آن‌ها شفاعت می‌کردند و قرآن بیگانگی آن‌ها را از اسلام بیان داشت در این آیه می‌فرماید: تاریکی درون آن‌ها به قدری است که نه تنها خودشان کافرند بلکه «دوست می‌دارند که شما هم همانند آنان کافر شوید و مساوی یکدیگر گردید»؛ «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً»؛ بنا بر این آن‌ها از کافران عادی نیز بدترند، زیرا کفار معمولی دزد و غارتگر عقائد دیگران نیستند، اما این‌ها هستند، فعالیت‌های پی‌گیری برای تخریب عقاید دیگران دارند.

اکنون که آن‌ها چنین هستند هرگز نباید شما مسلمانان دوستانی از میان آن‌ها انتخاب کنید؛ «فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيَاءً».

مگر این که در کار خود تجدید نظر کنند و دست از نفاق و تخریب بردارند و

ص: 297

نشانه آن این است که از مرکز کفر و نفاق به مرکز اسلام (از مکه به مدینه) مهاجرت نمایند؛ «حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

«اما اگر آن‌ها حاضر به مهاجرت نشدند بدانید که دست از کفر و نفاق خود برداشتند و اظهار اسلام آن‌ها

فقط به خاطر اغراض جاسوسی و تخریبی است و در این صورت می‌توانید هر جا بر آن‌ها دست یافتید، آن‌ها را اسیر کنید و یا در صورت لزوم به قتل برسانید»؛ «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ».

و در پایان آیه بار دیگر تأکید می‌کند که هیچ‌گاه دوست و یار و یاورى از میان آن‌ها انتخاب نکنید؛ «وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»؛ این شدت عمل که در آیه فوق نسبت به این دسته از منافقان نشان داده شده به خاطر آن است که نجات يك جامعه زنده که در مسير يك انقلاب اصلاحی گام بر می‌دارد، از چنگال دشمنان دوست نما و جاسوسان خطرناك، راهی جز این ندارد.

قابل توجه این که در حالی که اسلام افراد غیر مسلمانی همانند یهود و نصاری را با شرایطی تحت حمایت خود قرار داده، و اجازه هیچ‌گونه مزاحمت نسبت به آن‌ها نمی‌دهد در مورد این دسته از منافقان این چنین شدت عمل به خرج داده است، و با این که آنان تظاهر به اسلام می‌نمودند دستور اسارت و حتی اعدام آنان را در صورت لزوم صادر کرده است، و این نیست مگر به خاطر آن که این گونه افراد زیر پوشش اسلام می‌توانند ضربه‌هایی بزنند که هیچ دشمنی قادر بر آن نیست!

سؤال

ممکن است گفته شود سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره منافقان این بوده که هیچ‌گاه

دستور قتل آن‌ها را صادر نمی‌کرد مبادا دشمنان او را متهم به کشتن یارانش کنند و یا بعضی از این مسئله سوء استفاده کرده، با افرادی که خرده حساب داشتند به عنوان منافق بودن درآویزند و آن‌ها را به قتل برسانند.

پاسخ

باید توجه داشت که سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) تنها در مورد منافقان مدینه و مانند آن‌ها بوده است که به ظواهر اسلام عمل می‌کردند و مبارزه صریحی با اسلام و مسلمین نداشتند اما کسانی که مانند منافقان مکه هم کاری روشنی با دشمنان اسلام داشتند مشمول این حکم نبودند. (1)

27. تبانی مردان منافق با زنان منافق

اشاره

قرآن می‌فرماید:

«الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ (2) «مردان منافق و زنان منافق، همه از یک گروهند! آن‌ها امر به منکر، و نهی از معروف می‌کنند؛ و دست‌های شان را (از انفاق و بخشش) می‌بندند؛ خدا را فراموش کردند، و خدا (نیز) آن‌ها را فراموش کرد (، و رحمتش را از آن‌ها قطع نمود)؛ به یقین، منافقان همان فاسقانند!»

ص: 299

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 4، ص: 49.

2- . توبه / 67.

نشانه های منافقان

در این آیات نیز بحث هم چنان درباره منافقان و رفتار و نشانه های آن ها است.

اما در نخستین آیه مورد بحث اشاره به يك مطلب کلی می کند و آن این که ممکن است روح نفاق به اشکال مختلف ظاهر شود، و در چهره های متفاوت خودنمایی کند که در ابتدا جلب توجه نکند، مخصوصاً خودنمایی روح نفاق در يك "مرد" با يك "زن" ممکن است متفاوت باشد، اما نباید فریب تغییر چهره های نفاق را در میان منافقان خورد، بلکه با دقت روشن می شود که همه در يك سلسله صفات که قدر مشترك آنان محسوب می شود شریکند، لذا می گوید: «مردان منافق و زنان منافق همه از يك قماشند»؛ «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ».

سپس به ذکر پنج صفت از اوصاف آنان می پردازد:

اول و دوم: «آن ها مردم را به منکرات تشویق، و از نیکی ها باز می دارند»؛ «يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ».

یعنی درست بر عکس برنامه مؤمنان راستین که دائماً از طریق «امر به معروف» و «نهی از منکر» در اصلاح جامعه و پیراستن آن از آلودگی و فساد کوشش دارند، منافقان دائماً سعی می کنند که فساد همه جا را بگیرد، و معروف و نیکی از جامعه برچیده شود، تا بهتر بتوانند در چنان محیط آلوده ای به اهداف شومشان برسند.

سوم: آن ها دست دهنده ندارند، بلکه «دست های شان را می بندند»، نه در

راه خدا انفاق می کنند، نه به کمک محرومان می شتابند، و نه خویشاوند و آشنا از کمک مالی آن ها بهره می گیرند؛ «وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ».

روشن است آن ها چون ایمان به آخرت و نتایج و پاداش «انفاق» ندارند، در بذل اموال سخت بخیلند، هر چند آن ها برای رسیدن به اغراض شوم خود، اموال فراوانی خرج می کنند و یا به عنوان ریاکاری بذل و بخششی دارند، اما هرگز از روی اخلاص و برای خدا دست به چنین کاری نمی زنند.

چهارم- تمام اعمال و گفتار و رفتارشان نشان می دهد که «آن ها خدا را فراموش کرده اند» و نیز وضع زندگی آن ها نشان می دهد که «خدا هم آن ها را از برکات و توفیقات و مواهب خود فراموش نموده» یعنی با آن ها معامله فراموشی کرده است و آثار این دو فراموشی در تمام زندگی آنان آشکار است؛ «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ».

بدیهی است نسبت «نسیان» به خدا به معنی فراموشی واقعی نیست، بلکه کنایه از این است که با آن ها معامله شخص فراموشکار می کند، یعنی هیچ گونه سهمی از رحمت و توفیق خود برای آن ها قائل نمی شود.

این گونه تعبیر حتی در سخنان روزمره نیز دیده می شود که مثلاً می گوئیم:

چون تو وظیفه خود را فراموش کردی، ما هم به هنگام پرداختن مزد و پاداش تو را فراموش خواهیم کرد، یعنی مزد و پاداشی به تو نخواهیم داد.

این معنی در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز کرارا وارد شده است (1).

قابل توجه این که: موضوع نسیان پروردگار با «فاء تفریع» بر نسیان آن ها عطف شده است، یعنی فراموشکاری آن ها نسبت به فرمان الهی و ذات پاک او اثرش این

ص: 301

1- . حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، ج 2، ص: 239 و 240.

است که خدا هم آن‌ها را از مواهب خویش محروم می‌سازد و این نتیجه عمل آن‌ها است.

پنجم: این که «منافقان فاسقند و بیرون از دایره اطاعت فرمان خدا»؛ «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ».

آن چه در آیه فوق درباره صفات مشترك منافقان گفته شد در هر عصر و زمانی دیده می‌شود. منافقان عصر ما با چهره‌های جدیدی که به خود گرفته‌اند، در اصول فوق همانند منافقان قرون پیشین هستند، هم تشویق به فساد می‌کنند، هم جلو کار نیک را می‌گیرند، هم بخیل و ممسکند، و هم خدا را در تمام زندگانشان فراموش کرده‌اند، و هم قانون شکن و فاسقند. و عجیب این که با تمام این اوصاف، مدعی ایمان به خدا و اعتقاد محکم و مبرم به مبانی دینی و اسلامی نیز هستند! (1)

«الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ... وَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌ»؛ مفسرین گفته‌اند که این دو آیه جمله مستانفه هستند که حال عموم منافقین را متعرض شده و اوصاف عمومی و جامع ایشان را به عنوان معرفی برمی‌شمارند، و کیفری را که خداوند در عاقبت امرشان به ایشان می‌دهد نام برده آن گاه متعرض حال عموم مؤمنین شده ایشان را هم به صفات جامعی که دارند معرفی نموده و مطالبی که مایه تنبیه و بیداری ایشان است ذکر می‌کند. تا سخن در باره آنان درست در مقابل سخنانی باشد که در باره منافقین به میان آمده، دلیل این معنا این است که جزای کفار را با منافقین یک جا آورده و فرموده: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ...».

ص: 302

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 8، ص: 30.

ظاهر امر این است که این آیه در مقام تعلیل جمله «إِنْ نَعَفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نَعَذِّبُ طَائِفَةً» است که در آیه قبلی بود، و سیاق مخاطب بودن منافقین هنوز باقی است و قطع نشده.

پس آیه قبلی چون دلالت می کرد بر این که خداوند منافقین را رها نمی کند تا آن که بجرم نفاقشان عذابشان کند و اگر بعضی از ایشان را به خاطر حکمت و مصلحتی عفو کند، دیگران را عذاب خواهد کرد؛ لذا جای این سؤال بود که کسی بپرسد: چه معنا دارد که عده ای را به خاطر عفو رها کند و عده دیگری را دست گیر و عذاب کند؟ و آیا این از باب:

ستم کرد در بلخ آهنگری *** به شوشتر زدند گردن مسگری

نیست؟ و چون جای این سؤال بوده سبب را ذکر کرده تا جواب این اشکال داده شده باشد. و سبب این است که چون منافقین همه سر و ته يك کرباسند و در صفات خبیث و اعمال زشت با هم شرکت دارند، قهراً در کیفر اعمال و عاقبت احوال نیز با هم شریکند.

و اگر زنان منافق را هم ذکر کرده با این که قبلاً صحبتی از زنان منافق به میان نیامده بود، بعید نیست برای این باشد که شدت ارتباط و کمال اتحاد میان آنان را برساند و بفهماند که در صفات نفسانی همه يك جورند، و نیز اشاره کرده باشد به این که پاره ای از زنان نیز اعضای مؤثری هستند در اجراء برنامه های منافقین و رل های مهمی را می توانند در این جامعه فاسد بازی کنند.

پس، معنای آیه این شد که: نباید کسی تعجب کند که چطور خداوند بعضی از منافقین را به علتی رها کرد و بعضی دیگر را عذاب می کند، زیرا زنان و

مردان منافق محکوم به نوعی وحدت روحی هستند که همه را به صورت يك فرد درمی آورد و همه را در اوصاف و اعمال و کیفر الهی شریک می سازد، و به همین جهت صحیح است که گفته شود: «اگر ما بعضی را عفو کنیم بعضی دیگر را عذاب خواهیم کرد».

آری، همه منافقین امر به منکر و نهی از معروف می کردند و از انفاق در راه خدا خودداری می نمودند. و به عبارت دیگر با اعراض از یاد خدا، خدا را فراموش کرده بودند، و چون مردمی فاسق و خارج از زی بندگی بودند خدا هم آنان را فراموش کرد و آن پاداش هایی که به بندگان خود- که همواره به یاد مقام پروردگارشان بودند- داده بود به آن ها نداد. (1)

28. منافقین از حق و حقیقت، رویگردانند

اشاره

قرآن می فرماید:

«فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ * فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ * أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ»؛ (2)

«اما هنگامی که خدا از فضل خود به آن ها بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند! این عمل، (روح) نفاق را، تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دل های شان برقرار ساخت. این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند؛ و به خاطر آن است که دروغ می گفتند. آیا نمی دانستند که خداوند، اسرار و سخنان درگوشی آن ها را می داند؛ و خداوند دانای همه غیبها (و امور پنهانی) است؟!»

ص: 304

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، مترجم: جمعی از اساتید، ج 9، ص: 453.

2- . توبه / 76 الی 78.

ولی این سخن را تنها زمانی می گفتند که دستشان از همه چیز تهی بود «و به هنگامی که خداوند از فضل و رحمتش سرمایه هایی به آنان داد، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روگردان شدند»؛ «فَلَمَّا آتَاهُم مِّنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ».

«این عمل و این پیمان شکنی و بخل نتیجه اش این شد که روح نفاق به طور مستمر و پایدار در دل آنان ریشه کند و تا روز قیامت و هنگامی که خدا را ملاقات می کنند ادامه یابد»؛ «فَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ»؛ این به خاطر آن است که از عهدی که با خدا بستند تخلف کردند، و به خاطر آن است که مرتبا دروغ می گفتند: «بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ».

سرانجام آن ها را با این جمله مورد سرزنش و توبیخ قرار می دهد که «آیا آن ها نمی دانند خداوند اسرار درون آن ها را می داند، و سخنان آهسته و در گوشی آنان را می شنود، و خداوند از همه غیوب و پنهانیها با خبر است؟!»؛ «أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ».

نکات

در این جا به چند نکته باید توجه کرد:

1. از جمله «فَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ»؛ به خوبی استفاده می شود که بسیاری از گناهان و صفات زشت، و حتی کفر و نفاق، «علت» و «معلول» یکدیگرند، زیرا جمله فوق با صراحت می گوید: بخل و پیمان شکنی آن ها سبب شد که نفاق در دل های شان ریشه دواند، و همین گونه است گناهان و کارهای خلاف دیگر، و لذا

در بعضی از عبارات می خوانیم که گاهی گناهان بزرگ سبب می شود که انسان بی ایمان از دنیا برود.

2. منظور از «يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ» که ضمیر آن به «خداوند» برمی گردد همان روز "رستاخیز" است، زیرا تعبیر «لقاء الله» و مانند آن در قرآن معمولاً درباره قیامت آمده است، درست است که با مرگ، دوران عمل پایان می یابد، و پرونده کار نیک و بد بسته می شود، ولی آثار آن ها هم چنان در روح انسان تا قیامت برقرار خواهد ماند.

البته این احتمال را هم داده اند که ضمیر «یلقونه» به «بخل» باز گردد، یعنی «تا آن زمانی که نتیجه و کیفر بخل خویش را دریابند».

هم چنین احتمال داده شده است که منظور از ملاقات پروردگار لحظه مرگ باشد.

ولی همه این ها خلاف ظاهر آیه است، و ظاهر همان است که گفتیم.

3. از آیات فوق نیز استفاده می شود که پیمان شکنی و دروغ از صفات منافقان است و آن ها هستند که پیمان خود را که با تأکیدات فراوان با خدا بسته اند زیر پا می گذارند، و حتی به پروردگار خویش دروغ می گویند، حدیث معروفی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده نیز این حقیقت را تأکید می کند که فرمود:

«للمنافق ثلاث علامات، اذا حدث كذب، و اذا وعد اخلف، و اذا ائتمن خان!؛ منافق سه نشانه دارد: به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید،

و به هنگامی که وعده می دهد تخلف می کند، و هر گاه امانتی به او بسپارند، در آن خیانت می نماید.»⁽¹⁾

جالب این که در داستان فوق (داستان ثعلبه) هر سه نشانه وجود دارد، او هم

ص: 306

1- . طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه فوق.

دروغ گفت و هم پیمان شکنی کرد، و هم در اموالی که خداوند به عنوان امانت خویش به او سپرده بود خیانت نمود! حدیث فوق به صورت مؤکدتری از امام صادق (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در کتاب کافی آمده است، آن جا که می فرماید:

«ثلاث من كن فيه كان منافقا وان صام و صلى و زعم انه مسلم من اذا ائتمن خان، و اذا حدث كذب، و اذا وعد اخلف!؛ سه چیز است در هر کس باشد منافق است، هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند، و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت کند، و در سخن دروغ گوید، و به هنگام وعده تخلف جوید.» (1)

البته ممکن است به ندرت گناهان فوق از افراد با ایمان صادر شود و سپس توبه کنند، ولی استمرار آن نشانه روح نفاق و منافق گری است.

4. این نکته نیز لازم به تذکر است که آن چه در آیات فوق خواندیم يك بحث تاریخی و مربوط به زمان گذشته نبود، بلکه بیان يك واقعیت اخلاقی و اجتماعی است که در هر عصر و زمان، و در هر جامعه ای، بدون استثناء، نمونه های فراوانی دارد.

اگر به اطراف خود نگاه کنیم (و حتی شاید اگر به خودمان بنگریم!) نمونه ای از اعمال "ثعلبة بن حاطب" و طرز تفکر او را، در چهره های مختلف، می یابیم، چه بسیارند کسانی که در شرائط عادی یا به هنگامی که تنگ دستند، در صف مؤمنان داغ و قرص و محکم قرار دارند، در همه جلسات مذهبی حاضرند، پای هر پرچم اصلاحی سینه می زنند، با هر منادی حق و عدالت هم صدا هستند، و برای کارهای نیک گریبان چاک می کنند، و در برابر هر فسادى فریاد می کشند.

ص: 307

ولی به هنگامی که به اصطلاح، دری به تخته می خورد، به نوایی می رسند پست و مقامی پیدا می کنند، و سری در میان سرها در می آورند، یک مرتبه تغییر چهره و بالاتر از آن تغییر ماهیت می دهند، آن شور و عشق سوزان نسبت به خدا و دین در آن ها فروکش می کند، دیگر در جلسات سازنده خبری از آنان نیست، در هیچ برنامه اصلاحی حضور ندارند، نه برای حق گریبان چاک می کنند و نه دیگر در برابر باطل فریاد می کشند! قبلاً که محلی از اعراب نداشتند و موقعیتی در اجتماع، هزار گونه عهد و پیمان با خدا و خلق خدا بسته بودند، که اگر روزی امکاناتی پیدا کنند، چنین و چنان خواهند کرد، و حتی هزار گونه ایراد و انتقاد به متمکنان و وظیفه شناس داشتند، اما آن روز که وضعشان دگرگون شد تمام عهد و پیمانها را به دست فراموشی سپردند، و همه ایرادها و انتقادها هم چون برف در تابستان آب شد.

آری این کم ظرفیتی یکی از نشانه های بارز منافقان است، مگر نفاق چیزی جز دو چهره بودن و یا دوگانگی شخصیت هست؟ تاریخچه زندگی این گونه افراد بارزترین نمونه دوگانگی شخصیت است، اصولاً انسان با ظرفیت دو شخصیتی نمی شود.

شک نیست نفاق هم چون ایمان دارای مراحل مختلف است. بعضی آن چنان این خوی پلید در روحشان رسوخ کرده که در قلبشان اثری از ایمان به خدا باقی نمانده، هر چند خود را در صف مومنان جا زده اند!

ولی گروهی دیگر با این که دارای ایمان ضعیفی هستند، و واقعا مسلمانند، اعمالی را مرتکب می شوند که متناسب وضع منافقان است، و رنگی از دوگانگی

شخصیت دارد، آن کس که پیوسته دروغ می گوید، ولی ظاهرش صدق و راستی است، آیا دو چهره و منافق نیست؟

کسی که ظاهراً امین است و به همین دلیل مورد اعتماد مردم می باشد که امانت های خود را به او می سپارند، اما در واقع در آن ها خیانت می کند، آیا گرفتار دوگانگی شخصیت نمی باشد؟

هم چنین آیا آن ها که عهد و پیمان می بندند، ولی هرگز پایبند به آن نیستند عملشان عمل منافقان محسوب نمی شود؟! اتفاقاً یکی از بزرگ ترین بلاهای اجتماعی و عوامل عقب ماندگی وجود همین گونه منافقان در جوامع انسانی است، و اگر چشم بر هم نگذاریم و به خودمان دروغ نگوئیم چه بسیار می توانیم از این منافقان "ثعلبه صفت" در اطراف خود و در جوامع اسلامی بشمریم، و عجب این که با این همه عیب و ننگ و دور افتادگی از روح تعلیمات اسلام باز گناه عقب افتادگی خود را به گردن اسلام می گذاریم! (1)

29. کار شکنی های منافقان

اشاره

قرآن کریم می فرماید:

«الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا - سَتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»؛ (2) «آن هایی که از مؤمنان اطاعت کار، در صدقاتشان

ص: 309

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 8، ص: 51.

2- . توبه / 79 و 80.

عیب جویی می کنند، و کسانی را که (برای انفاق در راه خدا) جز به مقدار (ناچیز) توانایی خود دسترسی ندارند، مسخره می نمایند، خدا آن ها را مسخره می کند؛ (و کیفر استهزاکنندگان را به آن ها می دهد؛) و برای آن ها عذاب دردناکی است! چه برای آن ها استغفار کنی، و چه نکنی، (حتی) اگر هفتاد بار برای آن ها استغفار کنی، هرگز خدا آن ها را نمی آمرزد! چرا که خدا و پیامبرش را انکار کردند؛ و خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نمی کند!»

تفسیر

در این آیات اشاره به یکی دیگر از صفات عمومی منافقان شده است که آن ها افرادی لجوج، بهانه جو، و ایرادگیر، و کارشکن هستند، هر کار مثبتی را، با وصله های نامناسبی تحقیر کرده، و بد جلوه می دهند. تا هم مردم را در انجام کارهای نیک دل سرد سازند، و هم تخم بدبینی و سوء ظن را در افکار بپاشند، و به این وسیله چرخ های فعالیت های مفید و سازنده در اجتماع از کار بیفتند.

قرآن مجید شدیداً این روش غیر انسانی آن ها را نکوهش می کند، و مسلمانان را از آن آگاه می سازد، تا تحت تأثیر این گونه القائات سوء قرار نگیرند و هم منافقان بدانند که حنای آنان در جامعه اسلامی رنگی ندارد!

نخست می فرماید: «آن ها که به افراد نیکوکار مؤمنین در پرداختن صدقات و کمک های صادقانه، عیب می گیرند، و مخصوصاً آن ها که افراد با ایمان تنگ دست را که دسترسی جز به کمک های مختصر ندارند، مسخره می کنند، خداوند آنان را مسخره می کند، و عذاب دردناک در انتظار آن ها است!»؛ «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

«یلمزون» از ماده «لمز» (بر وزن طنز) به معنی عیب جوئی و «مطوعین» از ماده «طوع» (بر وزن موج) به معنی اطاعت است، ولی معمولاً این کلمه به افراد نیکوکار و آن هایی که علاوه بر واجبات به مستحبات نیز عمل می کنند اطلاق می شود.

از آیه فوق استفاده می شود که منافقان از گروهی عیب جوئی می کردند، و گروهی را مسخره می نمودند، روشن است، سخریه در باره کسانی بوده که تنها قادر به کمك مختصری به ارتش اسلام بودند، و لا بد

عیب جوئی مربوط به کسانی بوده که به عکس آن ها کمك های فراوانی داشتند، دومی را به عنوان ریاکاری و اولی را به عنوان کم کاری تخطئه می نمودند.

در آیه بعد تأکید بیش تری روی مجازات این گروه از منافقان نموده و آخرین تهدید را ذکر می کند به این ترتیب که روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نموده می گوید: «چه برای آن ها استغفار کنی و چه نکنی، حتی اگر هفتاد بار برای آن ها از خداوند طلب آمرزش نمایی هرگز خدا آن ها را نمی بخشد»؛ «اسْتَغْفِرَ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ»؛ چرا که آن ها خدا و پیامبرش را انکار کردند و راه کفر پیش گرفتند.

و همین کفر آن ها را به دره نفاق و آثار شوم آن افکند؛ «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ».

و روشن است هدایت خدا شامل حال کسانی می شود که در طریق حق طلبی گام برمی دارند و جوایای حقیقتند، ولی «خداوند افراد فاسق و گنه کار و منافق را هدایت نمی کند»؛ «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ».

در این جا به چند نکته باید توجه کرد:

1. اهمیت به کیفیت کار است نه کمیت

این حقیقت به خوبی از آیات قرآن به دست می آید که اسلام در هیچ موردی روی "کثرت مقدار عمل" تکیه نکرده، بلکه همه جا اهمیت به «کیفیت عمل» داده است، و برای اخلاص و نیت پاک، ارزش فوق العاده ای قائل شده که آیات فوق نمونه ای از این منطق قرآن است.

همان گونه که دیدیم برای عمل مختصر کارگر مسلمانی که شبی را تا صبح نخوابیده، و با قلبی پر از عشق به خدا، و اخلاص و احساس مسئولیت در برابر مشکلات جامعه اسلامی، کار کرده و توانسته است با این بیدار خوابی يك من خرما به سپاه اسلام در لحظات حساس كمك کند، فوق العاده اهمیت قائل شده، و کسانی را که این گونه اعمال ظاهراً كوچك و واقعا بزرگ را تحقیر می کنند، شدیداً توبیخ و تهدید می کند، و می گوید مجازات دردناك در انتظار آن ها است.

از این موضوع این حقیقت نیز روشن می شود که در يك جامعه سالم اسلامی به هنگام بروز مشکلات، همه باید احساس مسئولیت کنند، نباید چشم ها تنها به متمکنان دوخته شود، چرا که اسلام متعلق به همه است، و همه باید در حفظ آن از جان و دل بکوشند.

مهم این است که هر کس از مقدار توانایی خود دریغ ندارد، سخن از بسیار و کم نیست، سخن از احساس مسئولیت و اخلاص است، قابل توجه این که در

حدیثی می خوانیم که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤال شد: «ای الصدقة افضل؛ کدام صدقه و کمک از همه برتر است؟» پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «جهد المقل؛ مقدار توانایی افراد کم در آمد!».

2. صفتی که در آیات فوق در باره منافقان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواندیم

-مانند سایر صفات آنان- اختصاصی به آن گروه و آن زمان ندارد، بلکه از صفات زشت همه منافقان در هر عصر و زمان است، آن ها با روح بدبینی خاصی که دارند، سعی می کنند هر کار مثبتی را با وصله های ناجور از اثر بیندازند، سعی می کنند هر نیکوکاری را به نوعی دل سرد کنند، و حتی با سخریه و استهزاء و کم اهمیت جلوه دادن خدمات بی آلاش افراد کم درآمد، شخصیت آن ها را در هم بشکنند و تحقیر کنند، تا همه فعالیت های مثبت در جامعه خاموش گردد و آن ها به هدف های شومشان نائل گردند.

ولی مسلمانان آگاه و بیدار، در هر عصر و زمان، باید کاملاً متوجه این نقشه شوم منافقان باشند، و درست بر عکس آن گام بردارند، یعنی از خدمت گزاران جامعه تشویق به عمل آورند، و برای خدمات ظاهراً کوچک توأم با اخلاص، ارج فراوان قائل شوند، تا کوچک و بزرگ به کار خود دلگرم و علاقمند گردند و نیز باید همگان را از این نقشه ویرانگر منافقان آگاه سازند تا دل سرد نشوند.

3. جمله «سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ»؛ (خداوند آن ها را مسخره می کند) به این معنی نیست که

خداوند اعمالی همانند آنان انجام می دهد، بلکه همان گونه که مفسران گفته اند: منظور این است که مجازات استهزا کنندگان را به آن ها خواهد داد، و یا آن چنان با آن ها رفتار می کند که هم چون استهزاشدگان تحقیر شوند!

4. شك نیست که عدد سبعین (هفتاد) در آیات فوق برای «نکثیر» است

نه برای «تعداد»، به عبارت دیگر مفهوم آیه این است که هر قدر برای آن ها استغفار کنی خداوند آنان را نمی بخشد، درست مانند این که کسی

به دیگری می گوید: اگر صد بار هم اصرار کنی قبول نخواهم کرد، مفهوم این سخن آن نیست که اگر یکصد و یک بار اصرار کنی می پذیرم، بلکه منظور این است که مطلقاً نخواهم پذیرفت.

این گونه تعبیر در حقیقت برای تأکید مطلب است، و لذا در سوره منافقان آیه 6 همین موضوع به عنوان نفی مطلق ذکر شده است آن جا که می فرماید: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ»؛ «تفاوت نمی کند چه برای آن ها طلب آمرزش کنی یا نکنی خدا آن ها را نخواهد بخشید» شاهد دیگر این سخن، علتی است که در ذیل آیه ذکر شده و آن این که "آن ها به خدا و پیامبرش کافر شده اند و خدا فاسقان را هدایت نمی کند."؛ روشن است که برای این گونه افراد هیچ مقدار استغفار سبب نجات نخواهد شد.

ولی عجب این که در روایات متعددی که از طرق اهل تسنن نقل شده می خوانیم پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از نزول آیه فوق چنین فرمود:

«الَّذِينَ فِي الْأَسْتِغْفَارِ لَهُمْ عَلَى سَبْعِينَ مَرَّةً رَجَاءٌ مِنْهُ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ، فَنَزَلَتْ: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ؛ به خدا سوگند بیش از هفتاد بار برای آن ها استغفار می کنم به این امید که خداوند آن ها را بیامرزد، در این هنگام این آیه نازل شد که خداوند در آن می فرماید: «تفاوت نمی کند چه برای آن ها استغفار کنی و چه نکنی، هرگز خدا آن ها را نمی آمرزد.»⁽¹⁾

ص: 314

1- . جهت مطالعه روایاتی که به این مضمون وارد شده ر.ک: طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج 10، ص: 138.

مفهوم روایات فوق این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از عدد هفتاد در آیه مورد بحث "تعداد" فهمیده است و لذا فرموده من بیش از هفتاد بار برای آن ها استغفار می کنم، در حالی که همان طور که گفتیم آیه مورد بحث مخصوصاً با توجه به علتی که در ذیل آن آمده به روشنی به ما می فهماند که عدد هفتاد برای «تکثیر» است و کنایه از نفی مطلق توأم با تأکید می باشد.

بنا بر این روایات فوق چون مخالف با قرآن است ابداعاً قابل قبول نیست به خصوص که اسناد آن ها از نظر ما نیز معتبر نمی باشد.

تنها توجیهی که می توان برای روایات فوق کرد (هر چند خلاف ظاهر است) این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) قبل از نزول آیات فوق این جمله را می فرموده، و هنگامی که آیات فوق نازل شد، از استغفار برای آن ها صرف نظر فرمود.

روایت دیگری نیز در این باره نقل شده که ممکن است ریشه اصلی روایات فوق باشد که به هنگام «نقل به معنی» دگرگون شده است، و آن این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لو علمت انه لو زدت علی السبعین مرة غفر لهم لفعلت؛ اگر می دانستم که هر گاه بیش از هفتاد بار برای آن ها استغفار کنم خداوند آنان را می بخشد چنین می کردم».

مفهوم این سخن (مخصوصاً با توجه به کلمه «لو» که برای امتناع می باشد) این است که می دانم خدا آن ها را نمی بخشد، ولی به قدری قلبم از عشق به هدایت بندگان خدا و نجاتشان آکنده است، که اگر فرضاً بیش از هفتاد بار استغفار باعث نجاتشان می شد چنین می کردم.

به هر حال مفهوم آیات فوق روشن است، و هر حدیثی بر خلاف آن‌ها باشد یا باید آن را توجیه کرد و یا کنار گذاشت. (1)

30. تخلف منافقین از مجاهدت در راه خدا

اشاره

قرآن می‌فرماید:

«فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ * فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ (2)

«تخلف جویان (از جنگ تبوک)، از مخالفت با رسول خدا خوشحال شدند؛ و کراهت داشتند که با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد کنند؛ و (به یکدیگر و به مؤمنان) گفتند: در این گرما، (به سوی میدان) حرکت نکنید! (به آنان) بگو: آتش دوزخ از این هم گرمتر است! اگر می‌دانستند! از این رو

آن‌ها باید کم‌تر بخندند و بسیار بگریند! (چرا که آتش جهنم در انتظارشان است) این، جزای کارهایی است که انجام می‌دادند!»

تفسیر

باز هم کار شکنی منافقان

در این آیات نیز سخن هم چنان پیرامون معرفی منافقان، وسیله اعمال و رفتار و افکار آن‌ها است، تا مسلمانان به روشنی این گروه را بشناسند و تحت تأثیر نقشه‌های شوم آنان قرار نگیرند.

ص: 316

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 8، ص: 57.

2- . توبه / 81 و 82.

نخست می فرماید: «آن ها که در (تبوك) از شركت در جهاد تخلف جستند، و با عذرهای واهی در خانه های خود نشستند، و به گمان خود سلامت را بر خطرات میدان جنگ ترجیح دادند، از این عملی که بر ضد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرتکب شدند، خوشحالند»؛ «فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ».

«و از این که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کنند و به افتخارات بزرگ مجاهدان نائل گردند کراهت داشتند»؛ «و كَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ».

آن ها به تخلف خودشان از شركت در میدان جهاد قناعت نکردند، بلکه با وسوسه های شیطانی کوشش داشتند، دیگران را نیز دل سرد یا منصرف سازند «و به آن ها گفتند: در این گرمای سوزان تابستان به سوی میدان نبرد حرکت نکنید»؛ «و قَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ».

در حقیقت آن ها می خواستند هم اراده مسلمانان را تضعیف کنند، و هم شريك های بیش تری برای جرمشان فراهم سازند.

سپس قرآن روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده و با لحن قاطع و کوبنده ای به آن ها چنین پاسخ می گوید: «به آن ها بگو آتش سوزان دوزخ از این هم گرمتر و سوزانتر است اگر بفهمند!»؛ «قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ»، ولی افسوس که بر اثر ضعف ایمان، و عدم درك کافی، توجه ندارند که چه آتش سوزانی در انتظار آن ها است، آتشی که يك جرعه کوچکش از آتش های دنیا سوزنده تر است.

دو آیه بعد اشاره به این می کند که آن ها به گمان این که پیروزی به دست آورده اند و با تخلف از جهاد و دل سرد کردن بعضی از مجاهدان به هدفی رسیده اند،

قهقهه سر می دهند و بسیار می خندند، همان گونه که همه منافقان در هر عصر و زمان چنینند.

ولی قرآن به آن ها اخطار می کند که «باید کم بخندند و بسیار بگریند»؛ «فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَ لْيَكُفُوا كَثِيرًا».

گریه برای آینده تاریکی که در پیش دارند، گریه برای مجازات های دردناکی که در انتظار آن ها است، گریه به خاطر این که همه پل های بازگشت را پشت سر خود ویران ساخته اند، و بالاخره گریه برای این که این همه استعداد و سرمایه عمر را از دست داده و رسوایی و تیره روزی و بدبختی برای خود خریده اند.

و در آخر آیه می فرماید: «این جزای اعمالی است که آن ها انجام می دادند»؛ «جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ».

از آن چه گفتیم روشن شد که منظور این است این گروه باید در این جهان کم بخندند و بیش تر گریه کنند، زیرا مجازات های دردناکی در پیش دارند که اگر از آن آگاه شوند بسیار گریه خواهند کرد و کم تر می خندند.

ولی گروهی از مفسران احتمال دیگری در معنی این جمله داده اند و آن این که: این ها هر قدر بخندند با توجه به عمر کوتاه دنیا خنده آنان کم خواهد بود، و در آخرت آن قدر باید گریه کنند که گریه های دنیا در برابر آن ناچیز است.

ولی تفسیر اول با ظاهر آیه و تعبیرات مشابه آن که در گفته ها و نوشته ها می آید سازگارتر است، به خصوص این که لازمه تفسیر دوم این است که صیغه امر به معنی اخبار بوده باشد و این بر خلاف ظاهر است.

حدیث معروفی که بسیاری از مفسران از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند که فرمود: «لو

تعلّمون ما اعلم لضحكتم قليلا- و لبكيتم كثيرا؛ اگر آن چه را من (از کيفرهای هولناك قيامت) می دانم شما هم می دانستيد، کم می خنديديد و بسيار گريه می کرديد.» نیز شاهد معنی اول است. (1)

31. تحريم منافقان توسط اسلام

اشاره

قرآن می فرماید:

«إِن رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ * وَلَا تَصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ * وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ»؛ (2)

«هر گاه خداوند تو را به سوی گروهی از آنان بازگرداند، و از تو اجازه خروج (به سوی میدان جهاد) بخواهند، بگو: هيچ گاه با من خارج نخواهيد شد! و هرگز همراه من، با دشمنی نخواهيد جنگيد! شما نخستين بار به كناره گيري راضی شديد، اکنون نیز با متخلفان بمانيد! هرگز بر مرده هيچ يك از آنان، نماز نخوان! و بر كنار قبرش، (برای دعا و طلب آمرزش،) نايست! چرا كه آن ها به خدا و رسولش كافر شدند؛ و در حالی كه فاسق بودند از دنيا رفتند! مبدا اموال و فرزندان شان، مایه شگفتی تو گردد! (این برای آن ها نعمت نیست؛ بلکه) خدا می خواهد آن ها را به این وسیله در دنيا عذاب کند، و جانشان برآید در حالی كه كافرند!»

ص: 319

1- . مكارم شیرازی و همكاران، ناصر، تفسير نمونه، ج 8، ص: 63.

2- . توبه / 83 الی 85.

در آخرین آیه مورد بحث اشاره به یکی دیگر از روش های حساب شده و خطرناک منافقان می کند و آن این که آن ها به هنگامی که کار خلافی را آشکارا انجام می دهند برای تبرئه خود ظاهراً در مقام جبران برمی آیند و با این نوسانها و اعمال ضد و نقیض، چهره اصلی خود را پنهان می دارند.

آیه می گوید: «هر گاه خداوند تو را به سوی گروهی از این ها بازگرداند و از تو اجازه بخواهند که در میدان جهاد دیگری شرکت کنند، به آن ها بگو هیچ گاه با من در هیچ میدان جهادی شرکت نخواهید کرد، و هرگز همراه من با دشمنی نخواهید جنگید!»؛ «فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذِنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا».

یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله) باید آن ها را برای همیشه مأیوس کند، و روشن سازد که به اصطلاح حنایشان دیگر رنگی نخواهد داشت و کسی فریبشان را نخواهد خورد، و این گونه دام ها را چه بهتر که برچینند و به جای دیگری ببرند که در این جا کسی دیگر به دامشان نخواهد افتاد!

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله طائفه منهم (گروهی از ایشان) نشان می دهد که همه آنان حاضر نبودند از این طریق وارد شوند و پیشنهاد شرکت در جهاد دیگری را عرضه بدارند، شاید به خاطر این که بعضی به قدری رسوا و شرمنده بودند که حتی حاضر به حضور در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و چنین پیشنهادی نمی شدند.

سپس دلیل عدم قبول پیشنهاد آن ها را چنین بیان می کند: «شما برای نخستین بار راضی شدید که از میدان جهاد کناره گیری کنید و در خانه ها بنشینید، هم اکنون

نیز به متخلفان بیوندید، و با آن‌ها در خانه‌ها بنشینید؛ «إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَأَعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ».

نکات

در این جا به چند نکته باید توجه کرد:

1. شك نیست که اگر این گروه از منافقان، پس از تخلف، پشیمان می‌شدند و توبه می‌کردند، و سپس برای شستشوی گناه سابق خود پیشنهاد در میدان‌های جهاد دیگر داشتند، خدا از آن‌ها می‌پذیرفت، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست رد به سینه آن‌ها نمی‌گذارد، بنا بر این معلوم می‌شود که این پیشنهاد نیز يك نوع شیطنت و کار منافقانه بوده است، و به اصطلاح تاکتیکی بوده برای استتار چهره زشت خود و ادامه به اعمال سابق.

2. کلمه «خالف» به معنی متخلف است، و اشاره به کسانی است که در میدان جهاد، با عذر و یا بدون عذر، شرکت نداشتند.

بعضی نیز گفته‌اند که «خالف» به معنی «مخالف» است، اشاره به این که شما هم بروید و با گروه مخالفان هم صدا شوید، و این کلمه را به معنی «فاسد» نیز تفسیر کرده‌اند، چه این که «خلوف» به معنی فساد و «خالف» به معنی فاسد در لغت آمده است.

این احتمال نیز وجود دارد که همه معانی بالا از این کلمه در آیه فوق اراده شده باشد چرا که گروه منافقان و دوستان آنان دارای تمام این صفات رذیله بوده‌اند.

3. باز تذکر این موضوع را لازم می‌دانیم که مسلمانان عصر ما نیز در برابر منافقان محیط خود که از

روش‌های مشابهی با منافقان اعصار پیشین استفاده

می‌کنند، باید از همان برنامه محکم پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیروی کرده و يك بار که در دام آنان افتادند، دیگر فریب آن‌ها را نخورند و به اشک‌های تمساحانه آن‌ها وقعی ننهند که «مرد مسلمان هیچ‌گاه دوبار در يك دام نمی‌افتد!»

روش محکم‌تر در برابر منافقان

پس از آن‌که منافقان با تخلف صریح از شرکت در میدان جهاد پرده‌ها را دریدند و کارشان بر ملا شد، خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد روش صریح‌تر و محکم‌تری در برابر آن‌ها اتخاذ کند تا برای همیشه فکر نفاق و منافق‌گری از مغزهای دیگران برچیده شود، و منافقان نیز بدانند در جامعه اسلامی محلی برای آن‌ها وجود نخواهد داشت.

لذا می‌فرماید: «بر هیچ‌يك از آن‌ها (منافقان) که از دنیا می‌روند نماز مگزار!»؛ «وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا».

«و هیچ‌گاه در کنار قبر او برای طلب آمرزش و استغفار نایست»؛ «وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ».

در حقیقت این يك نوع مبارزه منفی، و در عین حال مؤثر، در برابر گروه منافقان است، زیرا به جهاتی که در گذشته گفتیم، پیامبر (صلی الله علیه و آله) نمی‌توانست رسماً دستور قتل آن‌ها و پاکسازی محیط جامعه اسلامی را از این طریق صادر کند، ولی مبارزات منفی به حد کافی در بی‌اعتبار ساختن آنان، و انزوا و طردشان از جامعه اسلامی، اثر می‌گذارد.

زیرا می‌دانیم يك فرد مؤمن راستین، هم در حال حیات و هم پس از مرگ محترم است، به همین دلیل در برنامه‌های اسلامی دستور غسل و کفن و نماز و دفن او داده شده است که با احترام هر چه بیش‌تر، با تشریفات خاصی، او را به

خاك بسپارند، و حتی پس از دفن در کنار قبر او بیایند و برای گناهان و لغزش های احتمالی او از خداوند طلب بخشش کنند.

عدم انجام این مراسم در باره يك فرد به معنی طرد او از جامعه اسلامی است، و اگر این طرد کننده، شخص پیامبر(صلی الله علیه و آله) بوده باشد، ضربه ای سخت و سنگین به حیثیت چنین فرد مطرودی وارد خواهد آمد، در حقیقت این يك برنامه مبارزه حساب شده در برابر گروه منافقان در آن زمان بود که امروز هم مسلمانان باید از روش های مشابه آن استفاده کنند.

یعنی ما دام که افراد اظهار اسلام می کنند و به ظواهر اسلام پای بندند باید معامله يك مسلمان با آن ها کرد هر چند باطنشان طور دیگری باشد، ولی اگر پرده ها را دیدند و نفاق خود را ظاهر کردند باید با آن ها همانند بیگانگان از اسلام رفتار نمود.

در پایان آیه بار دیگر دلیل این دستور را روشن می سازد و می فرماید:

«این حکم به خاطر آن است که آن ها به خدا و پیامبرش کافر شدند»؛ «إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ».

«و در حالی که فاسق و مخالف فرمان خدا بودند از دنیا رفتند»؛ نه از کرده خود پشیمان شدند و نه با آب توبه لکه های گناه را از دامان شستند؛ «و مَاتُوا وَ هُمْ فَاسِقُونَ».

در این جا ممکن بوده است سؤالی برای مسلمانان مطرح شود که اگر منافقان به راستی این همه از رحمت خدا دورند و باید مسلمانان هیچ گونه ابراز محبت و

علاقه در مورد آنان نکنند، پس چرا خداوند به آن‌ها این همه محبت کرده و این همه مال و فرزند (نیروی اقتصادی و انسانی) را در اختیارشان قرار داده است.

خداوند در آیه بعد روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کرده و پاسخ این سؤال را چنین می‌دهد «اموال و فرزندان شان هیچ‌گاه نباید مایه اعجاب تو شود»؛ «وَلَا تُعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ».

چرا که به عکس آن چه مردم ظاهر بین خیال می‌کنند، این اموال و فرزندان نه تنها باعث خوشوقتی آن‌ها نیست، بلکه «خداوند می‌خواهد آنان را به وسیله این‌ها در دنیا مجازات کند، و با حال کفر جان بدهند»؛ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ».

این آیه که نظیر آن را در همین سوره (آیه 55) داشتیم اشاره به این واقعیت می‌کند که امکانات اقتصادی و نیروهای انسانی در دست افراد ناصالح نه تنها سعادت آفرین نیست، بلکه غالباً مایه دردسر و بلا و بدبختی است، زیرا چنین اشخاصی نه اموال خود را به مورد مصرف می‌کنند، تا از آن بهره مفید و سازنده ای بگیرند، و نه فرزندان سر براه و با ایمان و تربیت یافته ای دارند که مایه روشنی چشم آنان و حل مشکلات زندگانشان گردد، بلکه اموالشان غالباً در راه هوس های کشنده و سرکش، و تولید فساد، و تحکیم پایه های ظلم مصرف می‌گردد، و مایه غفلت آن‌ها از خدا و مسائل اساسی زندگی است و فرزندان شان هم در خدمت

ظالمان و فاسدان قرار می‌گیرند، و مبتلا به انواع انحراف های اخلاقی می‌شوند، و سرانجام دردسر آفرین خواهند بود.

منتها برای کسانی که ثروت و نیروی انسانی را اصیل می‌پندارند و چگونگی

مصرف آن، برای آن‌ها مطرح نیست، زندگانی این‌گونه اشخاص دورنمای دل-انگیزی دارد، اما اگر به متن زندگی‌شان نزدیک‌تر شویم و به این حقیقت نیز توجه کنیم که چگونگی بهره‌برداری از این امکانات مطرح است تصدیق خواهیم کرد که هرگز افراد خوشبختی نیستند.

در این جا به دو نکته باید توجه کرد:

1. در باره شأن نزول آیه نخست روایات متعددی وارد شده است، که خالی از اختلاف نیست.

از بعضی از این روایات استفاده می‌شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگامی که عبد الله بن ابی (منافق مشهور) از دنیا رفت بر او نماز گزارد، و کنار قبر او ایستاد و دعا کرد، حتی پیراهن خود را به عنوان کفن بر او پوشانید، سپس آیه فوق نازل شد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را از تکرار این کار نهی کرد.

در حالی که از بعضی دیگر از روایات برمی‌آید که پیامبر (صلی الله علیه و آله) تصمیم داشت نماز بر او بگزارد، جبرئیل نازل شد و این آیه را بر او خواند و او را از این کار باز داشت.

بعضی دیگر چنین می‌گویند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) نه نماز بر او گزارد و نه تصمیم بر این کار داشت، بلکه تنها پیراهن خود را برای تشویق قبیله "عبد الله" فرستاد، تا به عنوان کفن در تن او کنند و هنگامی که پرسیدند چرا چنین اقدامی فرمودید در حالی که او مرد بی‌ایمانی است؟ گفت: پیراهن من باعث نجات او از عذاب الهی نخواهد شد، ولی من امیدوارم که به خاطر این عمل گروه زیادی مسلمان شوند، و چنین نیز شد که پس از این جریان عده فراوانی از قبیله خزرج مسلمان گشتند.

ص: 325

از آن جا که این روایات با هم اختلاف فراوان دارد ما از ذکر آن ها به عنوان يك شأن نزول صرف نظر کردیم به خصوص این که طبق گفته بعضی از مفسران بزرگ مرگ "عبد اللّه بن ابی" در سنه 9 هجری واقع شد در حالی که آیات فوق در حدود سال هشتم نازل شده است(1).

ولی آن چه جای انکار نیست این است که از لحن آیه چنین بر می آید که پیامبر(صلی الله علیه و آله) قبل از نزول این آیه بر منافقان نماز می گزارد، و بر کنار قبر آن ها توقف می کرد، چرا که آن ها ظاهراً مسلمان بودند(2)، ولی پس از نزول این آیه به طور قطع این برنامه برای همیشه تعطیل شد.

2. از آیه فوق هم چنین استفاده می شود که ایستادن در کنار قبور مؤمنان و دعا برای آن ها جایز است، زیرا نهی در آیه مخصوص به منافقان است، بنا بر این مفهوم آیه این می شود که زیارت قبور مؤمنان یعنی ایستادن کنار قبرهای آنان و دعا کردن جایز است.

ولی آیه فوق در باره این موضوع که آیا می توان به قبور آن ها توسل جست و به

ص: 326

1- المیزان، ج 9، ص: 385

2- . از پاره ای از روایات استفاده می شود که بعد از نزول این آیه نیز پیامبر(صلی الله علیه و آله) بر منافقان نماز می گزارد ولی چهار تکبیر بیش تر نمی گفت، یعنی از تکبیر آخر که مربوط به دعا بر میت است صرف نظر می فرمود، این روایت در صورتی قابل قبول است که جمله «لا تصل» در آیه مورد بحث به معنی «دعا مکن» بوده باشد، ولی اگر به معنی نماز نخوان بوده باشد این روایت مخالف قرآن است و قابل قبول نیست، و نمی توان انکار کرد که جمله «لا تصل» ظاهر در معنی دوم است، لذا ما نمی توانیم از نظر حکم اسلامی بر چنین افرادی که نفاقشان بر ملا شده نماز بخوانیم، و به خاطر روایت مبهمی دست از ظهور آیه فوق برداریم.

برکت آنان از خدا حاجتی تقاضا کرد؟ سکوت دارد، هر چند مجاز بودن این موضوع از نظر روایات اسلامی مسلم است. (1)

32. بهانه جوئی و راحت طلبی منافقین

اشاره

قرآن می فرماید:

«وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِهَا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ * رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ»؛ (2) «و هنگامی که سوره ای نازل شود (و به آنان دستور دهد) که: به خدا ایمان بیاورید! و همراه پیامبرش جهاد کنید!، افرادی

از آن ها [گروه منافقان] که توانایی دارند، از تو اجازه می خواهند و می گویند: بگذار ما با قاعدین [آن ها که از جهاد معافند] باشیم! (آری،) آن ها راضی شدند که با متخلفان باشند؛ و بر دل های شان مهر نهاده شده؛ از این رو (چیزی) نمی فهمند!»

تفسیر

دو ن همتان، و مؤمنان راستین

در این آیات باز سخن در باره منافقان است، منتها زشتکاری های آنان با اعمال نیک مؤمنان راستین در این جا مقایسه شده است، و با این مقایسه انحراف و بیچارگی آنان روشن تر می شود.

در آیه نخست می گوید: «هنگامی که سوره ای در باره جهاد نازل می شود و از مردم

ص: 327

1- . مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، ج 8، ص: 66.

2- . توبه / 86 و 87.

دعوت می کند که به خدا ایمان بیاورند (یعنی بر ایمان خود ثابت قدم بمانند و آن را تقویت نمایند) و همراه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در راه او جهاد کنند، در این هنگام منافقان قدرتمند که توانایی کافی از نظر جسمی و مالی برای شرکت در میدان جنگ دارند از تو اجازه می خواهند که در میدان جهاد شرکت نکنند و می گویند بگذار ما با قاعدین (آن ها که از جهاد معذورند) باشیم؛ «وَ إِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ جَاهَدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ».

«طول» (بر وزن قول) به معنی امکانات و توانایی مالی آمده است، بنا بر این «أُولُوا الطَّوْلِ» به معنی کسانی است که دارای قدرت مادی کافی برای حضور در میدان جنگ هستند، و با این حال مایل بوده اند در صف افراد ناتوان یعنی آن ها که از نظر جسمی یا مالی توانایی جهاد نداشته اند، بمانند.

اصل این کلمه از «طول» (بر وزن پول) که ضد «عرض» است گرفته شده و تناسب این دو معنی با یکدیگر روشن است، زیرا توانایی مالی و جسمی يك نوع کشش و ادامه و طول قدرت را می رساند.

در آیه بعد قرآن آن ها را با این جمله مورد ملامت و مذمت قرار می دهد که: «آن ها راضی شدند با متخلفان باقی بمانند»؛ «رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ»؛ همان طور که سابقاً نیز اشاره کردیم «خوالف» جمع «خالفة» از ماده «خلف» به معنی پشت سر است، به همین جهت به زنان که به هنگام رفتن مردان به خارج از منزل، در منزل باقی می مانند «خالفة» گفته می شود، و در آیه مورد بحث منظور از «خوالف» تمام کسانی است که به نحوی از شرکت در میدان جنگ معذور بودند اعم از زنان و یا پیران و یا بیماران و کودکان.

بعضی از احادیث که در تفسیر آیه وارد شده نیز به این موضوع اشاره کرده است.

بعدا اضافه می کند که «این ها بر اثر گناه و نفاق به مرحله ای رسیده اند که بر قلب های شان مهر زده شده، به همین دلیل چیزی نمی فهمند»؛ «وَ طُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ».

و الحمد لله رب العالمین

ص: 329

فهرست منابع و مآخذ

١. ابن بابويه، محمد بن على (شيخ صدوق)، معانى الأخبار، قم، جامعه مدرسين، ١٣٦١ش.
٢. ابن بابويه، محمد بن على (شيخ صدوق)، علل الشرائع، قم، انتشارات مؤمنين، ١٣٨٤ش.
٣. ابن بابويه، محمد بن على (شيخ صدوق)، من لا يحضره الفقيه، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦١ش.
٤. ابى الحسين مسلم بن الحجاج، الجامع الصحيح، بيروت، دارالمعرفة، بى تا.

٥. آلوسی، محمود بن عبدالله، روح المعانی، قم، مركز اطلاعات و مدارك اسلامى، ١٣٨٧ش.
٦. بحرانی، هاشم بن سليمان، غاية المرام و حجة الخصام فى تعيين الإمام، قم، نشر بعثت، ١٣٨٧ش.
٧. بحرانی، هاشم بن سليمان، البرهان فى تفسير القرآن، قم، دارالمجتبى، ١٤٢٧ق.
٨. برقى، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، بيروت، مؤسسه العلمى للمطبوعات، ١٤٢٩ق.
٩. جوهرى، اسماعيل بن حماد، صحاح اللغة، بيروت، دارالمعرفة، ١٤٢٩ق.
١٠. حرّ عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعه، قم، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)، لاحياء التراث، ١٣٦٨ش.
١١. حرّانى، ابن شعبه، تحف العقول، قم، نشر آل على، ١٣٨٢ش.
١٢. حويزى، عبدعلى بن جمعه، نور الثقلين، قم، نويد اسلام، ١٣٩١ش.
١٣. رضا، محمد رشيد، المنار، قاهره، دارالنشر للجامعات، ١٤٢٨ق.

١٤. سيوطى، عبدالرحمن بن ابى بكر، الدر المنثور، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٣ق.

١٥. شريف الرضى، محمد بن حسين، نهج البلاغه، تصحيح: صبحى صالح، قم، دارالثقلين، ١٤١٩ق.

١٦. شعيرى، محمد بن محمد، جامع الأخبار، بيروت، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، ١٤٠٦ق.

١٧. طباطبايى، محمد حسين، تفسير الميزان، مترجم: موسى، محمد باقر، قم، مؤسسه اسماعيليان، ١٣٩٣ش.

١٨. طبرسى، فضل بن حسن، تفسير مجمع البيان، مترجم: جمعى از اساتيد، نشر فراهانى، تهران، ١٣٧٥ش.

١٩. طبرى، محمد بن جرير، جامع البيان فى تفسير القرآن، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٤٢٩ق.

٢٠. طوسى، محمد بن حسن، أمالى، بيروت، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ١٤٣٤ق.

۲۱. طيب، عبدالحسين، اطيّب البيان في تفسير القرآن، تهران، نشر اسلام، ۱۳۶۶ش.

۲۲. عياشى، محمد بن مسعود، تفسير عياشى، قم، چاپخانه علميه، بی تا.

۲۳. فخر رازی، محمد بن عمر، التفسير الكبير، تهران، دارالکتب العلميه، ۱۳۶۷ش.

۲۴. فيض كاشاني، محمد بن شاه مرتضى، الوافى، اصفهان، مكتبة الامام اميرالمؤمنين على عليه السلام، ۱۳۷۰ش.

۲۵. قطب، سيد، في ظلال القرآن، بيروت، دار الشروق، ۱۴۲۵ق.

۲۶. قمى، عباس، سفينة البحار، قم، دارالاسوه، ۱۳۷۳ش.

۲۷. قمى، على بن ابراهيم، تفسيرالقمى، قم، كتابخانه آيت الله العظمى مرعشى نجفى، بی تا.

۲۸. كلينى، محمد بن يعقوب، اصول كافي، قم، دارالاسوه، ۱۳۷۵ش.

۲۹. كلينى، محمد بن يعقوب، اصول كافي، مترجم: جواد مصطفوى، تهران، نشر گل گشت، ۱۳۷۵ش.

۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب، فروع کافی، تهران، انتشارات سید مرتضی،

۱۳۱۵ق.

۳۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، تهران، اسلامیة، ۱۲۹۴ق.

۳۲. مکارم شیرازی و همکاران، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب

الاسلامیه، ۱۳۷۲ش.

۳۳. نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، قم، نشر اسماعیلیان، ۱۳۸۳ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

